

این نسخہ کارآمد و خوب شایقین مولفہ جناب سے لانا محمد بن شیخ محمد ربجامی مفید و عظیم ہے



۱۳۳۰

تاریخ تالیف این کتاب  
تاریخ طبع ۱۳۱۳

# پایں نیکین

1668

اہتمام بہ ذرگاہ رب جمیم قاضی عبدالکریم بن قاضی نور محمد صاحب جموم طینداری تاجرت بمبئی

در مطبع نامی کریمی واقع بمبئی نوب طبع یافت

قد اعنتی بطبعہ طبعہ جدیدہ بالأوفست  
حسین حلمی بن سعید استانبولی

**IŞIK KİTABEVİ**

Darüşşefaka Cad. No: 72

FATİH — İSTANBUL

TURKEY

1977



این نسخہ کارآمد غوب شایقین مولفہ جناب سے لانا محمد بن شیخ محمد ربجانی مفید و عظیم ہے

تاریخ تالیف این کتاب  
تاریخ طبع ۱۳۱۳

# ایں کتاب

۱۶۶۸

باہتمام سید درگاہ ربیم قاضی عبدالکریم بن قاضی نور محمد صاحب فرحوم پینڈری تاجرت بمبئی

## در مطبع نامی کریمی واقع بمبئی نوب طبع یافت

قد اعنی بطبعہ طبعہ جدیدہ بالآؤفست

حسین حلمی بن سعید استانبولی

یطلب من المكتبة ایشیق بشارح دار الشفقة بفتح ۷۲

استانبول - ترکیہ

۱۳۹۷ ہجری ۱۹۷۷ میلادی

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله الذي تورق قلوب العارفين بأثمار اشعاع انوار الجمال وحير عقول الكاملين عن ادراك العظمة والكبرياء  
 والجلال وعطر مشام ارواح الوالدين بنفحات ثنايم نسيم الانس والوصال هو المعروف بالجود والاحسان واللفظ  
 والنوال الموصوف بصفته الرحمة والكرم والافصال المنزه عن الزوج والولد والشريك والمثال المقدس عن الموت  
 والقوت والتقصان والزوال فبحان من سبح له السموات السبع والارضون مع البحار والجبال وشهداء ان لا اله الا الله  
 الواحد المهيمن المتعال وشهداء ان محمدا عبده ورسوله خير العالمين بكل الكمال صلى الله عليه وعلى آله واصحابه الهادين  
 المهديين من الضلال خصوصا على الصديق الاكبر عتيق الله ومعتق البلال وعلى الفاروق الذي ظهر به الاسلام في الوهاد  
 والتلال وعلى ذي النورين جامع القرآن بالاقوال والافعال وعلى المرتضى قاسم الشرك والطينان والكفر  
 والنحال وعلى جميع متابعم ومجيبهم بالغدو والاصال وسلم كثير التسليما كثيرا كثيرا حميد وسپاس بي قياس مرصع  
 عليم ومبدع حكيم را که نقشند قدرت وچهره کشای ارادش به یک اشارت کن هزاران هزار عجايب مبدعات  
 وغرايب مخترعات از خلوت خانه عدم بفضای صحراي وجود آورد و سقف نگارخانه علوی را بصور زیا اجرام نیره فلکی  
 وارواح طیبیه ملکی بیار است یعنی صفحات طبقات سموات را بر مقتضی ان فی خلق السموات والارض واختلاف  
 الیل والنهار لایات بر صیحات لالی کواکب نیرات ودراری ثواب وستیارات مرصع ساخت و صحن زینت  
 ساری مرکز سفلی را بتضایر خوب پیکر و تاشیل پاکیزه منظر ذوات ظاهره و نفوس کامله مقدسان خاکی مسکن عزیزین  
 گردید قطعه نوک مستقیم صنع نمود مبدار فطرت به ایچته بر صفحه کن صورت اشیا به سجاده نشینان نه ایوان فلک را به  
 حکم تو فروزنده قناییل زوایا به سبحان الذي بید مملکوت کل شیء وایله ترجعون واز زمره موجودات و

جمله مخلوقات نوع انسان را خلاصه آفرینش گردانید و آدمی را صفی را صلوات الرحمن علیه در زمین خلیفه آفرید که انی  
 جاعل فی الارض خلیفه و بتشریف خمرت طینه آدم بیدی اربعین صباحا مشرف گردانید و بکرامت  
 و لغت فیه من روحی کرم گردانید و تخم محبت و شوق در زمین دل انسان برویانید و رقم دوستی بر ناصیه دولت  
 ایشان کشید و ندای کنت کنزاً مخفیاً فاجبت ان اعرف بعالم در داد و آواز ه بیجا هم و میبوند در ملکوت  
 اقا دو این همه نواخت و کرامت که از حق تعالی درباره انسان ست از برای نفع و فائده ایشان ست و الا حضرت  
 وی منزه است از زبان سوچنانکه در بعضی از کتب آسمانی مشروده یابنی آدم را خلقت کرامت لاریج علیکم انما  
 خلقتکم لتزجوا علی و از جنس انس انبیاء معظم و رسولان مکرم را که هر یک موصولان خطاب و الهام و حاملان  
 کتاب و کلام و رسانندگان او امر و احکام و دارندگان نامه و پیغام اندر گزید صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و بازار  
 جمع انبیاء سلطان رسل و هادی سبیل و آفتاب جهانتاب آسمان نبوت و رسالت و ماه درفشان کیوان فتوت و جلال  
 محض و بخت عالم گوهر کان آدم فخر عرب و عجم شاه یثرب و حرم صاحب راز قاب قوسین محرم سر کوبین مقصود و خلاص  
 وجود ناصب اعلام کرم وجود صاحب مقام محمود صدر عیضه صفا بدر فلک اصطفی محمد مصطفی را اصلی الله علیه و سلم اختیار  
 کرد و در حق وی فرمود لولاک لما خلقت الافلاك منو

در حق تو گفت ایزد و پاک لولاک لما خلقت الافلاك و است حبیب خود را بهترین امتان خواند و در کلام مجید  
 خود از ان حال خبر داد قوله تعالی کنا نخریر امة اخرجت للناس تامرون بالمعروف و تنهون  
 عن المنکر و توؤمنون بالله و صحابه محترم را که هر یک در مرتبه اصحابی کالنجور یا هم اقتدی یا اقتراهند پیغمبر  
 بوده اند خیر است گردانید صلوات الله علیه و علیهم اجمعین و علی اولاده و ازواج و اصحابه و اعقاب  
 و احبابه و اتباعه و اشیاعه الی یوم الدین و علی کل و سائر الصالحین و الحمد لله رب العالمین

### در سبب تالیف کتاب

چنین گوید محرر این کتاب و مقرر این خطاب بنده گنہگار و عاصی پریشان روزگار الراجی الی رحمة الله الحامی محمد بن  
 سید محمد رحمانی غفر الله ذنوبه و شر الله عیوبه علی غریب ابی حنیفه رحمہ الله که بعد از ان که این ضعیف را دولت قرأت  
 و سماع بعضی از کتب فقه و حدیث دست داد و در حضرت شیخنا الاستاذ الاجل الامام العالم الکامل علامته العصر  
 و فرید الدہر جامع الفروع و الاصول کاشف المعقول و المنقول ابو محمد جلال بن العالم البارع نجم الدین محمد  
 بن العالم الناسک عبید القابنی مولد او البخاری محتدا و الهروی مکببا و مسکنا ادام الله ظلال بقائه الی یوم الدین  
 من اولاد الامام الہمام مفتی الفریقین نجم الدین عمر النصفی رحمہ الله و از براسے این ضعیف اجازت روایت حدیث  
 و جمیع مرویات و مجازات و مستحازات و مسموحات و مقر و آت خود نوشتند و این کمینہ را وصیت فرمودند کہ علم  
 نافع آنست کہ باو عمل کنند و مقصود از علم عمل است پس با آنچه دانستی عمل کن و اخلاص با او یار کن و کوشش

از برای کارکن و من بعد نصیحت و مواعظت مسلمانان مشغول باش که ثمره شجره علم این دو چیز است یعنی عمل کردن و نفع رساندن بر موجب اشارت عالیله این گدای بی بضاعت گاه گاه بموعظت عباد الله مشغول می بودم و چون سبب آن نفوذ از دار الضرب درس آن بزرگ دین بود خاص و عام در شهر و عوام بسامع آن اهتمام تمام می نمودند تقاضای علوم و صرافان هر معلوم نظر قبول در آن مبذول میداشتند و عوام تخم انابت و عبادت در زمین دل میکاشتند فی الجمله روزی یکی از برادران که در ارادت باوفاق و در محبت بی نفاق بود ازین فقیر حقیر کتابی در تذکیر با فوائد کثیر التماس نمود هر چند ملتئم آن دوست واجب القبول بود اما خاطر از جهت بی استعدادی ملول بود چندانکه عذر آوردم نشنوداگرچه این کمینه را قوت تصنیف و تالیف نبود اما بحکم ربانی و نمانه سبحانی شروع نمود آنجا که فرمود

قوله تعالى ان الذين يکتمون ما انزلنا من البينات والهدی من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب اولئک یلعنهم الله ویلعنهم اللاعنون و بر موجب کلام نبوی و حدیث مصطفوی که فرموده است من کنتم

علما عنده الیوم الیقین بلجام من النار و قوله علیه السلام بلغوا منی ولو اید و بعد از استخاره از الله تعالی در جمع کردن این کلمات این معنی در خاطر خطور میکرد که دیباچه این کتاب بر چه پنج توان نهاد و باب این سخنان از چه منظر توان کشاد چون تامل نمودم دیدم که استاد بزرگوار این ضعیف سلطان المدرسین برهان المحققین امام المفسرین قدوة المحدثین قطب السالکین تاج الواعظین سید الفقهاء فضل العلماء اکمل الفقهاء شاعر بظفر جهان بعلم و عمل پدافندای زمان علی الاطلاق پدافند شریع رونق اسلام پدافند دین حق باستحقاق پدافند جلال ملت دین پدافند قطب عالم یگانه آفاق پدافند این بزرگ دین بحکم شققت و نیکخواهی بر عوام چند رساله در فرایض و واجبات اسلام بنیشته بودند اگرچه ایشان را در هر فن از فنون علم تصنیفات و تالیفات جمیل بسیار است اما اهتمام تمام و التفات مالا کلام در جمع کردن فرایض دین و واجبات اسلام می نمودند زیرا که دانستن فرض و واجب از اهمیهات و مهم امور دین است و عمل کردن بآن موجب رستگاری است در دنیا و آخرت لاجرم چون همت عالی برگماشت و دران نیت خیر و عزیمت خالص داشت ثمره آن ظاهر شد و بر که آن شهر با و ولایتها رسید و بسیاری طالبان را ازین کارخانه سررشته دین داری بدست آمد و تشنگان علم ازین سرچشمه سیراب علم و عمل گشتند الحق از میان آن سائل رساله تحریر فرایض موجب پذیر و مختصر بظنیر اقداده است و آن رساله به تیبیه حضرت نبی صلی الله علیه و سلم بنیشته اند و سبب تالیف آن رساله آن بود که یکی از صلحای طلبه ایشان حضرت رسالت را علیه السلام در واقعه دیده بود که فرمود ایماں را بر هفده بخش بر میباید کرد و آن طالب علم سوال کرده بود که تحریر یا رسول الله یا تقریر رسول علیه السلام فرموده بودند که تحریر بیس خدمت مولانا رحمه الله بحکم این تنبیه آن رساله در قلم آوردند و اساس آن بر پنج قسم نهادند یک قسم در اعتقادات و یک قسم در اعمال و یک قسم در اخلاق و یک قسم در ترک و یک قسم در علم باین اقسام خمس و تمام احکام دین و ایزیرین پنج قسم است و ازین بیرون نیست و در هر قسم از اقسام اربعه هفده مسئله یاد کرده اند که آن چهار هفده بر سهیل اجمال مشتمل است مرجمیع روس مسائل فرض و واجب را بتمام و کمال پس این کمینه از جهت

تبرک اقتدا بان بزرگ دین کرد و قاعد این کتاب برہان پنج قسم بہاد و چون عوام الناس محتاج اند بہ استن  
 مسایل فرایض و واجبات اجمالاً و تفصیلاً در اول ہر فصل یک مسئلہ از ان رسالہ آوردیم جہتہ تیسرا و بعد از ان  
 باقی مسایل فرض را واجب را ذکر کردیم مفصلاً و از عقاید و تفسیر و قرأت و حدیث و فقہ و کلام اولیا و حکمت حکما  
 و مواعظ و فصیح لایقہ از منظوم و منثور و غیر آن آنچه مناسب بود داخل کردیم تا رسول از کرم ہر صاحب قبول آنکہ  
 اگر بر سہوی و خطائی و عزتی و ذلتی عنور ما بندد ہر آئینہ یا بند قولہ تعالیٰ ولو کان من عند غیر اللہ لو جحد و ایفہ  
 اختلافا کثیرا شرف اصلاح ارزانی فرمودہ عفو فرماید و عیب نکند کہ صفت کریمان خطا پوشیدن است و کار  
 سفیمان خطا جستن آتا دانم کہ دانا نادانی نکند و نادان ہرچہ کند از دانائی نباشد بس امید آنکہ اہل خورد خردہ نگردد فرد

منی ترسم از خردہ پیش بزرگان	کہ در بحر پیدایا پدید خرد اول	امین ازین گفتہ اند اہل سلف	عذر من صنف قد استندف
من خود چہ کنم کہیم چیم جیرانم	کشتی سخن بختک در میرانم	فالم جوہ من کان لہ الا نصا	سجیۃ والمدول من الاعشا

طریقیہ اند و عشر علی سہوان بنیر بیل المعوفانی للخطایا المعترف وبالفضور والعجز المعترف وفقنا اللہ بسبیل الرشاد طریق السلا  
 طین نسخہ از چہار صد چہل و چہار کتاب معتبر مشہور در اصول و فروع دین جمع کردہ شد از اصول کلام و عقاید و اصول  
 قرأت و فروع و سے و اصول و فروع حدیث و اصول و فروع فقہ و اصول و فروع طب و اصول و فروع فرایض  
 محدث را بقدم راہ نیست حکایت شیخ ابوالحسن خرقانی رحمۃ اللہ علیہ میگوید علمای امت متفق اند کہ خدا را بعقل توان  
 شناخت و ابوالحسن بعقل نگزیت اورا نابینا دید تا خداوند اورا بینائی و دانائی اندہند بنید و نداند و ما بسیار کس را از غرور عقل  
 باز آوردیم رباعی

باز آوردیم رباعی	بدانکہ حضرت اورا نمیتوان دانست	از ذات و بحر اسما نمیتوان دانست	ہر آنچه ممکن دانستن است و دانستنم
------------------	--------------------------------	---------------------------------	-----------------------------------

وے حقیقت اورا نمیتوان دانست و از نیجاست کہ رسول علیہ السلام فرمود تفکروانی لا ائہ ولا تفکروانی ذاتہ یعنی  
 اندیشید در نعمتہای خداوند تعالیٰ و میندیشید و ذات وی تا از فکر کردن در نعمتہای وی شکر بر خود واجب بنید و از فکر نکردن  
 در ذات او تعالیٰ و تقدس عقل و ایمان شما سلامت ماند کہ دانستن حقیقت ذات غیر اورا محال باشد لاجرم فکر اورا ذات  
 بیچون و بیچگونہ او محال نباشد شعر

حضرتے را کہس نہ اندیش	فکر آنجا بجز خطا نبود	فکر در ذات حق روا نبود	کا آنچه معلوم شد خدا نبود
بلانکہ اگرچہ بعضے جایز شمرده اند و گفته اند کہ پیشاید حق تعالیٰ بندہ را بحقیقت ذات خود و دانانہ اگر و دانانہ ما ہیچ کس نشان باز نداد و			

اگر دانست خود را دانست شعر	ای حضرت عزت تو والا	از گفت بگوے لا والا	ای کون و مکان ز پای تافوق
----------------------------	---------------------	---------------------	---------------------------

در بحر محیط مشیت غرق اما حق معرفت حق سبحانہ و تعالیٰ اوحد شناخت وی کہ شرع بمان ناطق و بطن بان و بر دست  
 است کہ ذات پاک اورا بدو از وہ صفت بشناسی کہ وہ از ان صفات ثبوتی است یعنی آن صفت ذات اورا ہمت و ثابت  
 و دو صفت تشریحی اگرچہ صفات تشریحی کہ ذات او تعالیٰ و تقدس از ان منزه و پاک است بسیار است اما کل آنہا درین دو صفت  
 داخل است بس در بیان این معانی درین باب ہیج فصل یاد کنیم

فصل اول در ہستی و یگانگی خداوند تعالیٰ

بلانکہ

بدانکہ ہمہ صفات خداوند قدیم است برابرست کہ صفات ذات باشد یا صفات افعال و صفات ذات طیت حیثہ است و تقاؤ علم و قدرت بے بصیر سمع کلام است و ارادت بے و این ہمیشہ صفات ذاتست و صفات افعال بچون خلق و رزق و احیاء و انات و مثل آن و قدریہ صفات فعل را محدث میگویند و آن خطا و غلط است زیرا کہ ذات او محل حوادث نیست از ان وہ صفت نبوتی اول ہستی خداوندست جل و علا باید کہ بزبان مقرر آئی و بدل اعتقاد کنی کہ خداوند تعالی است نہ چنانکہ معتقدہ گفتند عالم را صانع نیست و دہر یہ ہستی حق را منکر شدند پس بشناسی و باورداری کہ صانع ہست این بساط اغبر و این قبہ اخضر برافراشتہ و گاہ داشتہ اوست و او نیست جز حضرت معبود مطلق و پادشاہ بحق کہ مقدر بے علت و مصور بے آلت است یعنی خداوند عز و جل حکایت در کتاب عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات می آرد کہ از اعرابی در باد یہ سوال کردند کہ بچہ شناسی و بچہ داننی کہ عالم را صانع ہستی اعرابی نظر کرد در ان صحرا بحر ہای شتر دید آنگندہ و نشان قدم رزندہ گفت کہ البعرة تذل علی

البعیر اثار القدم تذل علی المسیر و ہیکل العلو ی ہذہ اللطافہ و ہیکل السفلی ہذہ الکشافہ اما تذل ان علی الصانع الخبیر شاعر فنی کل شیء لہ ایتہ تذل علی انہ واحد طیت ہرچہ بینی بیان قدرت اوست بے ہرچہ یابی نشان حکمت اوست بے حکایت در زادالمقون می آرد کہ در زمان ما امون خلیفہ رسولی از روم با امون و تاد و مروی مہیب دیدار با او نامہ بود با آن رسول و مضمون نامہ آن بود کہ این مرد کہ بشما فرستادیم دہریت و صانع را منکر است فاما طیب بس حاذق است شرط میکند کہ اگر کسی بر ہستی صانع دلیل تواند گفت من معزول شوم و از دعوی گری بیزار شوم و اینجا ہمہ اطباء کے روم در کار او حیراند و علما در مناظرہ کردن با او عاجز و سرگردانند آنجا اگر کسی بود کہ با او مناظرہ تواند کرد و ا لازم تواند دل و پس خوب باشد خلیفہ علما و اہل مشورت را جمع کرد و با ایشان مشورت کرد گفتند ای خلیفہ اول او را در طب بخبر بہ کنیم آنگاہ در عمل بنگریم تا چہ توان کرد روز دیگر بیامندی صد کس ہر یک فارورہ برداشتہ آنگین زید را عمرو برگرفت و از ان عمرو را زید برگرفت و ہر یک طلسمی کردہ و ہمہ را بیاوردند و در پیش وی بہادند و او در آ بگیہنا نظر میسکرد و در رویہای ایشان نگاہ میکرد و راست بیرون سے آورد کہ این از ان زید است و این از ان عمرو و ہمچنانکہ طلسم کردہ بود ہمہ را راست بیرون آورد و بگفت این بول زید و عمرو است کہ مختلط کردہ اند و علت و داروی ہر یک را راست بگفت ہمہ در کار او حیران و عاجز آمدند آنگاہ گفتند کہ در بغداد سچکس ندانیم کہ با او بحث تواند کرد یکی گفت حاجہ احمد حرب نیشاپوری دوش رسیدہ و بچ میرد او تواند کہ با وی مناظرہ کند خلیفہ کس فرستاد بنزدیک وی و او را از ان حال خبر داد و حاجہ فرمود کہ شما مجلس مناظرہ بیاراید و سرای خلیفہ و او را بسخن مشغول میدارید من فریتر آیم چون برسم مرا سوال کنید کہ چسراویر آمدی تا من جواب گویم ہمچنان کردند چون حاجہ در آمد و نشست خلیفہ سوال کرد کہ حاجہ چسراویر آمدی حاجہ گفت بلبل جلد رفتم کہ طہارت کنم عجبی دیدم بظاہر آن دیر ماندم گفت چہ دیدی گفت دیدم کہ درختی از زمین برآمد و بی آنکہ کسی او را ببیدد بیفتاد و در زمان تختہا شد و در یکد گیر بستہ شد و بے درودگری کشتی شد و بے ملح بر روی آب روان شد بدین نظارہ دیر ماندم دہری این سخن بشنید گفت این پیر نہریان گوی آمدہ کہ با ما مناظرہ کند این دیوانہ است مناظرہ را نشاید حاجہ گفت ہذیان گوی و دیوانہ چو ایم گفت زیر کہ محال میگوئی ہرگز درخت خود بر آید و خود افتد و تختہ شود و در یکد گیر بستہ شود و نشستی شود



و بی ملاح در آب روان شد خواجه گفت بسای نا جوان هر دو وقتی که در یک کشتی این مجال آمد که بے صانع در آب روان نشود  
عالمی بدین آراستگی چگونه بی صانع تواند و این آسمان بدین مرتفعی و این زمین بدین محکمی و این چندین هزار صورت بدین زیبایی  
نحوه چون موجود شوند و ایشانرا بی صانع نباشد کسی که عالم را بے صانع گوید نه بریان گوی و دیوانه او باشد و هری متخیر شد لحظه  
در اندیشید پس سر بر آورد و گفت بر خود مکابر نتوان کرد انگشت بر آورد و گفت لا اله الا الله محمد رسول الله و مسلمان شد  
و خواجه این سخن را از برای الزام حجت گفت نه آنکه او اراده کذب بوده باشد و بعضی گفته اند از امام غزالی رحمه الله علیه  
مثل این مرویست پس چون هستی خداوند جل جلاله بدلیل عقلی و نقلی ثابت شد بدانی و باورداری که خداوند یکی است نه چنانکه  
مغان گفتند و است آهر من و بزدان و نه چنانکه ترسایان گفتند ثلاثه زیرا که او یکی است امانه از روی عدو بلکه یکی است  
در خدائی و بی نظیر در بادشاهی نه ذات وی قسمت پذیر تا کم از آن شود که هست و نه جز پذیرد تا پیش از آن گردد که هست یعنی  
احد حقیقی آن بود که هست از وی و وضع بر وی جائز و ممکن نبود زیرا که هر چیز که رفع از وی و وضع بر وی جائز بود آن چیز مرکب بود و مرکب احد  
نبرد چون بدیده عقل تامل نمائی احدیت صفتی است که جز ذات مقدس و پیرا نرا نیست و دیگر هر موجود که در عالم است چون نظر تفکر  
در وی کنی یکی نیست مثلاً یک آدمی را چون تفحص کنی دست و پای و اجزا و اعضا ظاهر او باطنی یکی چگونه بودی صد و شصت یک  
و دو است چهل پاره استخوان یکی چگونه بود و چندین هزار تار موی اگر همه یک تار مویست که سرش دیگر بود و پیاپی دیگر و  
این جانب دیگر و آن جانب دیگر است آن خداوندی که هر تار موی را کشاده کرده و بالماس قدرت سفته گردانیده تا بخار از وی  
بیرون میرود و یکی چگونه بود و اگر بمثل جوهر فرو و لای تجزئی تصور فرمائی اهم یکی نبود زیرا که در حال وجود یا ساکن بود یا متحرک اگر  
ساکن بود سکون در وی دو بود و اگر متحرک بود حرکت با وی دو شود پس ثابت شد که بحقیقت یکی ذات پاک و سیت جسم نسی  
و جوهر نسی و عرض نسی در مکانی نسی در چیزی نسی بختری نسی متبعض نسی عبارت از وی این آمد که قل هو الله احد یعنی بگوی و  
برسان ای محمد که خداوند یکی است و لافرق بین الواحد والاحد عند اکثر اصحابنا بعضی میگویند در نفی احد بلیغ ترست و در اثبات  
واحد عظیم تر پس احدا اشارت بهستی دارد و واحد اشارت بیگانگی بعضی میگویند احد آنست که بود و هسینها بود و واحد آنست که  
یکی بود و دو نبود و چند میگوید الاحد بذاته واحد بصفاتیه یکی است بذات یگانه است در صفات شبلی میگوید الاحد  
بالفضل والواحد بالعدل بعضی میگویند وقت آفرینش احدست و عفار و وقت نگاهداشت واحدست و تار شبلی  
میگوید واحد ترا بسنده است از کل اما کل ترا بسنده نیست از واحد سلطان العارفين میگوید یگانگی او بسیار مردانرا عاجز گرداند  
و بسیار عاجزان را بگردی رساند پیر برات خواجه عبدالله انصاری میگوید توحید آن نیست که او یگانگانه گوی توحید آنست که او را  
یگانگی باشی جنید میگوید یکی از اهل علم را پرسیدند که توحید چیست گفت یقیناً تو سائل گفت بیان کن گفت آنکه شناسی که جنیدش و  
آرایش خلایق همه بفضل خداوندست و کس با وی شریک نیست قوله تعالی و ما کان معه من اله اذ الذهب کل اله  
بما خلق الایه این است و جز این نیست که خداوند یکی است قوله تعالی انما الله واحد و کتب کلامی در مدارک  
و غیر آن از تفاسیر می آرد که خداوند یکی است بدلیل آنکه اگر خلق را دو خالق بودی و عالم را دو صانع بودی حال از دو پیرو  
بودی یا هر دو را فریدن اشیا موافق بودی یا مخالف اگر موافق بودی موافقت دلیل عجز هر دو بودی یا دلیل عجز یکی

از هر دو از برای آنکه فاعل مختار موافقت نکند غیر خود را در امور الا انظر و عاجز خدائی را نشاید و اگر هر دو مخالف یکدیگر باشند مثل آنکه یکی خواهد که چیزی را بیاورد و آن دیگر خواهد که صد آن بیاورد در آن محل مثلاً یکی خواهد که حیوة بیاورد و در شخصی و دیگری خواهد که موت بیاورد کار از دو بیرون نباشد یا هر دو حاصل شود و این محال است یا هر دو هیچ حاصل نشود و این دلیل عجز هر دو بود و یکی حاصل شود و دیگری حاصل نشود و این دلیل عجز یکی است و این را دلیل مانع گویند قوله تعالی لو كان فيهما الهة الا الله لفسد العالم وللايتي زد و شخنة فساد و مسیبتی که میزد و خدای که میند صلاح در عالم حکایت در شرح اسما الشدی آرد که شبلی در بازار بر فقاهی بگذشت که آواز میداد و هلاکجا بید که یکی بیش نماند در رقص آمد و میگفت خواجه دو کی بوده است او آن یگانه است که اگر یار تو باشد از خصم اولین و آخرین باک نداری حکایت هم از شبلی نقل است که در بازار بغداد میگذاشت در بدو ارادت خود بازرگانی حساب قماش خود بر میداشت بجای محتاج بود شبلی را دید و گفت خواجه بنشین و حساب قماش من برگیز بزرگان بر شبلی مبالغی از اعداد بر شمر چون با آخر رسید پرسید که چند است شبلی گفت یک بازرگان گفت تو مگر دیوانه شبلی گفت تو مگر بیگانه ندانسته که آنچه حقیقت باشد یکی است و باقی مجاز قوله تعالی قل هو الله احد بعضی میگویند سبب نزول این سوره آن بود که مشرکان عرب بت می پرستیدند روز نبرد یک رسول علیه السلام آمدند و گفتند ای محمد تو خدایان ما را می بینی و ما خدای ترا نمی بینیم از صفت او چیزی بگویی تا ما بدانیم که ما را بخداوند که میخوانی و بعبادت که میفرمائی این سوره نازل شد که قل هو الله احد یعنی بگویی و برسان ای محمد که آن خداوندی که من رسول و میم و شمارا بعبادت و سنجو نام الله است که آفریننده جهان است و روزی دهنده آدمیان است و او یکی است در خدائی و بی نظیر در بادشاهی الله الصمد الصمد پناه نیازمندان است بزرگواری که خلق حاجتها بدو بردارند قول دیگر الصمد الباقی آن خداوند یگانه که بقا صفت اوست قوله تعالی كل من عليها فان و يبقى وجه ربك ذو الجلال والاكرام و قوله تعالی كل شئ هالك الا وجهه عكرمه گوید الصمد الذي ليس فوقه احد صدر اولیاء محمد علی حکیم ترندے میگویند صمد ازلی است بی عدد و قائم است بی عدد و باقی است بی مدد بعضی میگویند تفسیر صمد آنست که حق تعالی میفرماید لم یلد و لم یولد یعنی صمد آن خداوند است که کس از وی نژاد و این نفی پدر است و وی از کس نژاد و این نفی فرزند است و لم یکن له كفوا احد و این نفی جفت است که جفت کفو باشد و ویرا کفویت جفت نبود اهل تحقیق میگویند هر کس این سوره را بخواند و عقائد دار و از همه علت های کفر بیزار شود زیرا که معطله میگویند عالم را صانع نیست فلاسفه میگویند هست اما ویرا نام نیست ثنویان میگویند شریک دارد و مشبهه میگویند بخلق ماند و جهودان و ترسایان مے گویند زن و فرزند دارد و معان میگویند مثل و کفو دارد چون بنده مومن گوید بنو از معطله بیزار شود چون گوید الله از فلاسفه بیزار شود چون گوید احد از بت پرستان بیزار شود چون گوید الصمد از مشبهه بیزار شود چون گوید لم یلد و لم یولد از جهودان و ترسایان بیزار شود چون گوید و لم یکن له كفوا احد از همه معان بیزار شود چون این سوره بخواند خالص و مخلص و موحد شده باشد محققان میگویند در هر کلمه ازین سوره اشارت است و الیهان را خطاب کرد و گفت بنو با ارواح گفت الله باد لها گفت احد با عقول

گفت محمد با تن و شخص گفت لم یلد ولم یولد بانفس گفت ولم یکن له کفو احد والها نرا خطاب که گفت هو عالمنا را گفت الله مشتاقا نرا گفت احد محتاجا نرا گفت الصمد عاقلنا نرا گفت لم یلد ولم یولد عامه خلایق را گفت ولم یکن له کفو احد هر که نیست که هو اشارتست بوی و اله بود هر که شناسد که الله است عالم بود هر که داند که احد است مشتاق بود هر که معلوم کند که صمد است عاقل باشد هر که یقین گردد که لم یلد ولم یولد صفت است مؤمن باشد هر که باورد او را که ولم یکن له کفو احد است موجد مطلق باشد در حقایق التفاسیر می آرد از واسطی که گفت اصل توحید طیر است در میدان تخرید و استقامت نزدیک احکام او تفریب و قطع خوف در جوار قریب و بعید و تسلیم امر بسوی حق لیکن کیفیت یابد و توحید خداوند را جل جلاله یکی گفتن و یکی دانستن و یکی اعتقاد کردن است و توحید جزو ایمان است چون در ایمان آوردن بخداوند سه چیز فریضه است چنانکه شیخ ابوالعین در تبصره گفته است ایمان بخداوند سه قسم است ایمان بوجود وی ایمان بوحدانیت وی و ایمان بصفات وی و روایت تبصره نیست

والرکن الا هم من الارکان الخمسة التي هي الاعتقادات المفروضة هو الايمان بالله تعالى وهو منقسم

الى اقسام ثلاثة احدها الايمان بوجوده ليس من عن التعطيل ثم الايمان بوحدايته ليس من عن الشرك ثم الايمان بصفاته ليس من عن التشبيه وقد نطق الكتاب بجميع ذلك <sup>فيها</sup> و تفسير حقایق می آرد از شبلی که گفت تولد اسلام از ایمان است و تولد ایمان از معرفت و تولد معرفت از هدایت و نصرت و هدایت و نصرت نمی باشد الا بشرح و تنویر قوله تعالى امن شرح الله صدره للاسلام در منور می آرد از امام ابو منصور ما تریدی رح که گفت

المعرفة معرفة الله بلا كيف ومحل الصدر والايمان معرفة الله بالالهية ومحل القلب وهو داخل

الصدر والمعرفة معرفة الله بصفاته ومحل الفؤاد وهو داخل القلب والتوحيد معرفة الله بالوحدانية

ومحلها السر وهو داخل الفؤاد وهذا معنى قوله تعالى مثل نوره كمشكاة فيها مصباح الآية فاذن عقود اربعة

ليس بواحدة ولا بمتغايرة فاذا اجتمعت صارت دنیا از شیخ ابوسعید ابو الخیر سوال کردند که معرفت چیست

و توحید چیست و ایمان چیست و اسلام چیست گفت شناخت بدل بنی معبود معرفت است و اقرار زبان یگانگی او توحید

است و گردیدن بدین هر دو ایمان است و استقامت با این هر سه اسلام است و استوار داشتن این هر چهار بدین است الهی

همه را برای ایمان و توحید میران و برضا و تقای خود برسان یا اکرم الاکرمین

## فصل دویم در ثبات حیوة و علم قدرت حق

بدانکه حضرت او تعالی و تعظم موصوف است بصفه حیوة و علم و قدرت وحی است بحیوة که موت و فوت گرد سردقات

کبریائی او نگردد و فنا بر فناى حضرتش نگذرد و شعر هو المحی المدبر کل امره هو الحق المقدر ذو الجلال و عالم است و علم

او محیط است همه اشیا قوله تعالى وان الله قد احاط بكل شیء علما و قوله تعالى وهو بكل شیء علیم از علی تاثری بیج

چیز بر علم او پوشیده نیست نه چنانکه معتزلیان گفتند او عالم است اما او را علم نیست بلکه هر چه رود از علم او رود و او از قدرت او

پدید آید عدد در یک بیابان و برگ درختان و درهای زمین و آسمان و اندیشه و لها و موسی چهار پایان در علم وی همچنان یکشود

وعدو آسمانها و ملک ملکوت در قبضه قدرت و سیت قولہ تعالیٰ بتبارک الذی بیده الملك وهو على كل شیء قدير صاحب کشفان میگوید معنی آنست که بزرگوار است و پاینده است و باخیر بسیار است آن خداوند که ملک در قبضه قدرت اوست و او بر همه چیز قادر و تواناست و قدرت وی بر کمال است که هیچ ضعف لا بدان لایه نیست هر چه خواست کرد و هر چه خواهد کند هفت آسمان و هفت زمین و عرش و کرسی و هر چه هست در قبضه قدرت وی مقهور و مسخر است و بدست میچکس جزوی هیچ چیز نیست و و پرادر آفرینش یار و باز نیست و لہای بندگان تبصرن اوست و حدیث صحیح بدان ناطق چنانکہ در صحیح مسلم سے آید

برایت عبد اللہ ابن عمر و از رسول علیہ السلام کہ فرمود ان قلوب نبی ادم کلها بین اصبعین من اصابع الرحمن کقلب واحد یصرف حیث یشاء یعنی بدستیکہ ہمہ دلہای نبی آدم میان دو صفت از صفات حضرت رحمن است همچون لریکی کس کہ میگردد اندازا ہر چون کہ خواهد در شرح صحیح مسلم و در شرح لمعات نیز می آرد کہ از صبعین صفت لطف و قہر اوست ہر کرا اورا ہ نمود میچکس اورا گمراہ نتواند کرد و ہر کرا او گمراہ گردانید کیست کہ اورا را ہرست تواند نمود قولہ تعالیٰ من ینہد اللہ فلا مضل لہ ومن یضللہ فلا ہادی لہ حکایت سفیان ثوری رضی اللہ عنہ میگوید پندہ باشد کہ اوست می پرستد و عاقبت او دوستی از دوستان حق خواهد بود چون درازل حکم وی بسعادت وی رفتہ بود و با شد کہ از بت پرستی باز آید و خدا پرست گردد برین حضرت کس را چون و چرانی رسد یعنی اللہ ما یشاء بقدرتہ و یحکم ما یرید ان اللہ لیس بظالم للعبيد قولہ تعالیٰ اللہ لا الہ الا اللہ هو الہی القیوم یعنی معبود سزا و موجود بے ہمتا کہ جز او خدای دیگر نیست نزاری پرستش الہی زندہ ہمیشہ القیوم پایندہ بی ہمتا و جوہ حقیقی و پراست کہ از اول و آخر مبراست حجۃ الاسلام غزالی در کیمیای آرد کہ این کہ ہمہ وی است خاصیت الہیت است کہ بت حقیقت و سیت و بر در وجود جزوی باوی هیچ چیز دیگر نیست و ہر چه هست نور ذات و سیت بس تنوع وی بود نہ باوی بود چنانکہ نور آفتاب تنوع آفتاب بود و موجود دیگر نبود در مقابل آفتاب باوی ہم چون دوئی پیدا آید نقصان باشد در تفسیر نقلی می آرد از شاہ مفسران عبد اللہ بن عباس رضی اللہ عنہما کہ گفت یا حی یا قیوم اسم عظیم خداوند است در فردوس الاخبار می آرد کہ ابوامامۃ الباہلی رضی اللہ عنہ روایت میکند از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود اسم عظیم حق تعالیٰ در سورہ البقرہ و آل عمران و طہ عمر بن ابی سلمہ میگوید نظر کردم درین سورہ و دیدم اسمی کہ نبود در غیر این سورہ در قرآن و البقرہ اللہ لا الہ الا اللہ هو الہی القیوم و در آل عمران اللہ لا الہ الا اللہ هو الہی القیوم و در طہ و عننت الوجوه للہی القیوم و در اصول الامشی می آرد کہ فضیلت نیست بعضی اسماء اللہ تعالیٰ را بر بعضی از براءے آنکہ مسمی کل خداوند است بس مراد زیادتی ثواب باشد بد کردی از اسم عظیم نہ زیادتی فضیلت در ذات وی قولہ تعالیٰ لا تأخذہ سنۃ ولا نوم نگیرد اورا خواب سبک و نہ خواب گران از برای آنکہ خواب تغییر است و تغیر بروی روا نیست و از برای آنکہ خواب قہر است و خداوند تعالیٰ قاہر است نہ مقہور و از برای آنکہ خواب ستراحت است و زرد اورا رنج تا طلب راحت کند و از برای آنکہ خواب برادر مرگ است و خداوند تعالیٰ از مرگ نترسہ است و از برای آنکہ اگر خواب کند غافل شود و چون غافل شود در ملک و تدبیر او خلل پیدا شود و او پاک است از ہمہ عیبا و نقصا تھا در تفسیر نقلی می آرد برایت ابوہریرہ رضی اللہ عنہ از رسول خداوند تعالیٰ کہ در خاطر موسی علیہ السلام خطور کرد کہ خداوند تعالیٰ خواب میکند یا نی و در روایت دیگر چنان آمدہ

که قوم موسی سوال کردند که میخوایم بدانیم که خداوند تعالی خواب میکند یا نمی کند؟ فرمود که ای موسی شبانه روز خواب کن موسی فرمان بجای آورد و بعد از آن فرمان آمد که دو قرابه بدست گیر و نگاهدار موسی علیه السلام آن دو قرابه بدست گرفت چون سه شبانه روز خواب نکرده بود ناگاه خواب بروی غلبه کرد و آن دو قرابه از دست وی بقیاد و بشکست فرمان حق در رسید که ای موسی تو در خواب شدی و دو شبانه را نگاه نتوانستی داشت اگر ما که خداوندیم خواب کنیم آسمانها و زمینها را که نگاه بیدار و در حدیث می آید که این مثالی بود که حق تعالی بموسی علیه السلام نمود و قوله تعالی ما فی السموات و ما فی الارض من حضرت جلال و در آن آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است هر چه هست و هر که هست همه ملوک و ملک و سیت از مکان و زمان و قواعد و ارکان و در مال و جبال و بحار و انهار و اشجار و اثمار و سایر و طایر و قواعد و در آن که قلیل و کثیر و فقیر و قطیر و جن انس و نوع و جنس و جواهر و لالی و ایام و لیالی همه از آن اوست و یادگاری از دست نیکو زینجا تا یوسف زبیده بود صورت او بر دیوارها نگاشته بود تا او را بدان آرام بود چون با یوسف در سقراط قرار گرفت آن خانه مصور را و بر آن کرد آبی جماعتی که نشانه محبت باشد اید این آسمان و زمین جمله کمونات و مصورات یادگاری از ماست تا هر چه از ایشان نگاه کنی پیدا و ما آرید مستثنوی

اگر نبودی رنگ از او در لاله زار  
کی زدی بلبس بر آنجا ناله زار

در همه گلزار رنگ بوی از دست  
او منزه از صفات رنگ بوست

قوله تعالی من ذی الذی

یشفع عنده الا باذنه کیست آن کس که شفاعت تواند کرد کسی را نزد وی الا باذن و فرمان وی در تفسیر کشف بیان می آرد که اهل اشارت میگویند جذب کرد باین کلمه و لهای بندگانه و جلا و آجلا پاک است آن خداوند که نیست هیچ وسیلت بسوی وی و الا هم بوی حکایت در شرح اسرار الهی آرد که در روشی بمرتب و وحدت نزدیک بود پیش بر صاحب جمالی افتاد و دلش بر اثر چشم برفت دست غوغای عشق خرمن صبرش بر باد داد طاقش طاق شد در روشی همت در بست تا آن مفصود جان و مرادش را از پیش برگرفتند اصحاب بلامت با او گفتند کسی با دوست این کند گفت او من هو بی عرض لقلبی یعنی او که باشد که پیر این دل ما گردای در روش هیچ مخلوقی را استحقاق آن نیست که دلی با وی آویخته شود لا یتحق احد ان یلتفت الیه القلوب

الا هو قوله تعالی یعلو باین اید لهم و ما خلفهم محجود و عطا و سدی مفسر میگویند یعلو ما بین اید بهم من امر الدنیا و ما خلفهم من امر الاخره ضحاک و کلبی میگویند میدانند آنچه از زمین گذشته و آنچه از پس باید متقاتل و واقعی میگویند میدانند آنچه پیش از آفرین و فرشتگان بوده است و آنچه بعد از خلق ایشانست بعضی گفته اند میدانند آنچه کرده اند از خیر و شر و آنچه ایشان کنند آندای اسیر نفس و شیطان است اگر دانی که میدانند پشیمان شو پشیمان شو و اگر گویانند مسلمان شو مسلمان شو چون علم او محیط است باحوال و افعال و اقوال بندگان و ظاهرو باطن ایشان بر علم او پوشیده نیست و نهان خلق از او مستور نیست قوله تعالی یعلم السر و الخفی مراقب احوال خود باش که می بیند و یک لحظه از قول و فعل غافل نشود که میدانند قوله تعالی ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء و فرزند و انا نشوند چیزی از علم و دانش الا آنچه او خواهد که ایشان را انا گرداند و اطلاع دهد بر آن دل خواست که قدرت بر کمالش معلوم کند خیره گشت و فریاد بر آورد که ای عزتور قم ذل بر حبه همه عزیزان کشیده و ای صفات تو عقل همه خردمند را متخیر گردانیده بنده بیچاره با چندین ضعف و تخیر فر مانده گی چه قوت آن دارد که در میدان جبروت جولان نماید آری درین درگاه جز به نیاز و شکستگی راه نتوان برد فرود چون زلف بتان شکستگی عادت کن

تا صید کنی هزار دل در تعنی بدان الله لغنی عن العالمین از برای آن گفت تا تو از دایره فقر و مسکنت خود تجاوز کنی و اگر وقتی حکم آنکه جرعه بر تو ریزند خود را از حریفان مجلس نه پنداری فرو ای خواجہ حدیث نمیشنا آیت از حال گدایان سرکوی پیرس بقوله تعالی و سح کرسیه السموات والارض ابن عباس و مجاہد و سعید بن جبیر میگویند کرسی بمعنی علم است یعنی پر کرده است و محیط گشته است علم وی با سماها و زمینها بعضی گفته اند کرسی سلطانه و ابو جعفر محمد حریر طبری در تفسیر خود میگوید و سح کرسی ای وسع عبادۃ السموات والارض ابو موسی و مدی مفسر و غیر ایشان میگویند کرسی بعینه مراد است و آن از یک لؤلؤ است علی و مقاتل میگویند درازی هر پایه از کرسی مثل هفت آسمان و هفت زمین است و او در پیش عرش است و کرسی را چهار ملک برداشته اند هر یکی را از آن چهار روی است و قد های ایشان پانصد ساله راه فرود از سحره است که در زیر هفتم زمین است یک فرشته بر صورت سید بشر یعنی آدم علیه السلام و او رزق آدمیان و باران را از خداوند تعالی در میخواهد از سال تا سال و یک فرشته بر صورت سید انعام است یعنی ثور و او رزق چهار پایان را از خداوند تعالی در میخواهد از سال تا سال و علی وجهه غضاضة

منذ عبد العجل من دون الله و یک فرشته بر صورت سید سباع یعنی شیر است در میخواهد از خداوند تعالی روزی سباع را از سال تا سال و یک فرشته بر صورت سید طیور یعنی کبک در میخواهد از خداوند تعالی رزق مرغان را از سال تا سال و راخبار آمده است که میان حمله عرش و حمله کرسی هفتاد و چهار سال است از ظلمت و هفتاد و چهار روز پیری هر حجابی پانصد ساله راه است اگر آن حجابها نبود حمله کرسی بسوختی از نور حمله عرش حسن رح میگوید کرسی همان عرش است بعینه و بعضی گفته اند کرسی نام فرشته ایست از فرشتگان اضافت کرد او را بحضرت خود از برای تشبیه بندگان بر عظمت و قدرت خود یعنی بدستیک یک خلق از خلقان من پر میکنند آسمانها و زمینها بس بندگان بعقل محدث چگونه دریا بند قدرت مراد تعالی و لایبوده حفظهما و مانده و گرانبار نگرداند او را حفظ آسمان و زمین تا بدانی که عرش حامل و بردارنده او نیست بلکه عرش و حمله عرش برداشته لطف او بند قوله تعالی وهو العلی العظیم العلی الرفیع فوق خلقه العظیم فلا اعظم منه بحقیقت همه اوست پس

ای برادر باغیروی انس بگیر که هر چه جز حق است درین راه حجاب است رباعی  
 فدوی مجرودی ز نیور ایست | گروه عشق مرزا بینا نیست | یکتا روا آنکه عاشقی یکن نیست | حکایت در منزهة النواظر

می آرد که فاطمه عیال گوید ابو علی رو دباری قدس الله روحه در وقت نزع سر بر کنار من نهاده بود گفتم یا ابا علی کیف تجد الامم کار خود چون می یابی گفت یا فاطمه در آسمانها کشاده اند و منازل ملائکه و مقربان بر من عرض میکنند و در بهشت کشاده اند و منازل ابرار و اخیار بمن مینمایند و میگویند یار و دباری بسرتا نفس اما این فل جز با او انس نمیگیرد و از و جز او نمیخواهد رباعی  
 جزه با تو همی نباشد آرام دلم | زیرا که تویی از دو جهان کام دلم | گرفت هوای تو در دوام دلم | اگر تو نبندی نبودی نام دلم  
 قوله تعالی وهو العلی العظیم سب نزول این آیت آن بود که مشرکان بت می پرستیدند و میگفتند این بتان ما را شفاعت خواهند کرد و در حق تعالی این آیت بفرستاد در مشارق می آید بروایت ابی کعب رضی الله عنه که رسول خدا صلی الله علیه وسلم از من سوال کرد که یا ابا المنذر کدام آیت از قرآن نبوت تو بزرگوارتر گفتم لا اله الا هو الحی القيوم رسول صلی الله علیه وسلم دست بر سینه من زد و فرمود هینا لك هذا العلم یا ابا المنذر یعنی خوشگوار باد تو این علم ای ابو المنذر

و بزرگی بعضی آیات و زیادتی ثواب در روی از جهت آنست که در روی هم فضیلت ذکر است و هم فضیلت مذکور چون سوره الاخلاص که هر دو فضیلت دارد و سوره اللہ که فضیلت ذکر دارد و اما فضیلت مذکور ندارد و الا این روی که کلام خداوند است همه بزرگ و برابرست البتہ ما احلاوت تلاوت کلام خویش از زانی دارد و عمل بر مقتضای قرآن کریم است و ما بمنک و کریم

### فصل سیم در صفت سمع و بصر حضرت اللہ تعالیٰ

بدانکه حق تعالیٰ شنوا و بیناست بصفت سمع و بصر و دوری و نزدیکی در شنوای او برابرست آواز پای مورچه که در شب تاریک بر سنگ خاره برود از شنوای او بیرون نبود و شنوای او بگوش بود چنانکه بیانی او بچشم نبود و دانش وی باندیشه و تدبیر نبود و آفریدن وی بآلت نبود اگر او بصفت سمع و بصر میثناسی چرا مراقب افعال و احوال خود نباشی حکایت شیخ جنید بغدادی رح میگوید هر که او را بشناسد حق شناخت وی یعنی بصفت علم و قدرت و سمع و بصر قادر نشود بر آنکه یک طرفه العین در حضرت وی عاصی شود خلق آسمانها و زمینها هر چه به زبان گویند بآن شنواست که آوازی او را از آوازی باز ندارد و در صحیح مسلم می آید بروایت ابوذر غفاری رضی اللہ عنہ از رسول صلی اللہ علیہ وسلم از خداوند تبارک و تعالیٰ که فرمود ای بندگان من اگر اول شما و آخر شما و جن شما و انس شما جمله در یک بلندی بایستید پس بیکبار هر یکی حاجت خود از من درخواست کند من عطا دهم هر آدمی را آنچه از من خواسته باشد که نشود از دریا پاهای رحمت من همچنانکه سوزنی در دریا زند که آن سوزن بچه چیز باز گردد یعنی آواز همه بشنوم و اندیشه همه را بدانم و حاجت همه را بر آورده توانم و از دریا پاهای رحمت من هیچ کم نشود و اگر موکد میخواهی از کلام حق بشنو قوله تعالیٰ قد سمع الله قول المتی بنجادک فی ذمها و تشکی الی الله و الله یسمع تخاور کما ان الله سمیع بصیر خطاب کرد چه صیب خود را بدستیکه شنود خداوند قول آن زن را که مجادله میکرد با توای محمد در امر شوهر خود و میاناید بسوی خداوند و خدایتعالیٰ میبشنود سخن گفتن شما را و خطاب کردن و باز گردانیدن سخن شما را بدستیکه خداوند شنواست بمناجات و تضرع آن کس که زاری کند بسوی وی بنیاست بحال آنکه بت ابد بدهگاه وی در مدارک و وسیط و عامه تقاسیر می آرد که این آیات در شان خوله بنت ثعلبه و شوهر وی اوس بن الصامت فرود آمد که سخنی رفته بود میان ایشان و اوس از سر غضب از ویظهار کرده بود و ظهار را حکم طلاق بود در جاهلیت اوس او را میگفت حرام شده بر من خوله میگفت و الله ما ذکرک تطلاقا سوگند بخدا که تو طلاق که گفته خوله نزد یک رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله اوس بن صامت پدر فرزند من است و پسر عم من است و دوستان من مردمان است بسوی من و ظهار کرده از من و لیکن سوگند بخدا که ذکر طلاق نکرده رسول علیه السلام فرمود که ترا چاره نبی نیست الا آنکه حرام شده بروی خوله رو بزمین نهاد و میمالید و بخدای میمالید و میگردد و هر گرت که رسول علیه السلام فرمودی که طلاق شده بروی او گفتی و الله ما ذکرک تطلاقا جدال وی این بود با رسول علیه السلام و شکایت وی آن بود بخداوند که میمالید از روی خوشتی و تنهایی خود میگفت مرا کوکان خردانان خصم تمام الیه ضاعوا و ان خصم تمام الی جاعوا روی بسوی آسمان کرد که قبله دعاست و میگفت اللهم انی اشکو الیک خوله هنوز با رسول علیه السلام درین سخن و درین زاری بود که اثر وحی بر عین رسول علیه السلام ظاهر شد جبرئیل من از حضرت رب العالمین در رسید و این آیت فرود آورد قوله تعالیٰ قد سمع الله

قول التي تجادل في زوجها الآية حق تعالی بسور اول آن ضعیفه حکم خود را بگردانید و فرمود که اوس رجوع کند بزوجه خود و کفارت ظهار بدهد و این حکم در حق امت تو ثابت شد عایشه صدیقہ رضی اللہ عنہا میگوید بزرگوار خداوندی که می شنود همه شنیدنیها را بدرستی که من در آن خانه بودم و سخن خوله که بار رسول علیه السلام میگفت میشنودم و بعضی سخنان وی بر من پوشیده میماند و هنوز خوله و رسول علیه السلام در سخن بودند که حق تعالی این آیت بفرستاد و در حدیث الحقایق می آرد که مکتوبست در تورات که

انا لله لا اله الا انا اری دیب النمل علی الصفا و اسمع حفق الطیر فی الهوی و اعلم ما فی القلب و الکلی و اعطى العبد علی ما نوى عزیز من بیت خود نیکو کن که حق تعالی مطلع است بر نیت و اندیشه تو و عالم السر و الخفیات است می بیند و میداند و درین درگاه با ادب باش و از حضرت او شرم دار حق شرم داشتی حرکایت در روضه خلد می آرد که در مجلسی که نگرس بودی نوشیروان عادل منق نکر دی و گفتی که این بد چشم بنیامی ماند شرم دارم که در نظر نگرس نظر بشوخ چشمی بجشایم و معصیت کنم بیگانه در نظر ریحان بی جان منق نمیکند و شرم میدارند تو با دعوی آشنائی و لاف محبت از نظر علی حدقه حق شرم دار و اندیشه کن و یاد کن ازان روز که ترا در موقف حساب بدارند و کرد های ترا یک یک پیش تو آزند قوله تعالی یوم یقوم الناس لرب العلمین زهی شرمساری و خجالت در آن روز در شرح اسما اللہ می آرد که فردای قیامت خطاب آید که کیست که گناه نکرده و گناه نه اندیشیده و فضای صحرائی قیامت کس نامد الا سر در پیش افکنده مگر بحیثی معصوم که سر بر آرد ندارد که یا یحیی انت لمرتد ذنب امر سخن عصمانک چون این خطاب شنود او نیز سر در پیش اندازد و در کیمیای می آرد که حبشی بنزد یک رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله از من گناهان بسیار در وجود آمده مرا توبه باشد رسول علیه السلام فرمود که باشد حبشی روان شد بعد ازان برگشت و گفت یا رسول الله آن زمان که من این گناهان میکردم خداوند میدید فرمود که میدید حبشی چون دست

که حق تعالی میدیده نعره زد و جان بد او را پاره

که قضا خود پیش سگی برگویم | سنگ امن پوتین برین چنید | وهم در کیمیای آرد که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود

چون روز قیامت شود حق تعالی گروهی را از امت من پر وبال آفریند تا به بیشت پرند فرشتگان گویند شما حساب و ترازو و صراط همه را دیدید ایشان گویند ازین همه هیچ یک ندیدیم گویند شما از امت که ام پیامبر آید گویند ما از امت محمدیم علیه السلام فرشتگان گویند عمل شما چه بود و دنیا که این همه کراست یافتید ایشان گویند ما را دو خصالت بود یکی آنکه در خلوت از خداوند خود شرم داشتیم که معصیت کنیم دیگر آنکه راضی بودیم بر زرق اندک که حق تعالی ما را ادوی ملائکه گویند چیست شمار این درجه در حدیث الحقایق می آرد که جیاد و نوع است جیای رب زکرم و جیای بنده از ندم و جیای از حق بمعنی منع است قوله تعالی ان الله لا یستجی ان یضرب ای لا یمنع در بعضی اخبار آمده است که خداوند تعالی فرمود که بنده من میخوانی مرا من شرم میدارم که رو کنم و عاصی ترا و تو عاصی میشوی در من پس شرم نمیداری از من و در بعضی کتب الهی آمده است که بنده من شرم نمیداری از من که روی از من میگردانی و روی بغیر من می آری نمیدانی این را که وسیلت بندگان بسوئے من است و وسیلت نیست بندگان را بغیر من پس کجا پیروی بنده من باب من مفتوح است از برای تو و عطای من بندول مر ترا و من اکرم الا کریمین و ارحم الراحمین ام بس نسر و ترا که برگزینی بر من غیر را و زبور داود دست علیه السلام که بنده من



روی از بندگی من گردان که مرا چون تو بسیارست اما ترا چون من جز من کسی دیگر نیست حکایت در منزله النواظر می آرد که زنی پارسانی در راهی میرفت جوانی پیش او رسید زن بسی با جمال بود جوان را اول در بند او شد گفت ای سر پوشیده دلم تو مشغول شد توانی که یک ساعت مرا باشی گفت بلی ولیکن جای باید خلوت که کسی مازانه بیند جوان گفت مرا جای خلوت هست زن با آن جوان برفت چون بخانه خود بر در خانه رفتند در خانه محکم کردند زن گفت ای جوان کفنی بجای رویم که کس مازانه بیند جوان گفت اینک در هاست است زن گفت ای جوان الم یعلم بان الله یری چون این آیت بشنید بریزید و نعره زود و بپوش شد و زن از خانه بیرون رفت مدتی برآمد این زن بر در سرای آن مرد گذر کرد و مردم را دید در آن سرای میرفتند پرسید که این سرای از آن کیست و این مردم چرا در میروند گفتند این سرای زاهدیست که سبب توبه وی این آیت بود الم یعلم بان الله یری حکایت در روضه الخلد می آرد که رئیس لبره را باغی بود چنانکه حکام را میباشد روزی بدان باغ خود در آمد زن باغبانرا بسی با جمال دید چنانکه گل از رشک رخسارش پیراهن در تن قها میکرد و غنچه خندان زهد را اهدان بها میکرد و باغبانرا به بهانه از باغ بیرون فرستاد و زن را گفت درهای باغ در بند آن ضعیفه دانست که با او قصد بدی دارد و لحظه در پس درختی پنهان شد و باز آمد گفت در هاستم اما یک در مانده که هر چند میگویم نمی توانم بست گفت آن کدام درست گفت آن در که حسد او اند می بیند مرد چون این سخن بشنید پشیمان شد و توبه کرد و بجانقاه درویشان رفت و یکی از دوستان حق گشت حکایت عبداللہ بن عمر رضی اللہ عنہما در راهی میرفت غلامی را دید که گوسفندان نگاه میداشت گفت ای غلام کی ازین گوسفندان بفروشی غلام گفت این گوسفندان از آن من نیست من شامم عبداللہ بن عمر گفت این امین است بیاتاد امانت او را امتحان کنیم گفت ای غلام کی بفروشی و خداوند گوسفندان را گوی اگر گوسفرد غلام تبسمی کرد و گفت فاین الله پس خداوند بگفت یعنی خداوند غافل نیست میدانوی بندت قوله تعالی و ما الله بغافل عما تعملون و قوله یعلم ما تبدون و صاکنتم تکلمون ربنا

ای درویش صد گنه از من دیده | و ز لطف و کرم پرده من ندیده | ای من تیر از هر که بعالم تبرست | ای لطف تو از من ترا هر زبده

الهی برحمت بی علت که بر ما رحمت فرمائی و هر چه دیدی و شنیدی بکرم از ما در گذار

## فصل چهارم در بیان آنکه حق تعالی متکلمست بکلام ازلی و آفریدگاری صفت اوست

### و همه چیز بخواست وی است

بدانکه کلام حق تعالی صفتیست ازلی قائم بذات وی و از جنس حروف و اصوات نیست یعنی آواز پذیر نیست و عسرنی و سریانی نیست الا آنکه مخلوقات عبارت می کنند از وی بعبارات مختلفه خلاف معتزله را که گویند کلام خداوند عین این عبارتست و محدث و این خطا و غلط است و حق و صدق آنست که کلام خداوند مقررست بزبانهای قرا محفوظ است در صد و حفظ مکتوبست در مصاحف بر حقیقت و قرات اصوات قاریانست و نفحات ایشان و حفظ صفت حافظ و محفوظ کلام خداوند تعالی و قرات ما مخلوق و کلام خداوند ما مخلوق چنانکه در امالی میگوید شعر و ما القرآن

مخلوق تعالی: کلام الرب عن جنس لقال هر کس قرآن را مخلوق گوید کافر گردد و در تفسیر عتباتی می آید که بدستیکه حمیر بن عبدالمطلب  
 آورشید که وال بود هر کلام حق و آنچه حق تعالی خواسته بود و حق تعالی با موسی سخن گفت قوله تعالی و کلمه الله موسی تکلیما  
 از موسی علیه السلام سوال کردند که توجیه دانستی که حق تعالی با تو سخن میگوید گفت سخن مخلوق از جانب و جهات شنوند کلام او از غیر  
 جهات و جوانب شنیدم دانستم که سخن خداوند است و وعده و وعید که حق تعالی از ان خبر داده همه حق است و صدق و عمل هر چه  
 فرموده موجب ثواب است و ترک آن موجب عقاب در حدیث می آید که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود هر کس میخواهد که با  
 خداوند سخن گوید گوناگون نماز گذارد و هر کس میخواهد که خداوند با وی سخن گوید گو قرآن خواند خوشا وقتی که بنده میگوید و خداوند می شنود  
 و خوشا وقتی که خداوند میگوید و بنده می شنود حکایت در حاوی که امام راضی رح که در حدیث می آید که داود بن رشید از مجاعه  
 بن الزبیر روایت میکند که گفت در آدم بر حفره که یکی از قرآسیع است دیدم که میگرفت گفتم چه چیز گر یابید ترا گفت چگونه نگریم  
 بدستیکه در خواب چنان دیدم که عرض کردند مرا بر خداوند عزوجل فرمان آمد که یا حمزه افراء القرآن چون این خطاب شنیدم برستم  
 فرمان رسید که بشین بدستیکه من دوست میدارم اهل قرآن را پس بخواندم تا رسیدم بسوره طه گفتم طوی وانا اختزنناک  
 پس بخواندم تا رسیدم بسوره یسن گفتم تنزیل العزیز الرحیم یعنی برفع لام گفت مرا که تنزیل العزیز الرحیم یا حمزه همچنین  
 خواندم من که خداوند و همچنین خواندند حمله عرش و همچنین میخوانند مغربان یعنی لام چون تمام کردم فرمان آمد که احسنت  
 یا حمزه فرمود تا سواری بیاوردند و دوست من کردند فرمود که این از برای قرأت تو بود قرآن را پس فرمان شد تا کمری بیاوردند  
 و پرمیان من بستند فرمود که این از برای صوم تو بود پس بفرمود تا تاجی بیاوردند و بر سر من نهادند فرمود این باقرآن تو قرآن را  
 مر و مان را آلتدع تنزیل فانی انزله تنزیلا امام شاطبی در حرز الامانی میگوید در نعت حمزه شعر و حمزه ما از کار من  
 متورع اما ما صورا لقرآن مرتلا: رحمة الله رحمة واسعة و بعضی دیگر از فضل قرآن و قرآن خوانان در فصل ایمان آورده  
 بکتابهای پیدایش الله تعالی پس باید که تصدیق کنی و باورداری کلام خداوند محدث و مخلوق نیست هر کس قرآن را مخلوق گوید  
 کافر گردد و حکایت در منزهة النواظر می آید که ابراهیم او هم گفت همسایه داشتم گبر نام او بهرام مجوسی از دنیا بیرون رفت  
 او را بخواب دیدم در درک اسفل دوزخ گفتم یا بهرام دائم که درین درک اسفل مانده از بهر آنکه بخدای تعالی و رسول علیه السلام  
 ایمان نداشتی لیکن خبر کن ما را از آن کسانی که سراز گریبان اسلام بر آوردند و خود را بجلیه اسلام متحلی داشتند با تو بیچکس در اینجا  
 گرفتار هست یا بی گفت بی آن کسانی که گفتند قرآن مخلوق است فردن از من مجوس اند و عقوبت ایشان باصناف عقوبت است  
 بآن اعتقاد بد که در حق قرآن داشتند که قرآن را مخلوق میگفتند حکایت آورده اند که اول کسی که این مقال آشکارا کرد  
 جعد بن درهم بود خالد بن عبدالله القشیری که امیر واسطه بود او را گرفت و حبس کرد چون روز عید اضحی شد بمصلای عید آمد  
 و نماز بگذار و بر منبر رفت و خطبه بلین بگفت و در آخر خطبه گفت یا معاشر المسلمین دائم که هر کس از شما تقرب میجوید بحضرت حق تعالی  
 بقربانی تقبل الله منکم اخصیتکم و باریک فی اخصیتی فانی تقرب الی الله بذبح جعد بن درهم فان الله  
 تعالی يقول و کلمه الله موسی تکلیما فانه يقول کذب و لم یکلم و من کذب الله تعالی فهو کافر و از منبر فرود  
 آمد و او را فوج کرد و بعد از وفات وی او را بخواب دیدند گفتند حق تعالی با توجیه کرد گفت گناه بسیار داشتم خداوند تعالی همه ایام مرا

و بر من رحمت کرد و گفت گناه تو در کار اعتقاد نیک تو کردم و قربان کردن مبتدع را از تو بهتر از قربان قبول کردم و ترا شایسته بهشت

و دیدار خود گردانیدم صاحب وضع خلد درین معنی خوش میگوید قطعه

ظالمی را بکشتی مژده قربان یابی | که بزی گر بکشتی کم نبود از پیشی | بس اورا متکلم دانی لم یزل و گوی کلام وی صفت و بیست

و از بیست منکر نشوی کتابهای و پراچنانکه کافران شدند مخلوق نگوی چنانکه معتزلیان گفتند و حادث نگوی چنانکه کرامیان

داشتند و چون این معنی دانستی باید که اعتقاد کنی که آفریدگاری صفت خداوندست و عالم و هر چه در عالمست همه آفرین

دست و هر چه آفرید چنان آفرید که از ان نیکوتر نباشد حجة الاسلام غزالی رح در کتاب زاد الاخرة می آرد که عقل همه عاقلان بهم

زند و اندیشه گفتند تا وجهی آرزوی آفریده است نتوانند و آنچه اندیشند که بهتر ازین میباید خطا کنند و از سر مصلحت و حکمت

آن غافل باشند بلکه مثل این چون مثل نابینا باشد که در سرای رود و هر قماش بر جای خود باشد و او نمیدانند چون بران جا افتد گوید

آن چو درین راه نهاده اید و او خود بر راه نباشد لیکن او راه نمی بیند و حق تعالی آفریده کار اعمال بندگانتست قوله تعالی و الله

خالقکم و ما تعلمون در اربعین سلمانی می آرد که حق تعالی آفرید کار اعمال بندگانتست شعر آنچه کفرست آنچه ایمانست

آنچه طاعات آنچه عصیانست پنه چنانکه معتزلیان گفتند خدا تعالی اجسام آفرید و پس افعال بندگان می آفریند و خود

بوجود می آورد و این غلط و دفع است ابو بکر واسطی میگوید فرعون دعوی خدائی کرد و بصبر می چنانکه گفت انا ربکم الاعلی

باز معتزله همین دعوی کردند بجنایت گفتند خالق افعال خودیم هر چه خواهیم بکنیم در آفرینش شرکت دعوی کردند و این صفت

خداوندست بدانکه بنده را فعلست و اختیار طاعت و معصیت و معرفت و نکرته فعل بند است و اختیار بنده است هر چند

آفریننده آن خداوندست نه چنانکه جبریان گفتند که بنده را فعل نیست و اختیار نیست جبری گوید همه از حقست فعل و اختیار

بنده نفسی کرد معتزلی از بنده دید تخلیق و ایجاد از خدا نفی کرد و سوحدنی گفت بنده را فعل و اختیارست از خداوند تخلیق و ایجادست

و همه قرآن بر مذہب سنیان دلیلست اول قوله تعالی ایاک نعبد و ایاک نستعین فرمود بگوید ای بار خدای ما ترا پرستیم

و معونت از تو میخواهیم پس فعل و عبارت از تو آید و توفیق و معونت از خداوند هدایت دهند و مؤمنانست گمراه کنند و

کافرانست همچنان که توفیق مطیعان از ویست خذلان عاصیان نیز از ویست حسبی الله در ماندگان است

نعم الوکیل اقتادگانست پناه نیازمندانتست شعر

ای بدر مانده کی پناه هم | کرم تست عذر خواه هم

ای اله من و اله هم | بطفیل همه قبول کن

ای پناه من و پناه هم | بنده از تو پناه می جوید

قطره فیض رحمت تو بست | شستن نامه سیاه هم

گنه ما فزون ز حد و قیاس | عفت افزون ترا ز گناه هم

قبول کنند و توبه بندگانتست آفریننده گناه عاصیانست از نیست هست گفته و از عدم بوجود آورنده خداوندست بنده را

باید که منقاد حکم او باشد و عظمت هر که او را با آفریدگاری شناخت حق او است که از غیر او روی بگرداند بلکه خود را نیز

از پیش روی معاند میسوزند که نشان اخلاص و علامت عقیده نیکو اینست قوله تعالی و اعبدوا الله و لا تشركوا

به شیئا مجاهد میگوید در معنی این آیت قوله تعالی ان الله لا یغفران یشرك به و یغفر ما دون ذلك لمن یشاء

له من احب شیئا اشرك شعر ترا تا نیم جو باقیست هستی پچو مشرک میکنی بر وحدت انکار پچو هر که هستی آور و میستی دید

وہر کہ نیستی آوردہستی یافت	مشوے	ہر کہ او دعویٰ ہستی میکند	آشکارا بت پرستی میکند
----------------------------	------	---------------------------	-----------------------

تا تو باشی در میان باشد دوی	آخر ای مسکین حجاب خود توئی	حجاب تو ہستی تست چون از میان برواشتی بحق وصل شدی	
-----------------------------	----------------------------	--	--

نکتہ ابن عطامی گوید من علامات العزب دفع الحجاب بین القلوب و بین علام الخیوب قولہ تعالیٰ و اذا

سالک عبادی عنی فانی قریب قولہ تعالیٰ ونحن اقرب الیہ من جبل الودید احمد بن ابی الحواری از ابو سلیمان

دارانی سوال کرد کہ نزدیکترین چیزی کہ تقرب جوید بندہ با خداوند چیست ابو سلیمان بگرفت و گفت نزدیکترین چیزی کہ تقرب جویند

بخداوند آنست کہ دریائی از دل خود این را کہ نمی خواهد از دنیا و آخرت الا اورا شعر اذا احببت لاسأل وان واصلت

لم اقطع و ان عاتبتنی ناس تضامت فلم اسمع \* ليقول الناس مجنون تری هذا الفقی یضوع بکل قد

تدا وینا فقر بے منک لی الفعہ آفریدگاری صفت خداوندست صورت انسان را نیکو گاشت قولہ تعالیٰ و صورکم

فاحسن صورکم صفت فبہ خضر ابر کشید و نجوم متلالی بر مثال درو کالی مزین گردانید و ہفت دایرہ غمہ گستر و خورشید منور

و ماہ مدور در وجود او روپاگان علوی و ارواح سماوی بسیارند لکن کار این آب و گل دیگرست ہر کجا سایہ دولت آدمی افتاد

کسی را دعویٰ تقدیم مانند ای ساکنان زوایای قدس اینہا آب و گل اندا سببہ ایشان سکینہ اسرار ماست فر و اعجوبہ کہ

احسن تقویم صف اوست ہذا بینہ اصنایع جام جهان نمای ہ چون اورا با فریدگاری بشناختی و باورداشتی باید کہ بشناسی

و باورداری کہ تقدیر نیکی و بدی ہمہ از خداوندست عزوجل و معنی تقدیر آفرینست یعنی خیر و شر نفع و ضرر ایمان و طاعت کفر و

معصیت سعادت و شقاوت ہمہ بمشیت و ارادت و سبت در امالی میگوید شعر مرید الخیر و الشر القیہ و لکن لیس

یرضی بالمحال یعنی ایمان و طاعت برضای اوست و کفر و معصیت برضای او نیست قولہ تعالیٰ و لا یرضی لعبادہ الکفر

ولیکن محالست کہ بی خواست او باشد ہرچہ خواست کرد و ہرچہ خواہد کند بچکس را بروی چون و چرا نمی رسد قولہ تعالیٰ

لا یسأل عما یفعل و ہمہ یسألون و چون خداوند تعالیٰ تقدیر کرد کہ احوال آدمی بعضی سبب سعادت بودہ و بعضی سبب

شقاوت وی و آدمی آن از خود نتواند شناخت بکلم فضل و رحمت خویش پیغامبران را بیا فرید و بفرمود تا کسانی را کہ رازل کمال

سعادت ایشان حکم کردہ بود ازین حکم آگاہ کنند تا بچکس را بفرماید و ندانند چہ نامند بس آن خرمہ محمد رسول اللہ را بخلق فرستاد

تا راہ سعادت و شقا برایشان آشکارا کند و اورا خاتم انبیا گردانید پس و پرافضا و تقدیر نے چنانکہ قدریان گفتند و این ہمہ را

نفی کردند و خبرست کہ امیر المؤمنین عمر رضی اللہ عنہ روایت میکند از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود چون جمع کند

خداوند تعالیٰ خلایق را در روز قیامت بفرماید منادی را تا ندا کند ای کہ اولین و آخرین بشنوند و آن ندا این باشد کہ کجا اند

خصمان خداوند بر خیرید پس بر خیرند قدریہ پس حق تعالیٰ امر کند تا ایشان را بدوزخ اندازند و اصلح بندگان بر خداوند چیست

آن قضا کند بر بندگان کہ خود خواہد آگاہ نیک آید و اگر بد ایشان را ثواب دادن مطیعان از فضلست و عقوبت کردن اہل عقوبت

را از وی عدلست نہ چنانکہ معتزلہ گفتند کہ اصلح بندگان بروی واجبست و ثواب دادن مطیعان بروی لازم دلہائے

بندگان را میان رنج و راحت میدارد عیسیٰ را علیہ السلام فرمان رسید کہ ای عیسیٰ من کہ خداوندم براحوال بندگان خود دانازم

انی ادبر امر عبادی بعلمی مقلوبہم انی علیہم خبیر و ما اللہ یرید ظلما للعباد حکایت یکی از بزرگان میگوید

الہی ایوب را بلا فرستادی و او در آن بلا صبر کرد و اورا نعم العبد خواندی قوله تعالی انا وجدناہ صابرا نعم العبد انہ اواب  
وسلیمان را علیہ السلام ملک دادی و او در آن نعمت شکر کرد اورا نیز نعم العبد خواندی قوله تعالی و وہبنا لداؤد وسلیمان  
نعم العبد انہ اواب خداوند چون تو قادری کہ بندہ را در حال نعمت چنان داری کہ او نعم العبد باشد من این حال سچو اہم  
مرانعت وہ و چنان دار کہ از من راضی باشی کہ مرا تحمل بلا نیست الہی بلا ہای آخر الزما را از ما مسکینان بگردان و نعمتہا  
خود را بر ما باقی و پایندہ دار

## فصل پنجم در بیان آنکہ حق تعالی را مثل و مانند نیست از ہمہ عیجا و نقصا نہا پاک است

بدانکہ حق تعالی ذاتیست موصوف بصفات کمال و منزہ از نقصان و زوال او کس نماند و کس بد و نماند و قوله تعالی لیس  
کمثلہ شیء و هو السميع البصیر چون و چگونه است یعنی بی شکل و بی رنگ است و او ذرات خود جسم نیست و جوہر  
نیست و عرض نی و ویرا بیکان حاجت نی و ویرا بر سچ کالبشر و آدم نی و صورت و چگونگی و چندی را بوی راہ نے  
ہر چه در خیال و خاطر آید از کمیت و کیفیت از ان ہمہ پاک است و آن ہمہ صفات آفریدگاری و سبت و او بصفت ہیچ آفریدہ  
نیست و منزہ است از صفات حدث و اورا مثل و مانند نیست و از ہمہ عیجا و نقصا نہا پاک است بلکہ ہر ذرہ از ذرات  
کائنات دلیل سبت برستی و یگانگی وی امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ میگوید ہر کس گوید کہ خدای تعالی بر چیزیست یا از چیزیست  
وی کافرست زیرا کہ اگر بر چیزی بودی برداشتہ بودی و اگر در چیزی بودی و ادا داشتہ بودی و اگر از چیزی بودی نو خاستہ بودی و  
خداوند تعالی ازین ہمہ منزہ است حکایت نقل است کہ روزی عبد اللہ بن مبارک در راہی میرفت کودکی را دید گو سفندی چند  
در پیش کردہ بود و شبانی میکرد و خواجہ را بروی رحم آمد گفت بچا رہ در خوردگی شبانی کند در بزرگی بعبادت و معرفت حق تعالی چگونه رسد  
خواجہ با خود گفت بروم و اورا مسئلہ در خدا شناسی تسلیم کنم نزدیک کودک آمد و گفت ای کودک خدایرا شناسی کودک گفت بندہ  
چگونه خداوند خود را شناسد گفت خدایرا بچہ شناسی گفت بدین گو سفندان خود خواجہ گفت خدایرا بدین گو سفندان چگونه شناسی  
گفت این گو سفندی چند را بی شبان کار بر نمی آید نگاہبانی باید کہ آب و علف دہد و از گرگ و تلف نگاہدارد دانستم کہ  
کون و مکان و انس و جان و این حیوانات و جانوران و این مرغان پران بی نگاہبانی نبوند و آن نگاہبان کہ ویرا قدرت  
نگاہداشتن چندین ہزار انواع مخلوقات است جز اللہ نباشد پس بدین گو سفندان خدایرا بشناختم گفت خدایرا چون شناسی  
گفت چون شناسختم گفت چو نش بچہ دانستی گفت ہم بدین گو سفندان گفت چگونه بود معنی این سخن گفت من شبان و  
نگاہبان ایشانم و ایشان در حفظ و تصرف من اند ہر چند نگاہ میکنم نہ ایشان بمن می ماتد و نہ من بدیشان دانستم کہ چون شبان  
گو سفندان نمی ماند خدا تعالی بہ بندگان نمی ماند لیس کمثلہ شیء و هو السميع البصیر خواجہ گفت نیکو گفتی از علم چیزی  
آموختہ یابی کودک گفت من درین بیابان تحصیل چگونه توانم کرد خواجہ گفت آخر چہ آموختہ گفت سہ علم آموختہ ام علم دل  
و علم زبان و علم تن خواجہ گفت این چہ بود کہ من نمیدانم گفت علم دل آنست کہ مرا دل دادہ و محل معرفت و محبت خود گردانیدہ  
تا بدین دل ویرا بشناسم و ہر چه محبت اوست در دل خود جای دہم و ہر چه مخالف محبت اوست از دل خود باز دارم و از ان دور

باشم و علم زبان آنست که مرا زبانی داده و محل ذکر خود گردانیده تا هر چه یاد اوست بزبان را نم و هر چه یاد او نیست زبان از آن نگاهدارم و از آن دور باشم و علم تن آنست که مرا تنی داده است و محل خدمت خود گردانیده تا هر چه خدمت اوست بجای آرم و هر چه خدمت وی نیست از تن خود دور دارم و از آن دور باشم و آنچه گفت ای سپهر علم اولین و آخرین اینست که تو مرا آموختی گفت ای سپهر مرا پندی ده گفت آنچه میروید انشمنه در روی منی مالی اگر علم از بهر رضای او آموخته اطیع از خلق بردار و اگر از بهر دنیا آموخته اطیع از بهشت بردار

دین و دنیا هم نیاید راست عارفانند ز هر دو با کیسوی  
در دو قبله نماز نتوان کرد یا ازین سوی باش یا آنسوی

دینا بودی وقت نیاید که بچار طالب رضای او شوی در ملک و ملکوت تفکر و تامل مالی بگر که کودکی را چه معرفت و نجابت بوده است در حدیث الحقایق می آرد در کلام صبیان و نجابت ایشان که وهب بن منبه رضی الله عنه گفت در شام شش کودک را دیدم که با یکدیگر بازی میکردند و بر یکدیگر مباحث میکردند یکی از ایشان گفت خداوند پروردگار من است کیست از من عزیزتر کودک دویم گفت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم پیغمبر من است کیست از من شریفتر کودک سیم گفت اسلام دین من است کیست از من باخترتر کودک چهارم گفت کعبه قبله من است کیست از من راه راست یابنده تر کودک پنجم گفت قرآن امام من است کیست از من توانگرتر کودک ششم گفت مؤمنان برادران من اند کیست از من بزرگتر و وهب میگوید هرگز ندیدم مفاخرتی از آن نیکوتر و وحی کرده حضرت حق تعالی بموسی کلیم صلوات الرحمن علیه که ای موسی بدر سنجیکه من که خداوندم دوست میدارم کودک از برای آنکه ایشان نمیکند عهد مرا و ذخیره نمیکند چیزی را از برای بداد خود و حسد نمی برند با پسچس و شکایت نمیکند از من بسوی خلق من یکی از حکما میگوید در کودکان شش خصلت است از خصال انبیا و بدایلی آنکه چون بیمار شوند از خداوند شکایت نکنند بسوی خلق دویم چون با یکدیگر بنشینند کینه از یکدیگر در دل نگیرند سیم آنکه مذہب سخاوت دارند چهارم آنکه مذہب توکل است در ایشان پنجم آنکه چون از ایشان چیزی پرسند راست بگویند ششم آنکه بانگ و همی تهرند و آب در دیده آرند حکایت نقل است که روزی کودکی مرا امام حسن بصری را گفت یا با سعد مغرور مشو بکثرت مردمان که در گرد تو اند و فرح مکن بسختی که بگویی و خدر کن از اندیشه که خداوند بر سر تو مطلع است و شرم دار که خداوند تو نزدیک است و تبرس از خداوند که بر تو قادر است چون این سخن بشنید گرین شد حکایت مالک دینار رحمه الله را دخترے بود چهار ساله روزی گفت ای پدر ظاہر خود را آراسته کرده از برای مردمان باطن خود را بیارای از برای خداوند مالک رحمہ الله گفت زیادت کن گفت معروفی زمین را معروف گردان خود را در آسمانها حکایت اصمعی گوید بگذشتم بقبیلہ از قبایل عرب دو کودک دیدم که بازی میکردند و غناب میکردند با یکدیگر یکی مرد گیر بر گفت کل ذنب لك مغفور سوی الاعراض عنی یعنی هر گناه که ترا باشد عفو است جز اعراض دروے گردانیدن از من که آن عفو نیست موعظت ای کسیکه لاف محبت میزنی از دوست اعراض مکن که در مذہب عاشقان این گناه است که عفو نکنند قطع

اندر ره عاشقی بجز عشق در مذہب عاشقان گناه است بردار ز راه خویشتن را

بود تو ترا حجاب راه است بغیر مشغول مشو و با غیر انس بگیر تا همجورت نکنند حکایت در کیمیای سے آرد که عابدی بود در بنی اسرائیل که شب و روز نماز کردی نماز خود را باز بر درخت برد که آب خامخ خوش آوازی بانگ میکرد بر رسول کن روزگار

وحی آمد که عابد را بگوی که مخلوق انس گرفتی درجه از توبیقا و که هیچ عمل توانی رسید حکایت شیخ ابوسعید قدس سره میگوید که من  
سکن الی شئی دون الله تعالی فهلا کفیه گروید در انس بدرجه رسیده اند که آتش در نیمه سرای افتاده ایشان در  
نیمه دیگر دانسته اند حکایت سلطان العارفین میگوید یک ذره حلاوت معرفت در دلی بهتر از هزار فقره در دوس اعلیٰ بین که  
بچه باز میماند و از که باز میمانی بگر که محبوب تو کرد دوستی میکند دوست با نیت هر کجا هستی قوله تعالی وهو معکم اینها کثرت  
حکایت در رساله امام قشیری می آرد که ابن شامین گفت از جنید پرسیدم که معنی مع چیست تا میگوید وهو معکم اینها کثرت  
گفت این برد معنی بود آنچه بحق انبیا بود یاری و نگاه داشت و نصرت و عصمت بود انتی معکم السمع وادی و آنچه بحق عامه بود  
بمعنی علم و قدرت و احاطت بود همه در قبضه قدرت وی میگردند بعلم وی و مشیت وی هر چه در عالم است همه در زیر عرش است  
و عرش زیر قدرت وی مسخر است و عرش حامل و بردارنده وی نیست بلکه عرش و جمله عرش برداشته لطف و قدرت و  
اندام و زینم بدان صفات است که درازل بود پیش از آنکه عرش نبود و تا بدیم بدان صفت خواهد بود که تغیر و گردش را بوی و  
صفات وی راه نیست عرش و کرسی و یرامکان نبودن چنانکه گرامیان میگویند بعضی گفتند بر عرش است ایستاده و بعضی گفتند  
نشسته و بعضی گفتند پای در کرسی آویخته و همه باطل و محال و خطا گفتند و وی در هیچ جای نازل و ممکن نیست نه چنانکه  
معتزلیان گفتند وی در مکان است و نیز در رساله امام قشیری می آرد که امام ابو بکر بن فورک گفت ابو عثمان مغزلی از من سوال  
کرد که اگر سایل گوید معبودت کجاست چه جواب گوی گفتیم گویم هم آنجا که لم یزل در لامکان گفت اگر گوید درازل کجا بود چه گوی  
گفتم همانجا که اکنون است یعنی چنانکه بود و مکان نبودست و بمکان او را حاجت نیست گفت شیخ از من پرسیدید داشت در اعمیرو  
کرد و مراد او در منوری آرد که شیخ ابوالحسن اشعری رحمه الله علیه گفت العرش سقف الجنان لا مستقر الرحمن والکرسی  
موضوع القدم لا موضع القدم والسماء معدن الملك لا مسکن الملك قبل ان یکون المکان کان وهو الان علی ما کان  
استواء سلطانه و حجبیه رضوانه و ضحک عفرانه و عینه شهوده و وجهه وجوده فمن لم یعتقد فالصم  
معبوده قوله تعالی الرحمن علی العرش استوی این آیتی است که بسیار طالبان در دریای ضلالت غرق شده اند  
و بوی معنی بمشام جان ایشان زرسیده است و استنوا در قرآن مجید بچند معنی می آید و در تفسیر مدارک و غیر آن میگوید استنوا  
درین آیت بمعنی استولی است و در تفسیر مدارک و وسیط می آرد استنوی بمعنی اقبال است بقول فرأوا ابوالعباس و زجاج الرحمن  
علی العرش استوی ای اقبل علی خلقه بعد خلق السموات و الارض و بقول باقی ائمه تفسیر استنوی بمعنی  
استولی است کما مروقیل غیر ذلک و بعضی گفته اند که معنی آنست که هیچ مخلوق از عرش عظیم تر نیست چون وی در تحت فہر  
و قدرت ما باشد فادونه اولی قول دیگر آنست که حق تعالی عرش را بیا فرید عرش از بهیبت حضرت جلال حق میبزرید  
فرمان آمد قلم را تا اسم الرحمن بر عرش نوشت قرار و آرام گرفت اینست که حق تعالی از ان خبر داد که الرحمن علی العرش استوی  
در تفسیر سورا بادی می آرد که مردی از مالک بن انس سوال کرد از معنی استنوی گفت الاستنوی معلوم و الایمان بواجب  
الکیفیه مجهوله و السؤال عنه بدغه وانی لا ریک رجلا ضالا و لو عدت الی هذا الامرنا بضر عنقک و نیز صاحب تفسیر سورا بادی  
میگوید که الرحمن علی العرش استوی قرآن است افزوده که افزار بدان ایانست رباعی تاویل مجوک علم او سپیان است

تغییل گو که راه پیراهاست : مغزای مکار آنچه در قرآنست : بر خوان بدانکه آنچه او گفت نیست : از پیر سرات خواجه عبد الله  
النصاری رحمه الله سوال کردند از نزول استوی فرمود نزولی که از کرب و بیان در عیب است اگر عبد الله نداند چه عیب است در تفسیر  
سور آبادی و غیر آن از تفسیر می آرد که در سفت جای حق تعالی استوار او در قرآن یاد کرده است یکی در سوره اعراف قوله تعالی  
ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض فی ستة ايام ثم استوی علی العرش دویم در سوره یونس علیه السلام  
ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض فی ستة ايام ثم استوی علی العرش سیوم در سوره رعد الله الذی  
رفع السموات والارض بغیر عمد ترونها ثم استوی علی العرش چهارم در سوره طه الرحمن علی العرش استوی  
پنجم در سوره فرقان ثم استوی علی العرش ششم در الم تنزیل الله الذی خلق السموات والارض وما  
بینهما فی ستة ايام ثم استوی علی العرش هفتم در سوره حدید هو الذی خلق السموات والارض فی ستة ايام  
ثم استوی علی العرش در تفسیر سور آبادی می آرد که آیت است در قرآن که خبر محض است عقل و توهم را در آن هیچ  
مجال نیست بر ظاهرا آن باید گذاشت و تاویل نباید جست یکی آیت ایتان وحی است قوله تعالی و جاء ربک و ویم ید است  
لما خلقت بیدی یم آیت ثم استوی علی العرش در کتب کلامی می آرد که استوی معلوم است و کیفیت و کس مجهول  
و آن حدیث که ان الله ينزل من السماء الدنيا عند الاسحار و معنی صفت است نه معنی انتقال و اینکه فرمود خاوند بیده  
لا یبد قد دته بل بید صفته و واجب است که همچنین اعتقاد کنند در تشابهات فلا یقاس فیها شیخ بزرگوار تاج الدین  
شونکی قدس سره در کتاب غایب الامکان خود آورده است که مقصود از لفظ استوی دو ام ظهور است بی احتجاب و مثل استوایی  
بر عرش همچنانست که استوای آفتاب در نیم روز چه آفتاب در نیم روز و غیر نیم روز حال او یکسان است و لیکن محتاجان نور  
بیره تا نثر از نور او در وقت استوی می یابند همچنین ذات و صفات حق پیش از استوی بر عرش و پس از آن در قدس و نزهت  
و کمال یکسانست و با استوی هیچ تغییر بدو راه نیافت الا آنکه نصیب محتاجان از وجود و وجود او بعد از استوی تمام شد حکایت  
سلطان العارفین ابو یزید بتامی قدس سره میگوید گفت گوی مشبه در معنی استوی بسیار شد دل خود را بر عرش فرستاده را با

دوش از سر اشتیاق زورستی	بر تاخت دل خسته که آنجا هستی	عرش دیدم که زار میگفت اتم	ما فارغ تهمت با درستی
گفتم ای عرش از ذات پاک او چه خبر داری	عرش گفت بخدای که هزار بار از تو مشتاق ترم	عرش تهمت زده بزبان حال میگفت	شعر چون عود بر آتشم زگفت بدگویی
من سوخته کس در یافته ابوی	بایزید اگر ترا بمن نشان داده اند	که الرحمن علی العرش	استوی مرا نیز بنوشان داده اند
که و هو محکم ایما کننتو ای برادر اگر توانی	که بر عرش روی و طواف کنی و بر کرسی روی نظاره	کنی میتوانی که در خود تفکر و تامل نمایی	تا چگونه است بر عرش نیز همچنان میدان بی نیازی
که عرش درای عزت وی ذره ایست	و ذره در راه حکمت او عرش را چه طاقت و تحمل جلال او باشد	مستوی	در جهت بی عرش بی جایش
بزبان مکان میالایش	دست برداشته بسوی هوا	کاسمانست قبله گاه دعا	عرش از ذات پاک او همان
خبر دارو که درش و ثری همان خبر دارو	که ثریا خبر دارو و ماهی همان خبر دارو	که ماه سنالی در یعنی خوش میگوید مستوی	
کی مکان باشدش ز پیش وز کم	که مکان خود مکان ندارد هم	بزرگان آفرین مکان چه کند	آسمان گر بر آسمان چه کند



و هم بندگان ب عظمت و کیفیت عرش بنی برسد کیفیت استوی چگونه رند و در تفسیر سورا بادی می آرد که مقاتل گفت که عرش  
 خدای را سی صد و شصت هزار قذیل است از نور بسا سبهای زرین آونجیه هفت آسمان و هفت زمین و هر چه مابین است همه در یک  
 قذیل است در قذیلهای دیگر خدای داند چیست چون و هم کیفیت قذیلی از آن نرسد مقصیل کیفیت عرش چگونه رسد و چون  
 کیفیت عرش نرسد کیفیت استوای حق بر عرش کی رسد و ما یعلمنا و یله الا الله این عباس گوید عرش خدای را هزار  
 زبانت بهر زبان لغتی خدای را تسبیح میکنند که این بدان ماند و آن بدین ماند و مایک لغت از آن ندانیم مجاهد گوید عرش خدای را  
 شصت هزار پایه است در پیش هر پایه شصت هزار شهرستان است در هر شهرستانی شصت هزار است از روحانیان که طرفه  
 العین از تسبیح ملک العرش نیا ساینده کعبه جبار گوید بر کناره عرش خدای ماریت هفت هزار ساله راه بالای او سرش از  
 یکدانه امر و اید سفیدش از زرخ دو چشم او از یاقوت دو گوش وی از زرد سبز ازین چشم او تا بدان چشم او صد هزار ساله راه  
 آن مار را چهل هزار بال است هر بالی از گوهری از بالی تا بالی هزار ساله راه او را و بالی از یاقوت طول آن سی صد ساله راه بر هر  
 پری از بال او فرشته ایستاده با حریه از نور آن حرب را هشتاد هزار شاخ است از شاخ تا شاخ سی صد ساله راه آن فرشتگان  
 تسبیح می کنند خدایا بر فقی تمام که اگر آن رفیق نکلند در تسبیح از غلغله ایشان هفت آسمان بدریدی و فرشتگان هفت آسمان  
 پلاک شدند و هب بن منیه میگوید که این زمین که ما برویم پانصد ساله راه سطری آنست زیر این زمین زمین دیگر است  
 پانصد ساله راه سطری آن همچنین تا هفتم زمین و این هفت زمین در جنب آسمان دنیا چون حلقه ایست در بیابانی و آسمان دنیا  
 در جنب آسمان دویم چون حلقه ایست در بیابانی و همچنین تا هفتم آسمان و هفت زمین و هفت آسمان در جنب اقی اعلى  
 چون حلقه باشد در بیابانی و هفت زمین و هفت آسمان و اقی اعلى در جنب کرسی چون حلقه بود در بیابانی و این همه که یا و  
 کریم در جنب عرش چون حلقه بود در بیابانی در حدیث آمده است که عرش خدای را سی صد و شصت هزار برج است بعضی از زر  
 سرخ و بعضی از نقره سفید و بعضی از زبرجد سبز و بعضی از یاقوت سرخ هفتاد هزار حجاب ظلمت در پیش آن اگر آن جهاها بود که  
 شعاع نور آن بر جها همه عالم را برهم سوختی پس وقتی روا باشد که ماکفیت عرش بدانیم و کیفیت رفعت عرش بدانیم و کیفیت ظلمت  
 عرش بدانیم و کیفیت حلقه عرش بدانیم و کیفیت قنادیل عرش بدانیم و کیفیت قوایم عرش بدانیم چه عجب که کیفیت استوا  
 بر عرش بدانیم و ما یعلمنا و یله الا الله این خود صفت عرش و عظمت وی بود صفت زمینها و تحت الثرى  
 در تفاسیر می آرد از کلبی که گفت گسترانیده شد زمین را بر آب و آب بر ماهی و ماهی بر صخره و صخره بر شاخ گاو و گاو بر ثری و ثری بر  
 فرشته و دو قدم فرشته بر بال پشه و پشه در دریا و دریا بر باد و باد بر حجاب ظلمت و تحت حجاب ظلمت جز خداوند کس نمیداند که چیست  
 و ما یعلمنا و یله الا الله الهی ب عظمت و کبریائی خود و بقدرت پاکمال خود که دلهای ما را نور معرفت خود منور گردان و همه ا  
 خلاوت محبت خود و انس با خود کراست فرمائی انک علی ما تشاء قدیر و بالا اجابة جدیر

فصل در بیان آنکه کفر و ایمان با یکدیگر جمع نمی شود

بدانکه باتفاق ائمه کلام و علمای اهل اسلام و فقهای احکام کفر و ایمان با یکدیگر جمع نمی شوند زیرا که محال است که بنده در یک حال هم مؤمن باشد و هم کافر و ایمان ضدان لایحتمعاندا ما اگر کسی را اقرار زبان باشد و لیکن تصدیق دل نبود منافق بود یعنی کافر باشد نزد یک خداوند و مؤمن نزد یک خلق چون احوال دل وی ندانند و اگر تصدیق دل باشد و اقرار زبان فی مؤمن بود عند الله و این نزدیک متکلمان است اما نزدیک فقهای اقرار عند الله مؤمن نبود و کافر بود نزدیک خلق چون معلوم نبود تصدیق و اگر اقرار و تصدیق هر دو باشد و دل پر ایمان و مملو گشته اما از دل یا از زبان یا از تن یا از چشم یا از برو یا از روی یا از بازو یا از باقی تن غیبتی یا دوستی یا فوئی یا فعلی یا حرکتی یا اشارتی یا مشابهنی آید باختیار که آن کفر بود باتفاق یا خوار داشت یا کم داشت یا استهزا و یا استخفاف یکی از مؤمن بها اجمالا یا تفصیلا کافر شود و مر و رافایده من کفر بلسانه طایعا و قلبه مطمئن بلا ایمان فهو کافر و لا ینفعه مافی قلبه از برای آنکه ایمان تصدیق بنده است بدل نه تصدیق دل که اگر ایمان تصدیق دل بودی کفر با ایمان جمع شدی و کفر با ایمان جمع نمی شود و اگر ایمان تصدیق دل بودی منافق آن کفر است از وی نیامدی چو سیامد معلوم شد که تصدیق بنده بدل نبوده و اگر بوده تصدیق بدل شده و یا خود هیچ مانده و یا بجدی که ایمان می باید آورد نمانده تا این از وی آمده که منافق ایمان با تصدیق بنده بدل جمع نشود و با تصدیق دل جمع شود از برای نیست که سلف رضوان الله علیهم جمعین گفته اند ایمان تصدیق بنده است بدل نه تصدیق دل که اگر ایمان تصدیق بودی کفر با ایمان جمع شدی و کفر با ایمان جمع نمی شود که ذره از ایمان عالمی از کفر و معاصی را محو گرداند و ذره از کفر جهانی از ایمان و عمل صالح را حبط گرداند تا اگر بنده را اقرار و تصدیق بوده باشد و او بر موجب آن هفتاد سال نماز کرده بود و روزه ماه رمضان داشته باشد و زکوة و عشر و صدقه داده باشد و حج کرده و زیارت مدینه و بیت المقدس کرده و سالها حجا و رکنه بوده و غزوه و جهاد کرده و قرآن و تورات و انجیل و زبور خوانده و یاد گرفته و تفسیر اینها دانسته و علم و حدیث و اصول فقه و کلام معلوم کرده و مذکور و اعظوبه و درس و سبق گفته و بین ایمان و تسلیم بوده و فتوی جواب کرده و محدث و معلم و شیخ الاسلام بوده و محنت و آفر معروف و ناهی منکر بوده و بزرگ امام و صوفی و پیشوا بوده و خطیب و قاضی بوده و در اصول و فروع دین تفسیفات کرده و صایم الدهر و قایم اللیل بوده و از نعمات و مباحات دنیوی محنت بوده و بقدر کفایت ادنی از جامه و قوت قناعت کرده و صاحب چله و ریاضت بوده و از ارباب نیالوک سلاطین را نزد خود نگذاشته و خود بنزد ایشان نرفته و از ایشان چیزی نسته فی الجمله هیچ یک از معاصی و منهیات شرعی نکرده و هیچ یک از طاعات و محبوبات شرعی نمانده ما نکرده اما در همه عمر یکبار حق متفق علیه را انکار کرده بزبان یا بعضی از اعضا و یا تصدیق نکرده بل و یا دل را از تصدیق کردن خالی داشته و یا یکبار یکبار یا کبار متفق علیه را تسلیم کرده و یا باقی اعضا انکار و رد آن نکرده بدل و یا دل را از انکار و رد آن خالی داشته و یک بار یک و شام و قذف و غیبت امر یک غلام محسن را یا مرتبک محسنه را گفتن روا داشته اگر چه خود هرگز نگفته و یا گفته و آنرا بنده داشته و یا دل از بدو داشت آن خالی داشته یا یکبار یک دروغ یا یک غیبت بی اجازت شرع گفته و یا شنوده

و از ایند داشته و یا دل از بد داشته آن خالی داشته و یا گفتن آن رواداشته اگر چه خود هرگز نکرده و نگفته و یا یکبار یک رکعت نماز فرض نما کردن رواداشته یا بد داشته یا یک بار هر یک غلام مکلف یا یک کبوتر مکلف را بی عذری نماز نکردن رواداشته اگر چه خود هرگز یک رکعت نماز نافله فوت نکرده یا یکبار یک طبا پنجه بر مسلمانی یا بر غلامی یا بر کتیری یا بر کودکی بی اجازت شرع زدن رواداشته اگر چه خود هرگز نکرده و نزوده و یا یکبار یک حبیه یا نیم لقمه از اموال مسلمانان بی اجازت شرع متصرف شدن رواداشته یا از بد داشته یا دل از بد داشته آن خالی داشته اگر چه خود هرگز متصرف نشده و یا یکبار یک نظر بشهوت بی اجازت شرع در روی عورت بیگانه و یا صبی کردن رواداشته یا دل از بد داشته آن خالی داشته اگر چه خود هرگز نکرده و شکر بسته و هم برین جمله از دنیا رفته شرعاً کافر رفته و هر که در شرع کافرست عند الله مؤمن نیست و این روایت در قاضی خاںست و برو باشد لعنت خدای تعالی و فرشتگان و همه آدمیان که خداوند تعالی فرموده در قرآن ان الذین

کفروا وما تواواهم كفارا ولئن لم علیهم لعنة الله والملائكة والناس اجمعین و او جاوید در و توح باشد که خالد بن یفیهما و آن همه اعمال وی حبط گردد و کفر بیکفر بالا ایمان فقد حبط عمله و او در آخرت از جمله خاسران و زیانکاران باشد که و هو فی الآخرة من الخاسرین چون او کافر شد و ظلم کرد که بران اصرار نموده نباشد خداوند تعالی آمرزنده او و نه نیز راه ناپند او را راسع الاراه و و توح قوله تعالی ان الذین کفروا و ظلوا العربیکن الله لیغفر لهم و لا یمسک علیهم طریقا الا طریق جهنم خالد بن یفیهما بداهست این عذاب کردن بر خداوند تعالی آسان که و کان ذلک علی الله یسیرا و اگر باشد او را آنچه در زمین است و مانند آن یا آن داد خواهد که همه ابدل و فدیهد تا خوشترین را بآن باز خرد از عذاب روز قیامت نه پذیرد از او و هر او را بود عذاب روانک

قوله تعالی ان الذین کفروا و لوان لهم ما فی الارض جمیعا و مثل معه لیفتند و ابه من عذاب یوم القیمة ما تقبل منهم و لاهم عذاب لیروا و او باشد بدتر خوار تر زبده جنبندگان نزدیک خداوند تعالی قوله تعالی ان شرالدواب عند الله الذین کفروا فهم لا یؤمنون و اگر با قرار و تصدیق بوده باشد و مدت هفتاد سال نماز نکرده و روزه نداشته و حج و جهاد نکرده و زکوٰۃ و صدقه نداده و قرآن نخوانده و زنا و لواط و دزدی کرده و خمر خورده و مال ربوا و طعام حرام خورده و چنگ و رباب و دف و طنبور و بر لب زده و آواز آنها شنوده و غنا و سرود گفته و رقص و بازی کرده و مسجد مدرسه خانقاه خراب کرده و خرابا ساخته و میخانه عمارت کرده و ظلم و تعدی کرده و اموال مسلمانان بناحق گرفته و خانهای ایشان غارت کرده و خونهای ایشان ریخته بناحق وزن فرزند ایشان با سیری برده و کار و خدمت فرموده فی الجمله هیچ یک از طاعات و محبوبات شرعی نکرده و هیچ یک از منہیات و معاصی از صغایر و کبایر نمانده تا نکرده اما از کفر و شرک و کفر و نفاق تمام و کمال مبرا بوده چنانکه ذره از اینها از وی در وجود نیامده و هیچ نوعی از انواع هیچ یک از اعمال اسلام بوجه استکبار و استخفاف ترک نکرده و هیچ یک از معاصی بوجه عناد و تمیزه و سبکدشت و کم داشت نکرده و هم برین جمله از دنیا رفته شرعاً مؤمن رفته خداوند آمرزنده آن جمله گناهان اوست و هر او را جای نومیدی نیست زیرا که وعده خداوند تعالی حقست قوله تعالی قل یا عباد علی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا

من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا و باشد که سیئات و راجسنا ت بدل گرداند فاولئک یدل الله سیئاتهم حسنات و او را در آرند در بهشت و جنتان او را باشد که الذین امنوا با یلتوا و کانوا مسلمین ادخلوا الجنة انتم و از واجبه متخبرون و چون اقرار و تصدیق بکمال حاصل شود نباید که بنده ازین سخنها دلیر شود و نافرمانی کند و دست از اعمال

صلو

صالحه باز دار و در بعضی مشغول شود که در کردن هر معصیت و در ناکردن هر طاعت مخالفتیست با خداوند تعالی و با جماعت انبیاء و فرشتگان و با همه عالمان و عابدان و با جمیع زاهدان و صالحان و موافقتیست روشن با ابلیس و دیوان و جمیع کافران و ظالمان و با همه فاسقان و عاصیان و نیز بسبب هر ناکردن مأموریه و کردن هر منہی عنہ مصطفیٰ را اصلی اللہ علیہ وسلم الہی و نجالتی خواهد بود که از برای آن عذری بآید خواست و ابلیس را پاشا طین که دشمنی او با بنی آدم ظاهر است که آن لکمر عدو مبین شادی و معاشرت خواهد بود پس نسر از زئومان که مخالفت کند خدایا را با رسولان و موافقت کند ابلیس را با دیوان و کوشش کند در خجالت بید رسولان و شادی بدترین دشمنان و نیز همانا از برای اینست که بسبب هر نافرمانی نقطه سیاه بر دل می نشیند که جز توبه و ترک زل زود و نه شود که رسول علیہ السلام فرمود ان العبد اذا ذنب کانت نقطة سوداء فی قلبه فان تاب صقل قلبه فان زاد ذنبا ت حتی تسود قلبه یعنی بدرتیکه بند چون گناهی کند نقطه سیاه بر دل وی افتد اگر بعد از آن گناه توبه کند آن نقطه زود و نه شود و دل وی روشن گردد و اگر گناه زیادت میکند و اصرار می نماید بر گناه سیاهی دل وی زیادت می شود تا تمام دل وی سیاه شود نعوذ بالله و علامت سیاهی دل آن بود که از گناه کوفته نشود و نیز طاعت اندک قدری نبود و نصیحت مرا و را سوزندارد و این معنی او را بکافری کشد چنانکه ویرا خبر نبود پس بنده مومن باید که از گناه پر خدر باشد و از دوستی دنیا که سر همه خطاهاست که حب الدنیا داس کل خطیبة اجتناب نماید و بتعمات و نیوی مشغول گردد و پویشته سپاسی دین و ایما خود مشغول می باشد که دوستی دنیا و مال و جاه خراب کننده و خورنده ایمان و دین است چنانکه رسول علیہ السلام فرمود لیا یتنکم بعدی دنیا تا تکل ایمانکم کما تاكل الناد الحطب یعنی بیاید شما بعد از من دنیا تا آنکه بخورد ایمان شما را همچون کرم میخورد آتش سیرم را و نیز باید که فرمان برداری نفس خود هم نکند و از عداوة اعداء عدوک نفسک التي بین حبیبک باخبر باشد و آیت ان النفس لامارة بالسوء را فراموش نکند و بسبب و با خداوند تعالی مخالفت نکند و نیز باید که از متابعت و فرمانبرداری بیشتر از خلائق اجتناب نماید تا بضلالت و گمراهی و کافری گرفتار نگردد و قوله تعالی وان قطع اکثر من فی الارض یضلوك عن سبیل الله و نیز باید که ادب نگاهدارد و دلیری نماید که بی نیازست جگرهای صدیقان از سبب خون گشته حکایت در تذکرة الاولیای می آرد که امام سفیان ثوری طبیب مشرور و بیمار شد بیماری آخر خلیفه روزگار طبیب نصرانی پیش وی فرستاد تا علاج وی کند اصحاب گفتند یا امام مسلمانان قاروره توبه طبیب عرض کنیم سفیان گفت از دوست بدشمن کلمه کردن شرط بندگی نباشد پنهان از وی قاروره او بر طبیب عرض کردند طبیب را بجا نظر کرد و گفت این قاروره هر دویست که از خوف حق جگر وی خون گشته و از مثانه وی بیرون می آید این معنی تواند بود مگر از سفیان ثوری با ثابت بنانی و دینی که در وی چنین مردان باشند آن دین جز حق نباشد در حال کلمه شهادت بگفت و مسلمان شد خبر خلیفه رسید بگریست گفت من پیدا شتم که طبیب نزد بیمار فرستادم ندانستم که بیمار نزد طبیب من استادم حکایت در بحر الفوائد می آرد که سفیان ثوری طبیب مشرور و بیمار بود چون بود که پشت وی کور شده بود از وی سوال کردند از آن حال گفت سه استاد را شاگردی کردم در علم هر یک علامه روزگار خود بودند و در وقت مردن هر سه استاد بی ایمان از دنیا بیرون رفتند من آن حال مشاهده کردم از سبب بیست من بازگشت اما در زادالموتی می آرد که سفیان گفت مدت پنجاه و پنج سال استادی را شاگردی کردم که هرگز از وی ترکا دبی ندیدم در اسلام وقتی که از دنیا سفر

میکرد بر سر بالین وی بودم چشم بکشاود و گفت ای سفیان می بینی که با ما چه میرو و گفتم ای استاد بزرگوار کیف تجمل الامر حال خود چگونگی می بینی گفت ما را میرانند از درگاه و نمی پذیرند که رو که ما را نمی شناسی بعد از آن مصحفی طلب کرد و دست بر مصحف نهاد و گفت فلان گواه باشید که او ازین مصحف و از آنچه درین مصحف است سیرا شد و دین جہودی اختیار کرد این بگفت و جان بداد و یفعل اللہ صایشاء و یحکم صایرید طایفه بندگی چنان کنند کہ او پسنددند تا با این زندگانی عاقبت چه خواهد بود حکایت مالک دینار گفت پیش ازین روز کاری برگناہان خود میگرفتیم اکنون کہ گناہ و معصیت حسرت باشد این گریستن و زاری کردن بر بقای اسلام است کہ با این زسیت اسلام باقی ماندیانی مگر بفضل حق ما خاکیان بچاره را دستگیری کند **رباعی**

ای وصف تو بسته حد گویای ما | حیران شده در صنع تو بیانی ما | خاکیم ز بیم آشت آب شدیم | یارب منگر با دو پیمانی ما

چون گناہ رفت دم ندوم بر آرزو حلقه بر آستان محبت زن بغزشت کہ این بندگان عظیم امیدوار سیت آخر ہنوز از کتم عدم بصحرا ی وجود نیامده بودی کہ ما رقم تایی بر تو کشیدہ بودیم کہ التایبون العابدون کار از عطا و قبول کشاید خاطر خوش دار کہ قبول کنندہ است تایی را کہ قدم بر بساط توبہ نہادہ است و توبوا الی اللہ جمیعا ایہا المؤمنون لعلکم تفلحون عزیز من حق تعالی نالہ و زاری گناہگاران را دوست میدارد کہ مگر ہم بشکستگ و نضج کاری بر آید کہ حضرت او نالہ گناہگاران را از تسبیح فرشتگان دوست تر میدارد کہ ان المذنبین احب الی اللہ من لتبیبہ المقربین ابلیس بطاعت خود معجب شد و گفت من طاعت کردم نداشتید کہ من لعنت کردم آدم گفت زلت کردم خطاب مد کہ من در گذارم بجهانیان نمود کہ معصیت با عذر بہتر از طاعت با عجب ای بندہ مؤمن چندین سال دم محبت مازدی و جوانی در عبودیت ما بسر بردی چه گمان می بری کہ رنج ترا ضایع گردانیم و جزائی نیکبہائی تو بتوز سائیم فی فی مکافات شما کہمانہ کنیم سگ پس روی و متابعت دوستان ما کرد ذکر او را در عقب اولیای خود فرمودیم قولہ تعالی سیقولون ثلثۃ مراتب کلہم الی قولہ و تا منہم کلہم مؤمن کہ سر بر آستان ما نہد او را ضایع کی گذارم فرود بر آستان عبادت کہ سر نہادشی بہ کہ لطف دوست برویش ہزار در نکشود و در بعضی تفاسیر می آرد کہ چون اصحاب کہف بگریختند و بطلب حق بیرون رفتند و آن شبان نیز با ایشان موافقت کرد سگ شبان نیز از پس ایشان میرفت ایشان شبانہرا گفتند این سگ را سگ بر سر زن تا باز کرد در جواب ایشان گفت این سگ مدتی ملازم در من بودہ و سر بر آستانہ من نہادہ من شرم میدارم کہ سگ بر سر وی زخم و او را باز گردانم شما او را زیند و باز گردانید آئی در پیش خوش باش کہ ازین سخن بوی امیدوار می آید قوی کہ مخلوقی شرم میدارد کہ سگی را کہ چند روزی سر بر آستانہ وی نہادہ از پیش خود براند او کہ اکرم الاکرمین و ارحم الراحمین است از کرم وی نشود کہ بندہ را کہ مدتی عمر خود در بندگی او گذرانیدہ و سر ارادت بر آستانہ عبادت نہادہ و او را پاکی یاد کردہ از در گاہ خود براند و از رحمت خود محروم گرداند نضج و زاری ہم بدر گاہ او باید بود **شعر**

سرافرازیم اگر بر بندہ بخش	و گرنہ از گنہ سر بر نیاریم	خدا یا اگر بخوانے و بر برانی	خدا یا اگر بخوانے و بر برانی
ای برادر اگر صدیقی نہ باری متابعت صدیقی کن حکایت منظر مہ	صفا را نقش میکردند استادان جہیز	بشنو این معنی کزین بہتر حدیثی نشنوی	بشنو این معنی کزین بہتر حدیثی نشنوی
او نشادی نیمہ را کہ چون آیینہ	او نشادی نیمہ را کہ نقش سنوی	تا ہر آن نقشی کہ حاصل باشد اندر نیمہ	تا ہر آن نقشی کہ حاصل باشد اندر نیمہ
ای برادر خوشترین اصفہ دان بچیان	ہم بسقف نیک عالم ہم پیاد توئی	باری از ان نیمہ نقش توانی شدن	باری از ان نیمہ نقش توانی شدن

سرافرازیم

الہی بکرمت مخلصان کہ بر ما مفسدان رحمت فرمای و با پروی صدیقان کہ ہمہ را درین صدق روزی گردان

باب چهارم در مذہب سنت و جماعت و درین باب فضیلت

مفضل اول در اجرا کسانیکہ بر مذہب سنت و جماعت باشند و در تعریف مذہب سنت و جماعت بیان عقاید صحیحہ اہل سنت

بدانکہ بر مذہب سنت و جماعت بودن را مزد و ثواب بسیارست چنانکہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ من تمسک بسنتی عند  
فساد امتی فلہ اجر صاتہ شہید یعنی در وقتی کہ فساد در میان خلق ظاہر شود و مبتدعان و گمراہان بسیار شوند ہر کس چنگ  
در سنت من زند و بر مذہب سنت و جماعت باشد مزد و ثواب صد شہید در دیوان عمل او نویسند و بروایت دیگر آمدہ است کہ اورا مزد  
ہزار شہید بود و ترجمہ عقاید امام ناصر الدین ابوالقاسم سمرقندی رح می آرد کہ ہر کس اجماع امت را خلاف نکند و نگاہداشت ناپیچا عبت  
رانگاہدار و ہر جا کہ باشد بگذرد از صراط چون برق چہندہ و در قیامت روی وی چون ماہ شب چاروہ تا بد پس ای برادر بر تو باد کہ  
درین تاریکی آخر الزمان دین خود را از ہوا و بدعت نگاہداری کہ مبتدعان و گمراہان بسیار شدہ اند و بدعتہا آشکارا شدہ و ناز و زور کار و  
ہوا پریشان با سنیان و پاک ندہان بر آمیختہ اند از صحبت ایشان پر خذر باش تا ترا نیز گمراہ و بیراہ سازند و مشکوٰۃ مصباح  
می آید این حدیث بروایت ابراہیم بن میسرہ قال النبی علیہ السلام من قرصاحب بدعة فقد اعان علی ہدم  
الاسلام یعنی ہر کس بزرگ دارد و تعظیم کند اہل بدعت را بدستیکہ مدکاری کردہ باشد و سعی نمودہ بر ویران کردن مسلمانان و تحقیق  
سلمی می آرد از سہیل بن عبد اللہ تشریحی رح کہ گفت ہر کس کہ ایمان وی صحیح باشد و توحید وی خالص بود باشد کہ با مبتدعان انس نگیرد و  
با ایشان نہ نشیند و طعام ایشان نخورد و از نفس خود عداوت برایشان ظاہر گرداند و ہر کس در روی مبتدعی خندد و یا با وی بدعت  
کند خداوند تعالی نور ایمان از دل وی بیرون کشد نمود باشد نقل است کہ یکی میگفت آہ چکنم چکنم بزرگی بشنید گفت قدم در سنت  
مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم نہ پس باید کہ قدم در سنت مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم نہی و چنگ در دامن اہل سنت زنی کہ فرود ناچیہ ایشانند  
و رسول علیہ السلام فرمود و مضمون کلام نبوی آنست کہ زود باشد کہ امت من بعد از من بنقاد و سہ گروہ شوند ہفتاد و دو و اہل  
بدعت و ضلالت باشند و یک گروہ اہل سجات و رستگاری یاران گفتند یا رسول اللہ ایشان کیان باشند فرمود کہ آنہا کہ بران باشند  
کہ من و یاران من برانیم یعنی اہل سنت و جماعت اکنون مذہب سنت و جماعت را بیان کنیم در کتاب مجمع العلوم امام  
بخم الدین عمر نسفی رح می آرد از امام ابوالحسن علی بن محمد بن حسین حاتم بلخی رح کہ فرمودہ ہمہ صفہتہای خداوند بگروہ استوار در از  
ازلی وابدی تا از جمہی و اشعری دور باشی و کیفیت مجوی و مکا و تا از مجتہدہ و مشبہ دور باشی و کار بقضا و مشیت حق و تقدیر وی دان  
تا از مستزکہ و قدری دور باشی و از چہد بندگی دست مدار تا از جبری دور باشی و ہمہ یاران رسول علیہ السلام را دوست دار و اندر اہلبیت  
مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم طعن کن تا از خوارج دور باشی و ہمہ اہل بیت را دوست دار و اندر یاران طعن کن تا از روافض دور باشی  
و ہر چہ کہ نیک باشی از خداوند ترس تا از مہرجی دور باشی و ہر چہ بد باشی از خداوند نویسید مباش تا از حروری دور باشی کہ اہل  
ہمہ مذہب بدین است و باللہ عصمتہ و التوفیق و بدانکہ وہ چیز دیگر اعتقاد باید کرد تا تو بر مذہب سنت و جماعت باشی اول

آنکه قرآن را کلام حق دانی دویم آنکه در ایمان خود شک نیاری سیم آنکه در سچا پس از یاران رسول علیه السلام طعن نکنی و بعد از رسول علیه السلام خلیفه بحق ابو بکر صدیق رضوانی و بعد از وی عمر خطاب را و بعد از وی عثمان عفان را و بعد از وی علی مرتضی را رضوان الله علیهم اجمعین و بیچ یک را از یاران پیغمبر علیه السلام دشمن نداری که دشمن داشتن ایشان خطر ازال یا است چنانکه نقل است که شیخ ابو علی دقاق رح گفت هر آدمی راسی صد و شصت رگ است اگر سی صد و پنجاه رگ وی بدوستی یاران بود اما در یک رگ از رگهای او و دشمنی یکی از یاران رسول علیه السلام بود ملک الموت را فرمان شود تا در وقت نزع جان و پیرازان رگ بردارد تا بشومی آن از دنیا بی ایمان بیرون رود و نفوذ باشد من لک پس از عداوت یاران رسول علیه السلام پر خذر باید بود چهارم آنکه دیدار خداوند را حق دانی پنجم آنکه پیش سلطان بشمشیر برین نیازی و از پس وی نایب و نماز آدینه گذاردن حق دانی و سلطان را و عای نیکو کنی ششم از پس هر نیک و بد نماز و اداری هفتم بر اهل قبله نماز جنازه کردن حق دانی هشتم اهل توحید را بگناه کافر نگویی نهم مسح بر موزه جایز داری دهم تقدیر نیکی و بدی از خدای تعالی دانی چون این ده خیر که یاد کرده گماهداری سنتی و جماعتی باشتی در عقاید امام نجم الدین عمر نسفی رضی الله عنه که بندگاز افعال اختیاری هست که بدان ثواب یا بند و بدان عقوبت کرده شوند آنچه نیکوست بر صای اوست و همه را بخداوند حواله کردن و فعل بنده مانا دیدن مذمب جبریان است و همه را به بنده اضافه کردن و فعل تخلیق از خداوند ناویدن مذمب معتزلیان است از بنده فعل و گفتن از خداوند تعالی امشیت و آفریدن مذمب سببان است و کشته بمرگ خودی میرد و باجل خود هلاک می شود و اهل یکبیت و سحر ام روز سیت و هر کس روزی خود بخورد حلال یا حرام و صورت نه بند که می روزی خود نخورد یا روزی غیب خورد و خداوند گمراه کند آنرا که خواهد و راه نماید آنرا که خواهد و صلاح بندگان بر خداوند واجب نیست و عذاب گور همه کافران را و بعضی مؤمنان عاصی را حق است و براحت داشتن و نعمت دادن مطیعان را حق است و سوال منکر و کبیر حق است زنده کردن آدمیان و همه مردگان بقیامت آنچه کرده اند و حساب و وزن اعمال و نامه خواندن و کوثر و بهشت و دوزخ و صراط همه حق است و بهشت و دوزخ هر دو موجود و مخلوق اند و هرگز فانی نشوند و اهل هر دو در هر دو جا وید باشند نه میزند و نه میرون آیند و گناه کبیره بنده را از ایمان بیرون نیارد و خداوند تعالی امشک را بنیامرز و قوله تعالی ان الله لا یعترفان یشک به و یعفر ما دون ذلک لمزینیه در باب و عذاب کردن از صغیره و عفو کردن از کبیره چون بنده گناه را حلال ندارد و حلال گناه کفر است و شفاعت پیغمبران حق است و مؤمنان جاوید در دوزخ نمانند و معراج مصطفی صلی الله علیه و سلم در بیداری بدل و جان و تن حق است و کرامت هر ولی در هر است معجزه آن پیغمبر است و گواهی دهند آن ده یار رسول را علیه السلام بهشت که رسول علیه السلام گواهی داده بد آمدن ایشان بهشت که بعد از انبیا خلاصه ایشانند یعنی ابو بکر صدیق و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و عبد الرحمن عوف و ابو عبیده جراح و سعد بن ابی وقاص و سعید بن زید رضوان الله تعالی علیهم اجمعین را با سع

آنها که بشارت بهشت آمد نشان | ابو بکر و عمر بود علی و عثمان

و نیند قمر احرام نگویید و بیچ ولی را بدرجه ای زساند و بنده بران رجه

آنگاه ابو عبیده عبد الرحمن

رسد که نماز و روزه از وی بر خیزد و همه نصوص را بر ظاهرا ندانند و ظاهرا ندانند و تا ویلها باطل کردن باطل است آنچه باطنیان میگویند کفر است و اتحاد و بسکد ائمت گناهان و فسوس کردن بر شریعت کفر است و نومیدی از خداوند و ایمنی از وی هم کفر است و تصدیق کردن کاهن بد آنچه خبر دهد از غیب کفر است و معدوم شئی نیست و مرئی نیست و دروغای زندگان مرگاترا نفع است

و حق تعالی اجابت کند دعوات را و کند حاجات را و آنچه رسول علیه السلام خبر داد از اثر طاعت و از بیرون آمدن و جمال و دانه الاض و یا جوج و ما جوج و فرود آمدن عیسی علیه السلام از آسمان و بر آمدن آفتاب از مغرب همه حق است و مجتهد صواب کند و خطا کند و رسولان آدمیان فاضلتر اند از رسولان فرشتگان و رسولان فرشتگان فاضلتر اند از عوام آدمیان و عوام آدمیان افضل اند از عوام فرشتگان و الله اعلم و علماء ماوراء النهر متفق اند بر حقیقت کتاب عقاید امام نجم الدین عمر نسفی رح در ترجمه عقاید امام ناصر الدین سید ابو القاسم سمرقندی رح میگویند که کرامت اولیا حق است و وقتی که خداوند و رسول او را مطیع باشد و متابعت سنتهای رسول علیه السلام کنند و اگر بخلاف این بود او ولی رحمن نبود بلکه ولی شیطان بود و دشمن رحمن و اگر از چنین کسانی از خوارق عادات چیزی ظاهر گردد و مکر و استدراج بود و علمای شریعت و امنای طریقت آنرا مخادعات اعدا نامند نه کرامات اولیا حکایت وقتی فرعون بی عون علیه اللعنه بر کنار رود نیل میرفت هر گاه که می ایستاد آب با او می ایستاد و هر گاه که میرفت آب با او میرفت و خوارق عادات از صحابه کمتر نقل کرده اند و از متاخران اولیا راست بیشتر با آنکه حال صحابه فوق حال ایشان بوده و این بدان سبب است که ظهور کرامت بقوت صاحب کرامت بود و صحابه را قوت یقین بدرجه کمال بود و مشاهده کرامت حاجت نبود و هر کس کرامات اولیا را منکر شود هوادار و گمراه بود و هر کس گوید من دوست خدایم خدا بنا کردن نماز و نوازشتن روزها من نشکود و بمعصیت کردن من مرا بگیرد او زندیق بود نه صدیق امر خداوند از حبیب او که مصطفی ابو صلی الله علیه و سلم بر نحو است از دیگرے چون بر خیزد و علامت دوستی فرمان بردار است حکایت در تذکره الاولیای می آرد که شیخ جنید بغدادی رح روزی شیطان را بر در مسجد خود دید گفت ای بچاره چرا آدم را سجده نکردی تا زنده نشدی گفت ای جنید روی که چندین هزار سال در حضرت او بر زمین نهاده بودم مرا غیرت آمد که پیش غیر او بر زمین نهم جنید ازین سخن متحیر شد الهامی بدل شیخ رسانیدند که ای جنید او را بگوی و عو محبت مایکنی اگر راست میگوئی چرا خلاف فرمان دوست کردی دوست چگونه خلاف فرمان دوست کند شیطان این سخن بشنید فریاد بر آورد که ای جنید مرا سوختی و بگریختی و دیگر از عقاید اهل سنت و جماعت آنست که سواک کردن و ناخن چیدن و موسی لب باز کردن حق دانی و نماز تراویح سنت الهی است و حق است هر کس طعن کند در تراویح رضی و مبتدع و هوادار و گمراه بود خداوند تعالی دل بندگان خود را میان رنج و راحت میدارد اگر همه محنت دهد دل تباہ شود و اگر همه راحت دهد نیز دل تباہ شود در تمهید ابو شکور سالمی می آرد که از امام شمس الایمه حلوانی رح سوال کردند از منجم و علم نجوم فرمود که نجوم در آسمان حق است در زمین منسوخ و عمل او باطل و منجم خطاکار و آنکه فعل و تقدیر از عیسر خداوند بیند کافر گردد در کتاب لا یتنام ابو العین نسفی رح می آرد که جادوی را حقیقت هست باخبار آمده است که سحر حقیقت است و چشم بدر حقیقت است و زیان دارد قال النبی علیه السلام ان العین حق پیرا عمقا و خود صافی و پاک باید داشت که مبتدع را خطر زوال ایمان بیشتر است حکایت نقل است که چون بنده را اجل فرارسد شیطان بقتاد و هزار دیو و دیوچه را نامزد کند تا گردن آن بچاره در آید تا بکرایمان از وی بتواند برود اگر بنده بر مذہب سنت و جماعت بوده باشد حق تعالی بدل هر دیوی ده فرشته بفرستد تا ایمان او را نگاهدارد تا جان او برضای حق بر آید و ختم او بر سعادت باشد و اگر مبتدع و گمراه باشد خوف و خطر سوختن بر تفاوت و بازگرفتن ایمان باشد

اللهم اننا نعوذ بك من سوء الخاتمة عند الموت



## فصل دوم در وصایای امام اعظم رح صاحب خود را

تقل است که چون امام اعظم رح بیمار شد بیماری آخر اصحاب خود را گفت ای یاران و برادران من بدانید که ندب اهل سنت و جماعت بر  
دوازده نوع است یعنی ندب اهل سنت و جماعت حق بر دوازده خصال است هر کس برین خصال اثنی عشر استقامت نماید از بدعت دور  
باشد پس بر شما باد که این خصال را نگا هدارید تا در آید در شفاعت رسول علیه السلام اول آنکه ایمان اقرار بزبان و تصدیق بدل  
است و معرفت بدل و اقرار تنها ایمان نیست که اگر اقرار تنها ایمان بودی منافقان غیر مؤمن بودی و اگر معرفت تنها ایمان بودی چو در  
و ترسایان مؤمن بودی و ایمان تصور زیادت و نقصان ندارد مگر آنکه زیادت ایمان بنقصان کفرست و زیادت کفر بنقصان ایمان  
چگونه روا بود که شخصی واحد مؤمن و کافر باشد در حال واحد و ایمان شک روانست اولئک هم المؤمنون حقاً اولئک هم  
الکافرون حقاً و عاراً است محمد صلی الله علیه و سلم از اهل توحید مؤمن و عاصی سبب عصیان کافر نیست و ایمان غیر عمل است  
و عمل غیر ایمان بدلیل آنکه عمل در بعضی اوقات از بنده برگرفته می شود چون نماز و روزه از حایض و از نسا و زکوة از فقیر و ایمان  
بر گرفته نمی شود و نشاید که گوید بر فقیر ایمان نیست و حایض و نسا روزه راقضا کنند و نتوان گفت که ایمان راقضا کنند و تقدیر سبکی  
و بدی از خداوند است که اگر تقدیر بدی از غیر خداوند داند مشرک شود و ویم آنکه اعمال مستمست فریضه و فضیلت و معصیت اما  
فریضه با مر خداوند است و بمشیت و محبت و برضا و بقضا و بقدر و بتخلیق و بحکم و بعلم و بتوفیق و بنشستن اوست در لوح محفوظ اما  
فضیلت با مر خداوند نیست و لکن بمشیت و محبت و برضا و بقضا و بقدر و بعلم و بتوفیق و بتخلیق و بنشستن اوست در لوح محفوظ اما  
معصیت با مر خداوند نیست و محبت و برضا و بتوفیق اوست و لکن بمشیت و بقضا و بتقدیر و بنشستن اوست در لوح محفوظ و مواخذ  
کند بران زیرا که بقول بنده است سیم آنکه استوار بر عرش بمشیت اقبال است از غیر آنکه خدای را بعرض حاجت باشد و اگر خداوند محتاج  
بجنوس و قرار بودی پیش از عرضش کجا بود و تعالی الله عن ذلك علوا کبیرا چهارم آنکه قرآن کلام خداوند وحی و تنزیل و  
صفت اوست نه خداوند است و نه غیر خداوند است تحقیق بنشسته در صحفها خوانده بر زبانها محفوظ در دلهای و لکن غیر حایل در روی  
سیاهی و کاغذ و کتابت و حروف و کلمات و آیات کل آن است قرآن است از برای حاجت بندگان بدان و کلام خداوند غیر  
مخلوق است و قایم است بذات وی و معنی او مفهوم باین اثنا هر کس گوید قرآن مخلوق است کافر گردد و سیم آنکه فضل این است  
بعد از پیغمبر علیه السلام ابو بکر است پس عمر پس عثمان پس علی رضوان الله تعالی علیهم اجمعین فی حقهم قال الله تعالی  
و السابِقون السابِقون اولئک المقربون و آنکه سبق ایشان است فضل ایشان است و دوستدار ایشان هر مؤمن تقی و دشمن دار  
ایشان هر منافق شقی ششم آنکه بنده با همه افعال خود مخلوق است و اعمال و اقرار و معرفت او همه مخلوق است و چون فاعل  
مخلوق است افعال او اولی که مخلوق باشد هفتم آنکه بیا فرید خداوند تعالی و رازق ایشان است قوله تعالی الله الذی خلقکم  
ثم رزقکم ثم میمیتکم ثم یحییکم و کسب بعلم حلال است و جمع مال از حلال حلال است و جمع مال از حرام حرام است و خلق سه  
گروه اند مؤمن مخلص در ایمان خود و کافر مشرک در کفر خود و منافق و طاهن در نفاق خود و خداوند تعالی فرض کرد بر مؤمن عمل را و بر  
کافر ایمان را و بر منافق اخلاص را قوله تعالی یا ایها الناس عبدوا و ابکرو یا ایها الذین آمنوا اطیعوا و یا ایها الکافرون

امنوا و یا ایها المنافقون اخلصوا، هشتم آنکه استطاعت با فعل نه پیش از فعل است و نه بعد از فعل که اگر قبل از فعل باشد بنده بی نیاز باشد از خداوند در وقت فعل و این خلاف قرآن است قوله تعالی و الله الغنی و انتم الفقراء و اگر بعد از فعل باشد محال باشد حصول فعل بی استطاعت و طاقت بهم آنکه مسح بر موزه جایز است میقیم را یک شبان روز و مسافر را سه شبانه روز که حدیث چنین وارد شده و هر کس این را منکر شود خطر آن بود که کافر شود که این حدیث قریب است بمتواتر و قصر و افطار ثابت است بنص کلام ربانی قوله تعالی و اذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة و قوله تعالی فی الا فطار من کان منکم مریضا و علی سفر فعداة من ایام اخر و هم آنکه امر کرده خداوند تعالی قلم را باینکه بنویسد قلم گفت با خدا یا چه نویسم فرمان آمد که بنویس هر چیزی را که بودنی است تا روز قیامت قوله تعالی و کل شیء فعلوه فی الزبر و کل صغیر و کبیر مستطیر یا ز و هم آنکه عذاب کاین و بودنی است لا محاله و سوال منکر و کیر حق است که احادیث بان وارد است و بهیشت و دوزخ فانی نشود و قوله تعالی اعدت للمتقین و قوله تعالی اعدت للكافرین و خداوند تعالی بهیشت و دوزخ آفرید برای ثواب و عقاب هر دو باقی ماند و فانی نشوند و میزان حق است قوله تعالی و نضع الموازن من القسط لیوم القیمة و نامه خواندن حق است قوله تعالی اقرأ کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسابا و و از و هم آنکه خداوند خلائق را زنده گرداند بعد از مرگ بر انگیزد دوروزی که درازی تر از پنجاه هزار سال باشد از ایام دنیا برای ثواب و عقاب و ادای حقوق قوله تعالی فیوم کان مقداره خمسمین الف سنة و قوله تعالی و ان الله یبعث من فی القبور و ویدار خداوند حق است مراهل بهیشت را بی کیف و تشبیه و جهت قوله تعالی و جوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة و شفاعت محمد صلی الله علیه و سلم حق است مؤمنان را از اهل بهیشت و اهل کبایر را و عایشه بعد از خدیجه الکبری رضی الله عنهما افضل زنان عالمیست و او مادر مؤمنان است و پاک از زنا و بری از آنچه روافض خدیجه رضی الله تعالی در حق وی گفتند و اهل بهیشت در بهیشت جاوید باشند و اهل دوزخ در دوزخ نیز جاوید باشند قوله تعالی اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون این بود و صایای امام عظیم رح هر کس برین اعتقاد باشد سنی و جماعتی باشد چون برین اعتقاد میرود از جمله فایزان و دستگاران باشد الهی ما را بر اعتقاد صحیح اهل حق زیان در بران میران و از کافر بستن و کافر مردن نگاهدار بمنک و وجودک

### فصل سیم در معراج حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم و این تعلق با اعتقاد اهل سنت و جماعت دارد

بدانکه حضرت حق سبحانه و تعالی معراج رسول الله صلی الله علیه و سلم در سه جای یاد کرده یکی در آخر بقره امن الرسول دویم سبحان الذی اسرى سیم و النجم اذا هوی اما شنودن قصه معراج را دلی باید چون دل ابو بکر صدیق رضی الله عنه تا سماع این کرامت نتواند کرد و آن عجایب غرائب در وی جائی گیرد و دل ابو جهل سماع معراج را نشاید و دل ابو جهل لمتبدع است و دل ابو بکر ذول سنیان است اما اهل بود را لکن معراج مختلف نگروهی گویند خود معراج در صل نبوده است و ایشان چینیان و کعبیانند و گروهی گویند معراج بخواب بوده است و ایشان معتزلیانند جماعتی گویند معراج بود اما تا بیت المقدس پیش نبوده بود و ایشان باهلینانند و گروهی گویند معراج بود و لیکن شب بود و آن شب سی صد سال بود و اهل عالم سی صد سال خفته بماندند و ایشان حشویانند و شبهیان باز بعضی میگویند معراج دل و سر محمد را بود صلی الله علیه و سلم و ایشان ابا حنیفانند اما مذہب سنت و جماعت آنست که معراج حق است

از که تا بیت المقدس تا آسمان دنیا و از آسمان دنیا تا باقی اعلیٰ و از افاق اعلیٰ تا بسدره المنتهی و از سدره المنتهی تا بقاب قوسین او ادنی به بیداری بتن و جان و دل و سر و بعضی از شب میروند و باز آوردند و این در قدرت خداوند بدیع و ستیمیل نیست بلکه و لایبل صحت معراج از کتاب روشن ترست دلیل اول آنکه نبی گوید محمد علیه السلام شبی از که بیت المقدس رفت تا انگونی که خواهد رفت یانی بلکه فرمود سبحان الذی اسرعی بعبدہ سبحان مصدر است ای سبح سبحان او اصل تسبیح تعظیم است هر خداوند را و پیاپی یاد کردن از صفات نامترا و بعضی گفته اند سبحان علم تسبیح است همچنانکه عثمان رحل است و معنی آنست که پاک است و منزله از همه صیها و نقصا نهی آن خداوند که بر دنده خود محمد را صلی الله علیه وسلم لیدامن المسجد الحرام الی المسجد الاقصی در شبی از مسجد حرام بسوی مسجد الاقصی یعنی مسجد نبی که آن بیت المقدس است و آنرا اقصی خوانند از جهت دوری وی از که و دوران وقت و رای وی مسجد دیگر نبود الذی بار کنا حوله آنکه با برکت گردانیم گرداگرد ویرا از شهرها چون دمشق و اردن و فلسطین بآبها و درختها و میوهها و خیر و برکات دین و دنیا در آن مسجد بیت المقدس نهادیم که آن معبد انبیا و نبی طوحی بود و قبر ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب علیهم السلام در ولایت لوزیه من اینتنا تا فرمایم محمد را عجب شب معراج از براق و بیت المقدس و اجار انبیا و ملکوت سموات و باقی عجایب که نمود بوی انده و السميع بدر سبیکه خداوند شنواست بمقالت قریش و انکار ایشان البصیر بینا است اعمال ایشان و عقاب ایشان و عباد عمارت از تن و جان میباشد پس حکم این آیت ثابت شد که معراج به بیداری بوده نه بخواب که اگر بخواب بودی هیچکس آنرا انکار نکردی که هیچکس بر خواب دیدن انکار نرسد بلکه میتواند بود که پیره زنی بخواب بیند که او را با سمانها برزند پس دلیل اول صحت معراج این آیت آمد اما دلیل دوم بر صحت معراج آنست که حق تعالی فرمود در کلام مجید خود که ولسلیمان الی یوم غد و هاشم هژد و احماسه هر چون روا باشد که سلیمان بر مرکب باد باد او یک ماهه راه برود و شبانگاه باز آید چو راه او نبود که خواجه کائنات صلی الله علیه وسلم بر مرکب اصطفی و براق اجبتی در شبی تا بقاب قوسین او ادنی برود و باز آید دلیل سیم آنست که چون در راه استدرج ممکن است که ابلیس بدترین مخلوق است در ساعتی از مشرق تا مغرب برود چو راه را که است محمد را صلی الله علیه وسلم که بهترین موجودات است روا نبود که در شبی با سمانها رود و باز آید دلیل چهارم آنست که معلوم و منقر اهل عقل است که جادویان در شب از موضع خود بکوه ماوند روند و باز گردند و زنده جادوی کاهن که دیور امیر است در شبی چندین فرسخ برود و باز آید اینجای براق بهشتی طیار سوار حضرت سید مختار جبرئیل و میکائیل غاشبه دار برنده ملک پروردگار اگر دوشی برود و باز آید چه عجب باشد سوال اسرئیل شبی برون بود باز لیلاد که حکمت چیست جواب الکیلا نفرمود و اسرئیل بعیده گفتی گمان افتادی که هر شب رسول را علیه السلام معراج بوده لیلاد که کردنا معلوم شود که معراج رسول علیه السلام یک شب بوده اما عروج بنفقا و هزار بوده است و این روایت در کتاب شرف النبی است سوال در تفسیر درود و تفسیر معنی می آرد که حکمت چه بود که رسول علیه السلام را از که بیت المقدس بر چون که شریف ترست جواب آنست که بیت المقدس زمین محشر است تا حساب برامت وی آسان شود برکت قدم وی سوال حکمت چه بود که رسول را علیه السلام شب معراج بر دند بر وزن بر دند جواب شب بر دند تا موافق از منافق جدا شود و صدیق از زندق آشکارا گردد جواب دیگر آنست که شب پرده راز عاشقان است مشتاقان این درگاه شب بمقصود رسد جواب دیگر آنست که ملائکه آسمانها ماه آسمان بسیار دیده بودند شاه زمین را بر دند که به بنیزد که که روی وی از ماه شب چهارده نیکوتر بود جواب دیگر آنست که در تفسیر معنی می آرد که حکمت شب برون آن بود که رسول

علیہ السلام صاحب لیل بود کہ قہر لیل الاقلیل اقولہ تعالیٰ ومن اللیل قمجد بہ نافلہ لک وان ناشۃ اللیل لیر چون  
 خدمت رسول علیہ السلام شب بود خلعت او را و معراج اورانیز شب گردانید سوال حکمت در برین معراج چه بود جواب  
 در کشف و در تفسیر معنی می آرد کہ حکمت در برین معراج آن بود کہ اہل تقیین شرف مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم در روی زمین شناختہ  
 بودند و ہوام زمین در غایت شرف و یرا شناختہ بودند حق تعالی خواست کہ اہل آسمان نیز شرف و یرا بشناسند چنانکہ اہل زمین شناختہ بودند  
 تا در عالم بیچ ذی روح مانند آلائکہ نشاند کہ او حبیب اللہ است جواب دیگر آنست کہ حکمت آن بود و اللہ اعلم کہ جبریل علیہ السلام  
 آیتہ الکرسی فرود آورد و بر رسول علیہ السلام خواند و در نزول آیتہ الکرسی ہفتاد ہزار فرشتہ فرود آمدہ بودند از بزرگی وی بعد از ان جبریل  
 گفت یا محمد از امت تو ہر کس یکبار آیتہ الکرسی بخواند خداوند عزوجل بفرماید تا بگوائی کہ کسی حسنت در دیوان وی نویسد تمی در دل مبارک  
 رسول علیہ السلام پیدا شد کہ کاشکی کرسی را بدیدی تا ثواب است اورا معلوم شدی بعضی گفتہ اند سبب سراج این بودہ رسول علیہ السلام  
 را بر آوردند تا کرسی را بدید از یک پارہ زمرہ سبز ہدیگی وی چندانکہ ہفت آسمان ہفت زمین در جنب کرسی چون حلقہ نمود در بیابانی و گرد بر گرد  
 کرسی دید آیتہ الکرسی بخط نور نوشتہ وہ ہزار کرسی دید بر راست کرسی نہادہ و وہ ہزار کرسی بر چپ کرسی نہادہ و وہ ہزار کرسی از پیش  
 کرسی نہادہ و وہ ہزار کرسی از پس کرسی نہادہ و ہر ہر کرسی فرشتہ ایستادہ و آیتہ الکرسی میخوانند و ثواب آن خوانندگان آیتہ الکرسی  
 را می بخشیدند از امتان محمد صلی اللہ علیہ وسلم و این روایت در عشرت جمالی آورده است و در انجا از تفسیری روایت کردہ جواب  
 دیگر آنست کہ چون خدیجہ خاتون رضی اللہ عنہا از دنیا سفر کرد مشرکان عرب بعد از وفات او بعد اوت رسول علیہ السلام بر جاستند  
 اما تا ابوطالب بر جای بود نمیگذارد کہ رسول علیہ السلام را ایند گفتند چون ابوطالب وفات یافت مشرکان اماس جفا بنہادند و جہیل  
 گمان جہیل بزہ کرد عقبہ عقبہ جفا بکشاد ہر یک از کفرہ و فخرہ دل مبارک رسول علیہ السلام بنیش آزار مجروح میکردند تا روزی  
 سید ابی طالب صلی اللہ علیہ وسلم بسیار نارسا گفتند دل مبارک وی از جفای مشرکان تنگ شد گفت دوستی باستی کہ غم خود با وی گفتنی مونی  
 باستی کہ غمگسار آمدی یاری باستی کہ جراحت مارا مرہم آمدی نماز شام بود روی بخاتہ افہانی را در شام صبح سعادت طالع شد  
 در بزواہانی بیرون آمد سید عالم صلی اللہ علیہ وسلم را دید رسول علیہ السلام اورا گفت یا اختی ہمان خوابی گفت ہزار جان اصلتی  
 فدای چنین ہمان بادای صدر سرور چرا پگاہ تزخیر نکردی تا بقدر طاقت تکلفی کردمی گفت یا اختی از جفای مشرکان و لم چنان  
 پر بر آمد کہ یاد طعام را جای نماندہ خانہ خالی کن تا در مقام عبادت شروع کنم راز و نیاز خود با دوست عرضہ دارم اہمانی خانہ خالی کرد  
 رسول علیہ السلام در حجرہ المصلیٰ بنا جی رہہ خرا مید اہمانی با خود گفت مکہ پر دشمن است و خانہ امن خالی مبادا کہ دشمنی خبر یابد  
 قصد رسول علیہ السلام کند من اشب شمشیر ابوطالب حایل کنم و پاسانی رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کنم و اگر دشمنی قصد کند جان  
 فدائی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کنم شمشیر ابوطالب شدت و گرد سرائی میگردد فرمان حق بفرشتہ خواب رسید کہ ای فرشتہ خواب  
 براہل عالم گماز فرشتہ خواب اہل عالم گماشت فرمان رسید کہ از اہل عالم کہ بیدار ماندہ گفت خدایا تو داننا تری کہ یک پیرہ زن ماندہ  
 کہ پاسانی حبیب تومی کند فرمان آمد کہ اورانیز در خواب کن فرشتہ خواب بروی گماشت اہمانی همچنان ایستادہ سر بر دیوار نہا و در  
 خواب شد فرمان آمد کہ ای جبریل دوست مالا مشب غمگساری می باید عزیز گاہ مارا رازداری می باید بروای جبریل و اورا بمقام قرب  
 رسان بگویی تا قدم بر فوق مکونات بند کرسی در زیر قدم آ تا رازش بشنوم حاجاتش را کنم مقصودش کفایت کنم اہمانی از خواب

بیدار شد کلاماً لاجول بر زبان راند تعجیل سوی خانه آمد گوش میداشت هیچ آواز نشنید چون بی صبران در خانه دوید کس را ندید از در  
 دل بنالید خواست که فریاد کند تا دوستان جمع شوند و محمد صلی الله علیه وسلم را طلب کنند یا تقی آواز داد که ای ضعیفه رحمت خود را راه ده که  
 آن کس را که تو میطلبی از سدره المنته در گذشت سبحان الذی محاسری بعبد ه لیلاد کتب حدیث می آرد که در آن شب قرب  
 کرامت که جبرئیل علیه السلام براق پیاد و آن براق از استر سبت تر بود و از حمار بلند تر رسول علیه السلام خواست که سوار شود  
 براق تندی نمود جبرئیل علیه السلام بانگ بر براق زد که نمی شناسی که کیست بر تو سوار میشود محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم است  
 که بهترین موجودات است چون براق نام محمد علیه السلام شنید از نجالت عرق از وی فروریخت رسول علیه السلام از مسجد حرام  
 سوار شد و اکثر اصحاب حدیث بر آنند که از خانه امهانی رسول علیه السلام بمعراج رفت سوال چون حق تعالی فرمود سبحان الذی  
 اسوی بعبد ه لیلاد من المسجد الحرام پس چگونه از خانه امهانی رفته باشد جواب مکه تمام حکم مسجد حرام دارد پس چه توفیق  
 میان آیت و حدیث درست باشد و اگر چه از خانه امهانی رفته باشد و از خانه امهانی تا مسجد قضی براق بود و از مسجد قضی تا آسمان  
 دنیا معراج بود و آن کرسی بود مانند منبری آزا پایا بود و از آسمان دنیا بر فرشتگان رفت تا آسمان دویم و همچنین تا سدره المنته  
 که مقام جبرئیل است و آنرا سدره المنته از برای آن گویند که منتحای سیر ملائکه تا آنجا است از آنجا در نتوانند گذشت و از سدره  
 رفرف سبزی بود یعنی تخت سبزی بود مرصع و رسول علیه السلام از آنجا رفت تا آنجا که خداوند تعالی خواسته بود بعضی میگویند تا زیر  
 عرش رسید در فایق می آرد که رسول علیه السلام در شب معراج تا پایه عرش خدا صفا کرد رسول علیه السلام چون از سدره در گذشت  
 باز نگریست جبرئیل را دید در سدره مانده گفت ای جبرئیل بیشتر آئی بحکم آنکه فرمان برداری رسول صلی الله علیه وسلم بر اهل آسمان  
 واجب است همچنانکه بر اهل زمین واجب است جبرئیل علیه السلام مقلد یک بند انگشت پیشتر آمد بر خود بگذاخت گفت یا رسول الله  
 مرا قوت نیست که ازین مقام در نتوانم گذشت **مشنوی** اگر یک سر موئی بر تر پر م | فروغ تجلی بسوزد پر م  
 مانند بعضیان کس در گرو | که دارد چنین سیدی پیش رو | بعضی میگویند رسول را علیه السلام تا بالای عرش بردند و بعضی  
 گفته اند از عرش نیز در گذرانیدند سوال چون بالای عرش عدم محض است و رسول الله صلی الله علیه وسلم مخلوق بود و مخلوق  
 از مکان چاره نباشد پس مکان رسول الله صلی الله علیه وسلم بر چه بود جواب همچنانکه بالای عرش عدم محض است زیر عالم  
 نیز عدم محض است و مکان عالم بر عدم است و عالم مخلوق است پس جایز باشد که مکان رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز بر عدم  
 بوده باشد نکت از مسجد حرام تا مسجد قضی را اسری گویند و از مسجد قضی تا سدره المنته را معراج گویند و از آنجا تا آسمان  
 را اعراج گویند در حال فرشتگان آسمانها را فرمان شد تا بروخت سدره جمع گشتند چنانکه حق تعالی ازان حال خبر میدهد قوله تعالی  
 اذ یغشی السدره ما یغشی یعنی پوشید سدره را آنچه پوشید یعنی از ملائکه و آن چنان بود که رسول علیه السلام چون سدره  
 المنته رسید مقرر بان که حق تعالی در حق ایشان فرموده است الذین یحملون العرش ومن حوله عبارت از ایشانست  
 سه صف اند هر صفی هفتاد هزار فرشته همه ایشان را فرمان شد تا با استقبال حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم سدره آمدند و بزرگی  
 درخت سدره چندان است که اگر سواری بر اسب مضمهر جواد تا زود پانصد سال آنجهانی از سایه وی بیرون نتواند رفت از آسمان  
 دنیا تا بعرش مجموع ملائکه درخت سدره فروریختند و حق تعالی ایشان را بصورت بلخ زرین گردانیده بود تا همه درخت سدره

پر جلا

جای شده بود این است آنکه فرمود اذ ایحیی السدرۃ ما یغشی و درخت سدره درختی است در غایت سبزی چون حضرت نبی علیه الصلوة والسلام را نزدیک عرش رسانیدند چنانکه میان وی و میان عرش یک حجاب پیش مانده بود ملک مقزلی از پس آن حجاب بیرون آمد و رسول علیه السلام بروی سلام کرد زیرا که بزرگ تر است که بر خور و تر سلام کند آنگاه آن ملک بانگ نماز آغاز کرد چون گفت اشهد ان لا اله الا الله خطاب رسید که اشهد ان لا اله الا الله چون گفت اشهد ان محمدا رسول الله حق تعالی فرمود صدق عبدی چون بانگ نماز تمام کرد آن فرشته دست رسول علیه السلام گرفت و پیش کرد و جمیع انبیا و ملائکه اقتدا بر رسول الله صلی الله علیه وسلم کردند و نماز گذاردند با وی سوال چون بستی سیر ملائکه سدره است که از اینجا نتوانند گذشت پس چگونه اقتدا بر رسول الله صلی الله علیه وسلم کردند و حال آنکه رسول علیه السلام نزدیک عرش بود جواب میگویم که درین حال حق تعالی ملائکه را بدان مقام رسانیده باشد یا خود هم از درخت سدره اقتدا بر رسول الله صلی الله علیه وسلم کرده باشند و تیز مر ویست که در مسجد قحسی حضرت رسول عالم صلی الله علیه وسلم از برای انبیا علیهم السلام امامت کرد و این هر دو قول صحیح است چون خواجہ عالم را صلی الله علیه وسلم بمقام قرب او ادنی رسانیدند چنانکه حضرت حق سبحانه و تعالی از ان حال خبر داد قوله تعالی تخر دنی قتلنی فکان قاب قوسین او ادنی فرمان رسید که ای محمد بلطف ما بر حمت ما نزدیک تر آئی تخر دنی د فالا کوام لاد نوالاجسام رد نو الاستماع لاد نوالاجتماع د نوالوصال لاد نوالانصال د نوالانبساط لاد نوالبساط د نوالرحمة لاد نوال مکان والمسافة و در تفسیر میگویند پنهان بار یواسه خطاب رسید که ادن یا محمد بر حمت و فضل ما نزدیک تر آئی هر بار پیشتر آمدی سخن کردی عبارت از قربت آن این آمد که تخر دنی و از ان سجده این که فت دنی قوله تعالی فکان قاب قوسین او ادنی عرب را عادت و رسم بود که چون با یکدیگر دوستی گرفتند و عهد بستند خیمه رحمت را زدند و دو کمان بر رسم نهادند چنانکه زه هر دو کمان بهم آمدے گفتندی هر که دوست تو دوست من و هر که دشمن تو دشمن من بر حکم عادت و رسم عرب حضرت حق سبحانه و تعالی خبر داد که فکان قاب قوسین او ادنی محمد اچیمه که است بر بالای آلامی عرش زدیم و چهار بالش و ولنت بقاب قوسین او ادنی نهادیم اکنون هر که دوست تو دوست ما و هر که دشمن تو دشمن ما فرمان رسید که محمد اماراتشالی گوئے خواجہ علیه الصلوة والسلام گفت لا احصی ثناء علیک انت کما اثنت علی نفسک بار خدا با طاقت طاق شد عقل منخیر شد فرمان رسید که ای محمد تو گفتی که انا افضح العرب و الجمجمه گفت خداوند آن با عرب و عجم توان گفت بر حضرت تو که از بهره و یاری آن باشد قطره از زلال انصال بخلق جان محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم رسید زبان ثنا بر کشاد و گفت التحيات لله و الصلوة و الطيبات جواب حضرت حق رسید که السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و بركاته در تاج القصص چنین می آرد که چون سلام حق بر رسول حق رسید حق تعالی جمله امت و برادر زیر قدم وی حاضر گردانید خواجہ علیه الصلوة والسلام نظر کرد امت را دید در شرف سلام با خود شریک گردانید و گفت السلام علینا آنگاه بانبیا معظم و رسولان مکرم حواله کرد که و علی عباد الله الصالحین ملائکه از جلالت آن حال تعجب نمودند و گفتند اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسول الله و بعضی گفته اند این کلمات نیز رسول علیه الصلوة والسلام گفت و این روایت در صحیح است در آن حال فرمان آمد که ای محمد آنچه تو گفتی و آنچه ما گفتیم و آنچه فرشتگان گفتند یاد دار و پناه آور می شب معراج بامتان خود بر

تا هر که در نماز این کلمات بگوید هر ثواب و مزد که فرشتگان آسمانها را میدهم آن بنده را کرامت کنم فرمان رسید که ای محمد چه میخواهی  
 خواجه علیه الصلوٰۃ والسلام گفت خدایا امتان گناهگار دارم ایشانرا بمن بخش فرمان آمد که یا محمد هفتاد هزار از امت تو بخشیدم  
 دیگر چه میخواهی خواجه علیه الصلوٰۃ والسلام گفت امت فرمان رسید که هفتاد هزار دیگر تو بخشیدم دیگر چه میخواهی گفت امت را و  
 رویت میکند که تا به هفتصد بار فرمان میرسد که ای محمد چه میخواهی گفت امت فرمان آمد که چندین میخواهی ای محمد خواجه علیه الصلوٰۃ  
 والسلام گفت خداوند بخشنده تویی و خواهنده من هر چه هستند و هر که هستند همه را بمن بخش فرمان آمد که ای محمد اگر همه امت  
 را مشببتو بخشتم رحمت من پدید آید اما عزت تو پدید نیاید مشببتو بخش از امت تو بخشیدم دو بخش دیگر تو توقف داشتی تا فردا  
 قیامت که خلق اولین و آخرین جمله حاضر باشند تو امت میخواه و من تو می بخشم تا گناه امت تو میان شفاعت تو و رحمت من آفریده  
 شود و همه عالمیان بدانند که ترا بر حضرت ما چه قرب و چه منزلت است و عزت تو در آن روز ظاهر گردد و دیگر چه فرمود فاحی الی عبده  
 ما و حی ای کان ما کان و جری ما جری بود آنچه بود و رفت آنچه رفت بلیت دردی که من از عشق تو کردم حاصل بود  
 دل داند من دانم من دانم و دل بسفیان توری و ابو بکر و اسلی را رحمها الله سوال کردند که آن چه وحی بود گفتند ستری که جبرئیل علیه السلام  
 را بران اطلاع نیتاد ما چه دانیم علم الهدی شیخ ابو منصور ما تریدی میگوید شرح و بسط آن مشغول نگردد که سر و نشان با پیش  
 نگویند فرمود آنکه او در حجره او بار خود بالین نداشت لفظ او را با حدیث بستر سلطان چه کاره اما بعضی از علما میگویند هر چند تمام  
 آن سر معلوم نباشد اما آنچه بران وقوف افتاده است اگر باد و ستان بگویند تا یقین ایشان زیادت گردد شاید شاه مفسران  
 عبدالقادر بن عباس رضی الله عنهما میگوید آن وحی آن بود که محمد او خلوت طاعت و عبادت کردی اکنون در خلوت امت را  
 شفاعت کن بعضی میگویند آن وحی آن بود که خداوند تعالی فرمود و رسول علیه السلام یواسطه بشنود که امن الرسول بما  
 انزل الیه در مشارق الانوار می آرد که رسول علیه السلام فرمود که حق تعالی مرا در شب معراج سه هدیه کرامت کرد و عطا داده  
 شد من بآن پنج نماز و خواتیم البقره یعنی آمن الرسول و آنکه هر کس بحضرت من آید و گفته باشد لا اله الا الله و با من شریک نیاید  
 باشد غیر مرا یا مزم او را سعید بن جبیر رحمه الله می گوید آن وحی آن بود که المعبودك ینیمافاوی تا آخر سوره الم نشرح بعضی میگویند  
 آن وحی آن بود که بیچ پیغام بر همیشه در نیاید تا آنگاه که تو در آئی بعضی میگویند آن وحی آن بود که ای محمد امت ترا مال بسیار ندادم  
 تا حساب قیامت بر ایشان دشوار نباشد عمر در از نشان ندادم تا دلها می ایشان سخت نگردد و هر گسفا جانشان ندادم تا از توبه  
 محروم نمانند آخر همه امتان ایشان را بیرون آوردم تا در گور بسیار مانند خاتون قیامت فاطمه زهرا رضی الله عنها سوال کرد که  
 یا رسول الله آن وحی چه بود گفت خداوند سبحانه و تعالی فرمود که ای محمد با امتان تو چهار کار کردم که با امتان دیگر نکردم امتان دیگر را  
 بر سر آتش فرستادم امت ترا از آتش حجاب فرستم امتان دیگر را زمین فرو برم گناهان امت ترا بر زمین فرو برم امتان دیگر گناه  
 کردند ایشان را بصورت بدل کردم امت ترا گناه بطاعت بدل کنم که فاولئک یدل الله سیاتهم حسنات امتان دیگر  
 را سنگ باران فرستادم امت ترا بر رحمت باران فرستادم بعضی میگویند آن وحی آن بود که خواجه کانات علیه افضل الصلوات و  
 اکمل التحیات از حضرت حق سبحانه و تعالی حساب امت خواست تا کسی بر گناه امت و می اطلاع نیابد فرمان رسید که ای محمد تو میخواهی  
 که کسی بر گناه امت تو اطلاع نیابد من میخواهم که تو نیز بر گناه امت خود اطلاع نیابی ای محمد تو لاین کرم خود عفو کنی و من که

خداوند ملائکت کرم خود عفو کنیم ابو بکر صدیق رضی الله عنه سوال کرد که چه رفت در آن مقام گفت خداوند من مرا فرمود که ای محمد اگر نه آنست که من عتاب بادوستان دوست دارم والا هرگز بامت تو شمار نکرو می عمر بن الخطاب رضی الله عنه گفت سوال کنیم که رسول الله چه رفت در آن مقام گفت خدای من بامن بسبب چیز گله کرد از امت من یکی آنکه من از ایشان کردار فرودانی خواهم و ایشان از من روزی فرودا بخواهند دویم آنکه عزیز کنند و خوار کنند منم و ایشان عز و ذل از دون من میجویند سیم آنکه من بنام ایشان بیج در که در دوزخ بیافریدم و ایشان می کوشند تا خویشتن را در دوزخ افکنند عثمان بن عفان رضی الله عنه پرسید که چه رفت در آن مقام یا رسول الله فرمود که خدای من بسبب چیز گله کرد از امت من یکی آنکه من روزی ایشان فراکس ندیم و ایشان کار من فراکس دیگر دهند دویم آنکه روزی من خورند و شکر کسی دیگر را کنند سیم آنکه من دوست ایشانم و ابلبیس دشمن ایشان و ایشان دوست را می آزارند و دشمن را خوشنود میدارند علی مرتضی رضی الله عنه سوال کرد که چه رفت در آن مقام یا رسول الله ص گفت چهار حاجت از خدای تعالی بخواستم مراد او یکی آنکه گفتم آن منازعتها که میان یاران رو در کار من کن فرمود که آن بود که تو خواهی و یکم گفتم اطفال کافران را که پیش از بلوغ بمیرند در کار من کن و در شبست خدمتگاران است من گردان فرمود که آن بود که تو خواهی سیم گفتم خدایا اگر وقتی در تنگدلی از سستی آید بر کسی از امت من آزا با ایشان بر حمت گردان فرمود که آن بود که تو خواهی چهارم گفتم شمار امت بامن گذار فرمود که ای محمد هر چند که تو رحمت عالمیانی اما پروردگار عالمیان منم و هر چند که تو رسول رحیمی اما ارحم الراحمین منم اگر گناهان است خود به بینی از ایشان تبرا کنی بگذارتا مطلع بر گناه امتان تو هم من باشم که رحمت من است که گناهان ایشان را فرارسد و لیکن درین حاجت ترا بی نصیب نکم از تو شفاعت و از من رحمت تا گناه است تو میان شفاعت تو و رحمت من آمرزیده گرد و فاطمه زهرا رضی الله عنها سوال کرد که ای پدر در آن مقام چه رفت گفت خدای من فرمود که سبب

و بهانه خواهی تا گناه است ترا بیا مرزم رباعی

ما را سخنی بخش که چون گفته شود | سازیم او را بهانه رحمت خویش

پار رسول الله گفت خدای من گفت بامن که ای محمد با امت تو چهار کار کنیم که با امتان دیگر نکردم اول آنکه امتان دیگر

گناه کردند بر ایشان آتش فرستادم بر امت تو ستر فرستم دویم آنکه امتان دیگر گناه کردند ایشان را از حال بگردانیدم گناهان امت

ترا از حال بگردانم سیم آنکه امتان دیگر گناه کردند ایشان را بر زمین فرودم امت ترا بدارم و گناه ایشان بر زمین فرودم چهارم آنکه

امتان دیگر را سنگ بارانیدم امت ترا رحمت با انم بعضی یاران سوال کردند که یا رسول الله چه رفت در آن مقام گفت

فا و حلالی عبده ما اوحی فرمود که هزار حاجت بخواستم از خداوند همه را بداد و هزار گرامت نا خواسته مراد او هزار گرامت

دیگر امت مراد او بعضی میگوبند آن وحی آن بود که شاه مردان علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت میکند از رسول الله ص

علیه وسلم که فرمود که از الله تعالی سوال کردم که خداوند چون بندگان تو در شبست در آیند با ایشان سخن گوئی فرمان آمد که محمد را

پرسنده که در دنیا بامن سخن گفته باشد من در عقبی با وی سخن گویم گفت الهی در دنیا با تو که سخن گفته است فرمان آمد که ای محمد

هر کس سر سجده نهاد و گفت سبحان ربی الاعلی آن بنده بامن سخن میگوید بر آئینه من با آن بندگان سخن گویم سوال

حکمت چه بود که شب معراج آتش دوزخ و افزاع آن را بر رسول علیه السلام نمودند جواب در تفسیر معنی می آرد که حکمت



آن بود که روز قیامت که دوزخ را بر بنیاد فرغ آن از شفاعت امت مشغول نشود و از برای اینست که چون دوزخ را بصر صاف  
حاضر گردانند همه انبیاء علیهم السلام نفسی نفسی گویند و خواجه علیه السلام امتی امتی گوید بعد از آن حضرت سید عالم صلی الله علیه  
وسلم را فرمان بازگشتن شد از معراج با صد نهرا عراز و اکرام بازگشت در بازگشتن نی حاجت سیراق بود و نی بفرشتگان و  
نی برفرف دنی بچپیزی دیگر زیرا که حضرت حق سبحانه و تعالی در آن حال حبیب خود حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم را  
قوی داده بود که هیچ یک از اینها حاجت نبود چنانکه در مرصاد العباد می آرد که چون میرفت محمد بود و چون می آمد رحمت بود که  
وما ارسلناک الا رحمة للعالمین در تفسیر معنی و در زمی آرد که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که چون بایمان  
بم رسیدیم یوسف را علیه السلام دیدیم که یک نیمه خوبی با و داده بودند اے برادر اگر یک نیمه خوبی و حسن یوسف علیه السلام  
داده بودند اما تمام حسن بحضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم داده بودند و این معنی با خبر صحیحی ثابت شده سوال  
چون تمام حسن حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم بود پس چگونه بود که آواز ه جمال یوسف علیه السلام بسیار بود  
و آواز ه حسن رسول ما علیه الصلوة والسلام آن همه نبود جواب آنست که کمال حسن مرد در زبان و دل می باشد  
و کسی بشیرین زبانی و لطف و خوشی و خلق نیکو و شجاعت و حسن و قوت اوصاف کمال با حضرت محمد مصطفی صلی الله  
علیه وسلم برابر نبوده نه یوسف و نه غیر وی از انبیا علیهم السلام چنانکه در روضه خلد می گوید قطع

مصطفی را هزار معجزه بود | که بمردم می نمود بقیتم | بهترین هزار معجزه اش | ادب نیک بود و خلق عظیم

بدانکه هر کس معراج حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم را از مکة تا بیت المقدس یعنی از مسجد حرام تا مسجد قصبی  
منکر شود کافر گردوزیرا که این مقدار نبض قرآن ثابت است قوله تعالی سبحان الذی اسرى لبعبدہ لیلًا من المسجد  
الحرام الی المسجد الاقصی لآیه و اگر با سمانها و الی ما شاء الله منکر شود مبتدع و ضال بود و بد مذمت و این روایت در شرح

امالی است سوال رسول علیه السلام حق تعالی را در شب معراج دیدیانی جواب در نجاح و غیر آن آورده که بعضی  
گفته اند و بعضی گفته اند پیدا در مؤمنان عایشه صدیقہ رضی الله عنها گفت ندید زیرا که اگر دیدی مردمی که با و دیدار دوست  
هرگز روا نباشد بعضی گفته اند و لاجو ط هو السکوت یعنی احتیاط در آن آنست که خاموش باشی و تفسیر وسیط میگوید

که حضرت سید عالم صلی الله علیه وسلم حق سبحانه و تعالی را دید در بعضی از آن نزلات که او را بود و نیز در وسیط میگوید که  
که ابن عباس رضی الله عنها گفت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم پروردگار خود را دید بیدیه دل گردانید بصر ویرا  
در فوادوی یا بیا فرید دل وی را بصری تا بید پروردگار خود را و بسیاری از صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین بر آنند که

پشتم دید در تفسیر معنی می آرد که بچشم سر و دل و فواد و دید پروردگار ریگانه را بلاحد و لا کیف بعضی از ائمه تفسیر و نحو  
در معنی این آیت که گفته اند قوله تعالی للترکین طبقاتین طبق بفتح با چنانکه قرات ابن کثیر و حمزه و کسالی است خطاب  
مر حضرت مصطفی راست صلی الله علیه وسلم و لام للترکین لام قسم باشد یعنی سوگند شفق و شب و بگاه ای محمد تو که را کب  
خواهی شد بر سوات طبقاتین طبق ای سماء بعد سماء در وسیط میگوید یعنی نصد فیها و یجوز ان یکون

درجة بعد درجة و دویة بعد دویة فی القربة من الله تعالی و الرفعة در تفسیر معنی می آرد که ابراهیم

خلیل الله علیه السلام در معراج خود فاحشه را بید پروی دعا کرد و بهلاک دعای وی با جابت رسید دویم و سیم را بید چنین دعا کرد و فرمان آمد که ای خلیل دست از بندگان ما بردار و دعا کن بهلاک ایشان و حبیب در شب معراج دعا کرد و نجات عاصیان امت تا دانند که در چه حبیب از خلیل بالاترست و موسی ۱۴ از براسے قوم آب خواست لقوله تعالی و اذا استسقى موسى لقومه و عیسی علیه السلام از برای قوم نان خواست لقوله تعالی انزل علینا ما نلذة من السماء محمد صلی الله علیه وسلم از برای امت آفرینش خواست لقوله تعالی اغفر لناک ربنا تا معلوم شود که همت وی عالی تر بود و تیر در نقشیر معنی می آرد که زهری از انس بن مالک روایت کرد که نگاه نماز در شب معراج بر محمد صلی الله علیه وسلم و امت وی فرض کرده شد بعد از آن به پنج نماز باز آورد پس فرمان رسید که یا محمد ما یبدل القول لدی وان لك بالجنس خمسين یعنی ای محمد بگذارون پنج نماز ثواب پنجاه نماز ترا و امت ترا که کم این بود فقه معراج سید المرسلین و خاتم النبیین و شفیع المذنبین حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم چنین گوید بنده ضعیف عصمه الله من سور الخاتمه که بدلیل قطعی ثابت شده است که دوزخ را هفت دست قوله تعالی لها سبعة ابواب و اخبار صحیح و آروست که بهشت را هشت دست است و در آیت حتی اذ لجاؤها و فتحت ابوابها بعضی از اهل لغت و او و تحت را او و ثانیه داشته اند و گفته اند این و او

دلالت بر آن میکند که بهشت را هشت دست درستی فی الجمله بهشت با هفت جمع کنی پاتروده گردد و فصول

این ششم عقاید نیز پاتروده است امیدوار از کرم حضرت پروردگار جل جلاله و عم نواله

که هر کس این فصول را بخواند آنچه از عقاید در آن بنشسته شده است اعتقاد

دارد و بران اعتقاد از دنیا برود حضرت حق سبحانه و تعالی

هفت در دوزخ را بروی وی در بند و هشت دست

بهشت را بروی می بکشاید اند علی

ما یشاء قن بر

الهی بر از محمد و به نیاز محمد که برت محمد صلی الله علیه وسلم رحمت فرمائی

منتم للاعتقاد و انتشرع فی القسم الاعمال



قسم دوم از کتاب ریاض الناصحین در فرائض و واجبات که از قبیل اعمال است چون فرائض خمس اسلام که آن را فرض عین میگویند و فرض کفایت که با دایمی بعضی از ذمه بعضی دیگر ادا شود و واجبات شریعت و اختلاف علماء در آن و فرائض خمس معیشت یعنی حفظ حد و دانه در طلب و کسب حلال و حفظ حد و دانه در سناکحات و در معاملات و در خراج و در عادات که حفظ حد و دانه درین پنج نیز از فرائض و واجبات اعمال است و بعضی از آنها فرض است و بعضی واجب چنانکه ذکر هر یک بجایگاه وی بیاید انشاء الله تعالی پس قسم اعمال نیز بنفده اصل آمد اما فرائض خمس اسلام در وی شش باب است

## باب اول در بیان کلمه شهادت و درین باب فصل است فصل اول در ذکر فرائض اسلام و معنی کلمه شهادت و بیان آن

بدانکه فرائض اسلام پنج است چنانکه در صحیحین می آید بروایت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود بنی الاسلام علی خمس علی ان یوحدا الله و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة و صیام رمضان و الحج فقال رجل لابن عمر الحج و صیام رمضان قال لا صیام و رمضان و الحج هكذا سمعته من رسول الله صلی الله علیه و سلم یعنی بنا کرده شد مسلمانان بر پنج چیز اول بر توحید خداوند عزوجل یعنی برگفتن کلمه شهادت یعنی بر گواهی دادن بیکالی خداوند تعالی و بر سالت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم یعنی گفتن کلمه طیبیه لا اله الا الله محمد رسول الله و دوم اقامت پنج نماز در شبانه روز یعنی مداومت نمودن بر آن ستم اوای زکوة کردن از ذمه و رسالی یکبار از مال که وجوب تعلق بدان دارد چهارم روزه ماه رمضان داشتن پنجم حج اسلام بجای آوردن کسی را که استطاعت باشد یعنی زاد و راه با من راه یعنی نوشته و مرکب سوار و امن راه با نفقه عیال از هنگام رفتن وی تا وقت باز آمدن وی این است آن چیزهاست که مسلمانان مبنی بر آن است

در صحاح مصابیح و در لمعات مشارق می آرد که مردی از ابن عمر رضی الله عنهما سوال کرد الحج و صیام رمضان گفت ابن عمر رضی الله عنهما لا صیام رمضان والحج گفت لی یعنی رسول خدا صلی الله علیه و سلم صیام رمضان را بر حج مقدم یابد و پس همچنان مدار هر خانه که هست بر پنج چیز میباشد یعنی بر چهار دیوار و سقف و خانه بی پنج چیز خانه نمی باشد و نمی تواند بود همچنین مبنای خانه مسلمان بر پنج چیز است یعنی این پنج چیز را جمع کردند و مسلمان نام نهادند تا هر کس این پنج کار کند و بحقیقت آن اعتراف نماید و عقداً

دارد مسلمان کامل باشد

قطع

مسلمانی مثال خانه دان

که بنیادش بود بر چهار ارکان

از ان ارکان کزان دین اثبات

نماز و روزه و حج و زکوة است

اما گفتن کلمه شهادت در همه عمر یکبار فریضه است و بارها

دیگر گفتن سنت است تا اگر بنده عاقل بالغ یکبار این کلمه را بگوید و شرایح قبول کند و دیگر در همه عمر کس از وی این کلمه نشنود چون

ببیرد و شرعاً او مسلمان مرده باشد و اگر چه در وقت مردن نیز کلمه شهادت از وی نشنود بشرط آنکه از وی کفری در وجود نیامده باشد

قولاً و فعلاً و حساباً علی الله تعالی و مضمون کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله آنست که خداوند کیست و محمد

رسول فرستاده و بیست و بیست و بیست و بیست است که گواهی میدهم بدرستی و راستی و راستی نشان اینست که نیست هیچ خداوندی

موجود مگر خدای معبود بلکه نیست هیچ موجود با وجود واجب الوجود که جمله موجودات با وجود او معدوم اند و وجود حقیقی و پراست که از

اول و آخر مبراست و سزاوار پرستش و پروردگار آفرینش و موصوف بصفات کمال و منزه از نقصان و زوال و عالم کلیات

و جزئیات عالم و واقف اسرار وجود و عدم تبارک و تعالی و تقدس و تعظم و کلمه ان مخففه در اصل مشغله است و ضمیر نشان

در وی محذوف است و تقدیر کلام چنین است که الله هدانه لا اله الا الله یعنی گواهی میدهم بدرستی که خداوند کیست و گواهی

میدهم بدرستی که نشان اینست که محمد فرستاده خداوند است بسوی بندگان نام حبیب خود را با نام خود قرین کرد تا عالمیان بداند

که هر کس گوید لا اله الا الله بی گفتن و باوردن شدن محمد رسول الله از وی قبول نکند و کمال حمد خدا نیست بی محامد توبه

نماز و تر و انبست بی دعای قنوت در مشکوٰۃ مصابیح می آید بروایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و سلم

که فرمود الايمان بضع وسبعون شعبه افضلها قول لا اله الا الله و ادناها اماطة الاذی عن الطریق و الحیاء

شعبه من الايمان یعنی درخت ایمان را بنقاد و شاخ اند ۳۰ فصل آن شعبات لا اله الا الله گفتن است و ادنائے

آن دور کردن اذی از طریق یعنی دور کردن سنگ کلوخ و خار و خاشاک از راه یعنی بنده من را زیادت از بنقاد و خصال خیر است

که کل آنها از علامت ایمان دار است و بضع از سه تاده میباشد و اصل بضع قطع است و بضع از چیزی پاره بود از آن چیز و بعضی

علمای اسلام تتبع کتب حدیث کرده اند و احصا این خصال کرده اند بنقاد و هفت خصلت برآمده اعلای آن گفتن کلمه طیبه

لا اله الا الله و ادنائے آن دور کردن سنگ و کلوخ از راه و بعضی گفته اند ازین عدد کثرت مراد است نه حصر بر عدد و همین

اهل تحقیق میگویند دنیا و عقبی خار و خاشاک این راه است تا سالک راه را از آن پاک سازد و سالم بمنزل تواند رسید زیرا که

تا غیر را در باطن جای است سر توجید بر لوح دل نقش پذیرد و نیست تا نشنوی از عشق که فاخلع نعلیک از دوست نیابی

نه سلام نه علیک و وقت آمد که خار و خاشاک غیبر را از راه برداری قوله تعالی فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس

طوی در ظاهراً نخلع نعلیک بود و در باطن امر بطرح کونین کلک علیک وبال اطرح و امر فر و ما سوی حق همه

بی کن بر تیغ لاله تا جهان صافی شود سلطان الله را به کطالب تا در بند آج خاک مست در دام مست عارف را از نازل تا بابدیک  
 کام مست آن قدم از خود برگرفت و بحق رسید و از نواتی یک قدم اندر میان نهیشت آن قدم بر نفس خود نه دیگری در کوی دوست  
 تا از خود فانی نگردی بحق فانی نشوی رب با سع عشق به شو چونم اندر رک پست تا کرد مرا هتی پر کرد ز دوست  
 اجزای وجود منکی دست گرفت تا نیست ز من بر منی مانی همیست  
 اکنون همه لاله الله است به هر که در عشق نیک و بد گفت تو حال این طایفه را چه دانی آدم هنوز میان مکه و طایف بود که این  
 جماعت گرد حرم طائف بوده اند مستدیر ازین حال خبر نباشد آن منبذ بود بخیر نباشد هنی بی خاک اکجا آن طول و عرض تکاد  
 السموات یقفظن منه وتنشق الارض بنده به حجد ولی شود آله نه پیاده را فرزین توان کرد اما شاه نه قطع  
 سالها خون خورد نافه تا مگر بومی مشک اندر شام اورسید شیشه خود را بهر آن بگدخت تا قطره از می بجام اورسید  
 اوست که در قم هستی کشیده بر بالا و پست و قلم نیستی آمده بر شیار و شمع ای خدای که سر توحیدت کس نداند چنانکه میدانی  
 کی گذاریم حق و صفت ترا چون منزه ز فهم انسانی لوح تسلیم خوانده طفلانه عقل در مکتب خدا دانی  
 عجز در آراک چون پدید آرد مشربلی از زلال عرفانی لاجرم ما بجز منجوا بهیم معرفت از جنب ربانی  
 الهی اگر ظاهر ما آلوده است باطن ما بدیع تست اگر شایع صدق ما خشک است ولی از باغ تست اگر نقد ما قلب مست اما از خزانه  
 تست شعر مفلسانیم آمده در کوی تو به شتی بشد از جمال روی تو بهر حمت بی علت که بر ما رحمت فرمائی و بدار السلام برسان بحر مته

محمد وآله | **فصل دویم در فضل کلمه شهادت و فضیلت ذکر حق جل و علا** | اجمعین

قال النبی علیه السلام افضل الذکر لا اله الا الله و افضل الدعاء الحمد لله یعنی فاضلترین ذکرها که بیاد خدا  
 گویند کلمه طیبه لا اله الا الله و فاضلترین دعاها گفتن الحمد لله است زیرا که گفتن لا اله الا الله افضل شجاعت ایمان است  
 و سر و قدر سعادت جاودان است در سبط اللالی می آرد که سالک باید که دایم بگفتن کلمه لا اله الا الله مشغول باشد که حق تعالی  
 چنین فرموده که انا جلیس من ذکونی جمله مشایخ برین متفق اند که الذکر طریق الحق و لا یصل احد الی الله تعالی الا  
 بدوام الذکر و باید که ذکر از سر اخلاص گوید عیزانی که ذکر خاص گویند: خلاص خویش در اخلاص جویند: و علاست  
 اخلاص در ذکر آنست که رسول علیه السلام فرمود و اخلاصک بلا اله الا الله ان یحجرک عما حرم الله علیک یعنی  
 اخلاص تو بدین کلمه آنست که باز او در ترا از هر چه خداوند بر تو حرام کرده است و حق تعالی نماز و روزه و سایر عبادات را وقت  
 معین کرد اما یاد کردن خود را وقت پدید نکرد بلکه کثرت ذکر فرمود و قوله تعالی فا ذکر و الله ذکر اکثرا یعنی یاد کنید خداوند را یاد  
 کردن بسیار جای دیگر فرمود ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار لآیات لا ولی الا للباب  
 یعنی بدرستی که در آفریدن آسمانها و زمین و در اختلاف شب و روز نشانیه است مر او الالباب را یعنی مر خداوند عقل و  
 خرد را اگر تو گوئی که عاقلان و خردمندان کیانند از برای دفع اشکال تو فرمود الذین ینکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم  
 الایم یعنی اولواالباب آن کسانی اند که دایم بیاد حق تعالی مشغول اند در همه احوال و در همه اوقات و حال آدمی از سیرت و سیرت

۹ بیایستاده

یا ایستاده است یا نشسته یا تکیہ کرده همانا که لطف خداوندند میکند که ای بنده اگر ایستاده بیاد من مشغول باش تا آن زمان که ترا در وقت حساب پایتازند من ترا بلبطف خود یاد کنم و اگر نشسته بیاد من مشغول باش تا چون ترا سر پر سلطنت بیشتر بشانم برضا و تقای خود ترا یاد کنم و اگر تکیہ کرده بیاد من مشغول باش تا در آن وقت که ترا در زندان محدود باند من ترا برحمت خود یاد کنم پس ای بند و بیچاره حال از ما و از یاد ما غافل مباش که دل تو خزن اسرار ماست و ما را با تو کارهاست مشغولی | دل که بیاد دوست همراه است از تقاضای او کروا اللہ است | اذکر و اللہ اگر نصیب بودی | زہرہ یاد او کرد بودی | آری چون سلطان ذکر ساکن

ولایت دل شود دل با و اطمینان و انس گیرد و قولہ تعالیٰ الذین امنوا و تطہروا قلوبہم بذاکر اللہ لا ینذکر اللہ قطیئرا القلوب آبخا کہ غیر حق را جانماند خار و خاک غیر بر آتش خیرت سوخته گردد و فرو زمین پیش دلی بود ہزار اندیشہ تا اکنون ہمہ لا الہ الا اللہ است | در صحیح مسلم می آید بروایت ابو ہریرہ از رسول صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود سیر و اہذا جہان سبقت المفردون قالوا وما المفردون یا رسول اللہ قال الذاکرون اللہ کثیرا و الذاکرات سبب ورود حدیث آن بود کہ جماعتی مردان و زنان از میان خلق عزلت گرفتند و بر سر کوی نشستند و در آنجا یاد حق تعالیٰ و عبادت وی مشغول می بودند و از حق جسرت حق بنحو استفاد رسول صلی اللہ علیہ وسلم اشارت بدان کوی کرد و این حدیث فرمود یعنی سیر کنید و بروید بدین کوی تا بہ سینه کہ سبقت گرفته اند مفردان یاران گفتند مفردان کیانند یا رسول اللہ فرمود کہ مردان و زنان بسیار یاد کنند مہر خداوند را تا بدانکہ این تشریف کسی راند ہند کہ از در خواجگی و رعنائی در آید بلکہ کسی دہند کہ از خود بر آید فرمود در عشق تو ترک دو جہان کرد و لم یکن کار کسی نیست کہ کاری دارد و بخوشش باد کہ بیاد دوست خوش میشود و علامت ہمت آنم کہ یاد خدایش خبر داری شود و عظمت مردان دین و روندگان راہ یقین ہرگز یک قدم بر متابعت نفس و ہوا نہادہ اند و ہمیشہ کہ مخالفت نفس و ہوا بر میان جان بستہ اند و در عمل وفای عہد الہی بکویا بخا دم نشستند قدم عرش فرسای بر سوای صراط مستقیم مستقیم داشتند و بر مرکب ہمت در میدان مروی برگماشتند و رایت رعایت شریعت برافراشتند نفس قاطع و لمن خاف مقام ربہ جنتان را منظور داشتند و سروا ما من خاف مقام ربہ در یافتند و مبارزوار نیزہ و غنی النفس عن الطوائی در دست گرفته و پائے در رکاب

والذین جاہدوا فینا آورده و روی بدشمن شیطان و نفس و دنیا آورده کہ اعدا عدوک النفس و الشیطان از والدینا و با مرفحادب النفس بالمجاہدۃ عمل کرده و پسر ذکر در پیش و سوسہ شیطان داشته و خود ترک دنیا بر تارک مبارک ہنارہ این ندای لطف شنیدہ کہ و من ینخرج من بیتہ ما جہرا الی اللہ و رسولہ ثم یدرکہ الموت فقد وقع اجرہ علی اللہ رباً باورد بسا چون دوائی تو ستم | در کس سنگر چو آشنای تو ستم | گر بر سر کوی عشق ما کشتہ شوی | شکرانہ بدہ کہ خونہای تو ستم

و این معنی جز بعنایت ازلی و لطف حضرت لم نیلی دست مدہد فرو تا بخود یا کسی راند ہر راہ کجا زہرہ باشد کہ کسی راہ بریاید بود مو عظمت آری ہر کر آن ہمایون از کویہ سبقت در پرید و باز فضل در صحرائی دل او بگردید و بمنقار ہدایت غشیان نکرت از پیش دل او برداشت و منجذب محبت دل او را صید کرد و بکار دلی نیازی سینہ او را شرح کرد کہ اہمن شیخ اللہ صدرہ للاسلام فهو علی نور من ربہ و بکنند ہر شش جذب کرد و گوی سعادت بیدان ابدان کند و ہر کر غشیان ضلالت از شب خذلان بیرون آید و ہوا و نکرت و لشکر خود بروی گماشت و بیداری او بتازیانہ مرکب آید شب تفاوت او را پایان نیست

و در دعوات و ابرار و بیخ در مان نیست در مرصاد العبادی آرد که هر که ورت و زنگار که از تصرف شیطان و نفس ماره بدل رسیده باشد و در دل متکبر گشته یاد خداوند و کلمه طیبه لا اله الا الله از دل آنرا محو کردن گیرد همچون صقیل زنگار آینه را خواجه علیه السلام از نجبا فرمودان لكل شیء صقالة و صقالة القلوب ذکر الله و چون سالک بگذرد اوست نماید سلطان ذکر و ولایت دل او مستولی شود و هر چه یاد و محبت حق است جمله را از دل بیرون کند و سر را بمراتب افکند بر دل بنشانند فر و سر بر در دل نه پروه داری بنیشت تا هر چه نه یاد اوست در نگذارد و نیز در مرصاد العبادی آرد درین آیت قوله تعالی و اذ کرساک اذا نسیت یعنی بعد از نسیان ما سوای من مرا یاد کن تا بشرکت نبود آرام و لهای دوستان حق یاد اوست قوله تعالی الا یذکر الله نظمن القلوب شعر عاشقان را جز بیادت عیش خرم کی شود عارفان را جز نیاست سینه بی غم کی شود عا شق دیدار کعبه تا نکوبد باد و پیشه بر جمال چون زنگار کعبه محرم کی شود هر که در کوی طریقت آید پوشد گلیم بی ریاضت همچو ابراهیم ادهم کی شود در رست غم خوردن شادی نمودن ملکبست هر گدائی را چنین ملک مسلم کی شود که دگرا گر یا مری گناه عاصیان از کمال رحمت تو ذره کم کی شود چرک کاپیت از سلطان العار فین قدس سره سوال گردند که چه فرمائی در معنی این حدیث که رسول علیه السلام فرمود لا اله الا الله مفتاح الجنة گفت آری چنین است اما این کلید را چهار دندانه میاید زبان از دروغ و غیبت خالی دل از منکرات شهوات پاک شکم از حرام و شبهت خالی عمل از هوا و بدعت پاک و رخصت که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود که حق تعالی فرشته آفرید از آن وقت باز که آسمانها و زمینها را آفریده و امر کرده آن فرشته را که کلمه طیبه لا اله الا الله را آغاز کن و بگویی چون این کلمه را تمام کنی و بپایان رسانی قیامت قائم شود آن فرشته از آن وقت باز این کلمه را آغاز کرده و مدلا رومی کشد و هنوز در آن است چون کلمه را تمام کند قیامت قائم گردد و این حدیث در فردوس الاخبار است زسی قادر خداوندی و بزرگوار آفرید کاری که یک بنده آفرید که عمر دنیا از اول تا آخر یک نفس وی بیش نباشد پیدا است که نصیب تو از آن یک نفس چقدر باشد را با

دنیایچه بود که از بے پیش و کش	اونی زنی ماند و شادی و عیش	پیدا است تفاوت وجود و عدل	دل در بند کسے بجور و ستمش
-------------------------------	----------------------------	---------------------------	---------------------------

می آرد درین آیت قوله تعالی قل یوکان البحر صداد الکلمات ربی لقد البحر قبل ان تتقد کلمات ربی و لوجنا بمثلہ صددا یعنی بگو ای محمد که اگر دریای محیط سپاهی شود از برای نشستن کلمات پروردگار من و یک دریای دیگر همچون دریا که محیط مدوی گردانیم این دو دریا تمام شود و ثواب کلمات پروردگار من تمام نشده باشد عکرمه میگوید که مراد از این کلمات کلمه طیبه لا اله الا الله است در فردوس الاخباری آرد این حدیث و در تفاسیر از قتاده نیز فرمود است که گفت در معنی حم عسق که حا علم خداوند است و میم ملک وی و عین علم وی و سین سنائی وی و قاف قدرت وی و معنی آنست که خداوند قسم یاد میکند که بحکم من و ملک من و سنای من و قدرت من که عذاب بکنم بنده را که بگوید لا اله الا الله در کتب اصول می آید این مسئله که مسلمانان میخواست که کلمه توحید بر زبان رانند گفت لا اله و بجز و پیش از گفتن لا اله شرعا وی مسلمان مرده باشد زیرا که عزم وی گفتن تمام این کلمه بود که آن نفی الهه باطل و اثبات الهی بود اما اجل او را دریافت و فرصت تمام کردن کلمه توحید نیافت پس حکم کنیم که وی مسلمان مرده باشد زیرا که میت وی معتبر است در کتب حدیث می آید بروایت راویان معتقد از رسول علیه السلام که فرمود من کان اخر کلامه لا اله الا الله باشد در آید و همیشه یعنی هر کس که ختم عمر وی برین کلمه باشد جای وی بهشت باشد

امام هشتم علی موسی رضی اللہ تعالیٰ عنہ روایت میکند از پدر خود و از جد خود از علی بن ابی طالب از رسول علیہ السلام کہ فرمود حق تعالیٰ خطاب کرد یکی از انبیا کہ بندہ من کلمہ لا الہ الا اللہ حصار من ست ہر کس در آید در حصار من ایمن شود از عذاب من یعنی ہمچنانکہ کسی در حصار من در آید از تیر دشمن ایمن شود و همچنین ہر کس در حصار کلمہ لا الہ الا اللہ در آید و با خلاص بگوید این کلمہ از آتش دوزخ ایمن گردد الہی ختم عمر ما بر کلمہ لا الہ الا اللہ گردان و ہمہ را بہ بہشت عنبر سرشت برسان و رضا و تقویٰ خود روزی گردان

باب ویم در بیان نماز و درین باب شانزده فصل است

فصل اول در فرضیت پنج نماز و تفسیری لغت و شرعا و فضیلت معلوم است بر او ای روی

بدانکہ فرضیت نماز بکتاب و سنت و اجماع امت ثابت شدہ است اما کتاب قولہ تعالیٰ اقموا الصلوٰۃ و اما سنت قولہ علیہ السلام صلوٰۃ خمسکم و اما اجماع امت فقد اجتمع الامت من لدن عہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الی یومنا ہذا علی فرضیت الصلوٰۃ من غیر تکلیف منکر و لا دراد و اجماع الامت من اقوالی الخ لقول النبی صلی اللہ علیہ وسلم لا تجتمع امتی علی الضلالۃ یعنی اتفاق و اجماع علمای امت است از نزدیک زمان رسول علیہ السلام تا امروز کہ در ویم بر فرضیت پنج نماز از غیر انکار منکر و در ادوی و اجماع امت است از قوی ترین حجہ ہاست از برای آنکہ رسول علیہ السلام فرمود کہ علمای امت من برگم را ہی جمع نشوند یعنی بر ہر چہ اجماع ایشان بران باشد حق و صدق ہمان باشد اما تفسیر و بدانکہ صلوٰۃ اکم است مرد عارا و در بعضی تفاسیر می آرد کہ چون صلوٰۃ را باللہ تعالیٰ اضافت کند چہار وجہ را محتمل است یعنی صلوٰۃ از خداوند تعالیٰ بر چہار وجہ است توفیق بر طاعت و عصمت از معصیت و مغفرت از ذنوب یعنی آمرزش از گناہان و زیادتی درجات یعنی رحمت علام الغیوب و چون اضافت بلا لکنی استغفار و دعا و نصرت مراد باشد و چون اضافت بمؤمنان کنی ثنا و محبت باشد اما در شریعت عبارت از ارکان معلومہ و افعال مخصوصہ است اما فضل و ثواب وی قال النبی علیہ السلام افضل الاعمال بعد الایمان باللہ الصلوٰۃ یعنی فاضلترین عملها بعد از ایمان آوردن بخداوند نماز است و اول چیزی کہ خداوند تعالیٰ بر مسلمانان از وین ایشان فریضہ کرد نماز بود و اول چیزی کہ در قیامت حساب کنند نماز خواهد بود ہر کس از عہدہ پنج نماز بیرون آید از ہمہ محتہا برست و ہمہ دولہتہا رسید قولہ تعالیٰ قد افلح المؤمنون الذین ہم فی صلوٰۃ تمام خاشعون یعنی فلاح و نجات یافتند مؤمنان یعنی فیروز و سرستگاری یافتند یعنی برستند از دوزخ و رسیدند بہ بہشت مؤمنانی کہ در نماز خود خاشع بودند عبادۃ بن اہمامت رضی اللہ عنہ روایت میکند از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ کسی کہ پنج نماز کہ حق تعالیٰ فرض گردانید بر بندگان ہر کس نیکو کند وضوی آن پنج نماز را در وقت بگذارد آنرا در کوع و سجود آنرا تمام گرداند و خشوع در وی نگاہدار باشند آن بندہ را عہد نزدیک پروردگار یعنی این کہ یا مرز و او را ہر کس پای ندارد و پنج نماز را بنامند آن بندہ را تبریک خداوند عہدی اگر خواهد او را بیا مرزد و اگر خواهد عذاب کند او را و این حدیث در مصابیح است و در زنجبیل حمیدی می آید بروایت ابن عباس و ابو ہریرہ رضی اللہ عنہم کہ گفتند رسول علیہ السلام خطبہ کرد از برای ما و در خطبہ خود چنین فرمود کہ ہر کس نگاہدار پنج نماز را از شما



و پای دار و هر جا که باشد بگذرد بر صراط روز قیامت همچون برق چنده باول گروه از سابقان و روز قیامت روی وی همچون ماه شب چهارده باشد و در هر شب با نروزی که بگذارد پنج نماز او مستنوده باشد او را مزون بر آتشید باشد حکایت در زاد المقومین می آرد که معنی از اصمعی سوال کرد که در دین شما از عبادتها کدام فاضلتر است اصمعی گفت در دین ما فاضلترین همه عبادتها نماز است گفت چرا گفت از برای آنکه عبادت فرشتگان بهت آسمان در وسیت از قیام و رکوع و سجود و تسبیح و با اینها قرآن در وی زیادت منع گفت در نماز پنج رکن بر رکن ترجیح دارد گفت سجده بر همه ارکان ترجیح دارد که کمال خشوع و خضوع در وسیت و بنده در هیچ حال بر حمت خداوند چنان نزدیک نشود که در حال سجده گفت از سجده هیچ چیز بالاتر است گفت هست یک چیز است که از همه بالاتر است گفت آن کدام است گفت منت پروردگار بر خود دیدن که بی سابقه خدمتی در ازل مراتج ایمان بر سر نهاد و سزاوار سجده خود گردانید و بی سابقه بد خدمتی زنا ترسانی بر میان تو بست و سزاوار سجده آتش گردانید منع را این سخن در دل تاثیر کرد بر آورد گفت راست گفتی اسلام عرضه کن که در کشادند کلمه نگفت و مسلمان شد پس بدانکه نماز در دنیا و آخرت سبب نجات است و بحکم کلام حق مکفر سیئات است قوله تعالی واقم الصلوة طرفی النهار و در لفافه من اللیل ان الحسنات ین هیئ البسیات ذلک ذکرى للذاکرین یعنی سپای دار نماز را از دو طرف روز یعنی نماز با دعا و نماز پیشین و نماز دیگر و زلفا من اللیل و در بعضی از ساعات شب یعنی نماز شام و نماز خفتن در مستحاض و لسان السریل میگوید که السلفه پاره از شب بدرستی که حسنت یعنی پنج نماز برود و محو کند بدیها را یعنی صغایر از ذلک ذکرى للذاکرین آنچه یاد کردیم نپسندید مرنید گیرندگان را و از آیات که در قرآن ناطق است بضرورت پنج نماز یک آیت این بود و در تفاسیر می آرد که این آیت در شان مقبل نماز فرود آمد و گفته اند در شان عمرو بن غزیه آمد که زن غازی بدو کان و می آمد بخراخریدن چشم و س که بر جمال آن زن افتاد بروی فتنه شد خواست که مراد خود از وی حاصل کند گفت این خرمالایق تو نیست با من بجانم آئی که آنجا خرمای نیبودارم و پرا بسرای خود برد و از سر او در خانه شدند آنگاه قضای کرد زن و پرا اجابت نکرد و مرد بسیار کوشید فایده نکرد زن گفت بیسما صنعت خنت صاحبك الغازی و عصیت بربك و لم تنل مرادك یعنی بدکاری که تو کردی که خیانت کردی یا خود غازی را و عاصی شدی در پروردگار خود بوی خود ز سیدی مرد و از آن فعل پشیمان شد بادل پر حسرت و ندامت نزد رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله چه میگوئی در حق کسی که قصد حرامی کرد و همه فعلها سئو بد کرد و مگر زنا که نکرد رسول علیه السلام خاموش بود در ساعت این آیت نازل شد در تفسیر جوز جانی می آرد که رسول علیه السلام خاموش بود از جواب و گفت لا ادری ما اقول لك وقت نماز دیگر بود رسول علیه السلام و یاران نماز بجاعت بگذاردند چون از نماز فارغ شدند این آیت نازل شد رسول علیه السلام فرمود کجاست آن کس که گفت مرا آنچه گفت آن مرد برخاست و گفت ها انابا رسول الله اینک منم یا رسول الله رسول علیه السلام فرمود برو بدرستی و راستی که بیامرزید خداوند تعالی نرا باین نماز که با ما بگذاردی در صحیح مصابیح می آید بروایت ابو هریره رضی الله عنه که آن مرد گفت یا رسول الله این خاصه مراست رسول علیه السلام فرمود لك و لجمع امتی کلهم یعنی ترا و همه است مراست هم در صحیح مصابیح می آید این حدیث قال النبی علیه السلام الصلوة الخمس و الجمعة الى الجمعة و رمضان الى رمضان مکفرات ما بینهن اذا اجتنب الكبائر یعنی پنج نماز و

جمعه تا جمعہ و ماہ رمضان تا ماہ رمضان مکفر و محکومندہ اند بدیہا را چون اجتناب نمایند از کیا پر در تفسیر و سیط می آید این حدیث بروایت امیر المؤمنین علی کرم اللہ وجہہ از ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ کہ رسول علیہ السلام فرمود کہ بیچ مسلمان نباشد کہ گناہی کند پس ازان وضو سازد و دو رکعت نماز بگذارد و از خداوند تعالی آفرش خواهد از برای آن گناہ الا آنکہ آمرزیدہ شود آن گناہ وی رسول علیہ السلام این دو آیت بر خواند قولہ تعالیٰ ثم یستخفرا اللہ یجد اللہ عفورا رجیما و قولہ تعالیٰ والذین اذا فعلوا فاحشۃ او ظلموا انفسهم الا یہ الہی ما یجاریگان را توفیق طاعت ارزانی دار و صفایر و کسب پرمار اور گذار رہ

## فصل دوم در شرایط وجوب نماز

بدانکہ شرایط نماز بر دو نوع است یکی شرط وجوب نماز و یکی شرط ادائی نماز در رسالہ مقدمہ می آرد کہ شرایط نماز است نہ از برای وجوب نماز و شش از برای ادائی نماز اما شرایط وجوب نماز عقل است و بلوغ و اسلام کہ بر بنی عقل و نارسیدہ نماز نیست تا اگر یکی از ایشان بی حذر ترک نماز کند بروی قضا و تغذیر واجب نیاید و اگر ہم بگذارد تطوعی بود کہ بجای آورده بود اما تفسیر عقل بدانکہ عقل نورست کہ در دل انسان انداختہ میشود کہ آدمی بسبب آن مستعد ادراک اشیا میگردد و بسبب او ما خورد و ما جور خواهد بود و بسبب او ما مور و منہی با مور و نوہی می شود و بسبب او تمیز میان حق و باطل میتواند کرد و بدرامی تواند دانست فی الجملہ او متفاوت می بود بتفاوت طبیعت اما آن مقدار کہ فرض گردانیدہ شود بدان اسلام و اعمال آنست کہ بدانند و در یاد منافع و مضار را و بدانند کہ اسلام چیز نیک و بد است و در متابعت او نفع است در دنیا و آخرت در کتاب الاحکام گفته است کہ آن مقدار خورد و دانستن باید از و نیک نیک تر و از و بد بدتر را جدا ساخت و بقول بعضی آن مقدار خورد باید کہ از ثناید دلیل تواند ساخت بر غائب و بہ ناء خند در کافے آورده است کہ عاقل آنست کہ مستقیم بود قول و فعل او آنچه غیر مستقیم بود نادر بود از وی و معنویہ آنکہ مخلوط بود کلام و فعل وی گاہ یکبار غالب مستقیم بود و گاہ یکبار غالب غیر مستقیم بود در کتاب خوان الصفا می آرد کہ دكب الله تعالى العقل في الملائكة لا شهوة و دكب للشهوة في البهائم بلا عقل و دكب العقل والشهوة في الانسان فمن غلب عقله شهوة فهو خير من الملائكة ومن غلب شهوته عقله فهو شر من البهائم یعنی ترکیب کرد خداوند تعالی عقل را در ملائکہ بی شهوت یعنی ملائکہ را عقل داد اما شهوت نداد و بہائم را شهوت داد اما عقل نداد و آدمی را عقل و شهوت هر دو داد پس کس کہ غلبہ کند عقل وی بر شهوت وی او از ملائکہ بہتر باشد و ہر کس شهوت وی غلبہ کند بر عقل وی او از بہائم بدتر باشد در خلاصۃ الحقایق می آید کہ العقل ماخوذ من عقال لبعیر یعنی عقل را از عقال بعیر گرفته اند و عقال را از نوبند شتر را گویند یعنی بچنانکہ عقال شتر را از رفتن باز میدار و عقل آدمی را از کارهای بد باز میدارد سفیان بن عیینہ رح مے گوید عاقل آن نسبت کہ کہ نیک و بد بشناسد بلکہ عاقل آنست کہ چون نیک را بیند بگیرد و آن را چون بد را بہ بیند بگذارد و آن را در نوادر مولانا نجم الدین کاشی قزوینی می آرد در توفیق میان احادیث ثلثہ وہی قولہ علیہ السلام اول ما خلق الله تعالى العقل و اول ما خلق الله القلم و اول ما خلق الله نوری و جہ توفیق آنست کہ مبدع اول در وی صفت است از جہت آنکہ دانست نفس خود و مبدع خود را و عقل نام بہاوند و از جہت آنکہ صادر شد از وی نفس متفکرتہ بعلم او را قلم نام بہاوند و از جہت آنکہ فایض نور

نبوت شد اورا نور نام نهاد پس یک شئی واحد بود که اورا سه اعتبار بود نسبت به اعتبار اورا نامی نهادند در کتاب مولود نسبی می آرد که وهب بن منبه قسم یاد کرد و گفت سوگند بدان خدائی که محمد را بر استی بخلق فرستاد که در هفتاد کتاب خداوند که بانیا فرستاده است خوانده ام که عقل اولین و آخرین و حنب عقل حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم همچون یک دانه ریگ است در جنب همه ریگهای عالم شاه مردان امیر المؤمنین علی رضی الله عنه میگوید عقل درختی است که بیخ وی تقوی و شاخ وی جفا و میوه وی ولع است پس تقوی که اصل این شجره است بنده را بسبب خصلت میخواند بقیقه دروین و بزهد در دنیا و با نقطاع از غیر بسوی الله تعالی و جفا که فرع این شجره است بسبب خصلت میخواند بصدق زبان و مسارعت بسوی خیرات و ترک شبهات اما جعفر صادق رضی الله عنه میگوید که عقل آلتی است که عطا داده اند ما را از برای اقامت عبودیت نه از برای اوراک ربوبیت هر کس که استعمال کند عقل را در دراک ربوبیت فوت شود از وی عبودیت و درک نکند ربوبیت را فرود بخد اگر کسی تواند بود بپنی خدا از خدای برخوردار بود و فریاد شیخ ابوسعید قدس سره می آرد که حق تعالی عقل را بیا فرید آنگاه او را در مقام سمیت بداشت پس خطاب کرد که من انا عقل مخیر شد دیده عقل را بنور وحدانیت بنیاد گردانید پس خطاب کرد که من انا کیتم من عقل گفت انت الله لا اله الا انت پس نبود عقل را طریق معرفت الاله به دویم شیخ ابوسعید قدس سره فرمود که بعقل اسرار ربوبیت نتوان یافت که وی محدث است و خداوند قدیم و محدث را بقدم راه نیست شیخ ابوالحسن خرقانی رحمه الله علیه میگوید که علمای است منفق اند که خدا را بعقل نتوان شناخت و ابوالحسن بعقل نگرست اورا نایبنا دید تا خداوند اورا بنیانی نهد نه بنید و نداند و ما بسیار کس از غرور عقل باز آوریم و قدم فی العقاید رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود ما بود در راضی الله عنه که اجتناب نمائی از حرام کردد های خداوند و ادا کن فریضهای او را تا عاقل باشی این بود تفسیر عقل و احکام وی پس میگویم که شرط و وجوب نماز سه آمد نظر بر روایتی که در رساله مقدمه گفته است و اگر چه در روایات دیگر زاید برین یاد کرده چنانکه در فرائض الاسلام می آرد که شرط و وجوب نماز چهار است عقل و بلوغ و اسلام طهارت از حیض و نفاس و در ریاض الصامین و در بعضی از کتب فقه نیز می آید که سمع نیز از شرایط و وجوب اعمال است تا اگر کسی در زمین زاده که خبر اسلام بوی نرسید چون شایق حیل و مثل آن وهم بران حال از دنیا بر رفت یعنی بعد از بلوغ چون این مقدار دانسته باشد که او را کسی پیدا گردانیده و او بخود موجود شده و عالم را صانع هست شرع حکم کند باین که با و بایمان رفته و تبرک نماز و سایر عبادات مفروضات ما خود و معذب نخواهد بود نه بینی که کز ما در زاد و مکلف تبکالیف شرعی نیست پس شرایط و وجوب نماز پنج باشد و اگر حدوث عالم را شرط داریم شرایط و وجوب نماز شش شود و الله اعلم اما احکام بلوغ و علامت آن بدانکه ابتدای بلوغ پسران از دوازده سالگی است یکی آنکه خواب بنید و آب بآن چنانکه مردان بینند دویم احبال یعنی باردار گردانیدن چنانکه اورا زن و آن زن را از وی فرزند در رحم پیدا آید سیم پانزده سالگی یعنی از دوازده سالگی تا پانزده سالگی اگر هیچ یک ازین دو علامت ندید چون پانزده ساله شود شریعت حکم کند بلوغ وی و فتوی برین قول است و اگر چه هفده و نوزده نیز گفته اند و این بلوغ بحکم است اما ابتدای بلوغ دختران از نه سالگی میتواند بود و علامت بلوغ ایشان یکی از چهار چیزی تواند بود چنانکه در هدایه و عامه کتب فقه میگوید تا اگر دختره ساله سه شبانه روز خون بنید آن حیض بود و حکم کند بلوغ وی یا اگر خواب بنید و آب بآن یا از شوهر او را فرزندی در رحم پیدا شود حکم شود بلوغ وی و اگر هیچ یک ازین علامات نماند ظاهر نشد تا پانزده سالگی چون پانزده ساله شود

شریعت حکم کند که وی بانه شداهل تحقیق میگویند بلوغ نوجوان بلوغ الرجال و بلوغ الصبیان بلوغ الرجال بخروج المنی و بلوغ الصبیان بخروج المنی عنهم یعنی بلوغ و نوج میباشند بلوغ مردان و بلوغ کودکان بلوغ مردان به بیرون آمدن ایشان است از آرزو و دایفس و بلوغ کودکان به بیرون آمدن منی است از ایشان حکایت یکی از محول یه هرات حکایت میکرد که روز جمعه از ایام عید مسجد جامع هرات میرفتم جمع کودکان دیدم جوز میبختند و پیری با ایشان نشسته بود و میان ایشان آن بی درد حکم بطاق و جفت میکرد ازین چیزی ر بود و یک شام میداد و دومی شنود دیدم که از حضور جمعه غافل بود و سنای کار او بر باطل بود لحظه در وی نگریتم او می خندید من میگفتم آخر الامر او را امر معروف کردم نشنود و نهی منکر کردم التفات نمود از آنجا در گذشتم بجای مع درآمد و بنشستم و با خود گفتم ای فلان مدتی پیر نابالغ شنوده بودی اینک بین اگر ندیده بودی الهی ما را از باز بچ رفت

و هو اخلاص ده و در دین احلاص ده

## فصل دوازدهم در ثواب نماز پشامی درندگان و وعید کاهل نماز

در صحیحین می آید بروایت جابر رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و سلم که فرمود اذیتهم لوان نملها بباب حد کویختل فیه کل یوم خمس اهل بیقی من درنه شیء قالوا الا فذالك مثل صلوة الخمس یح الله هن الخطایا یعنی چه می بینید و چه گوئید یعنی خبر کنید مرا که اگر بر در خانه یکی از شما جوی آب روان باشد و آن کس در هر روز پنج نوبت در آن جوی غسل میکند از شیخ و درن میسج برتن وی چیزی باقی ماند گفتند فی یا رسول الله رسول علیه السلام فرمود که مثل پنج نماز است که محو گرداند خداوند تعالی بدان پنج نماز خطایا را یعنی کسیکه بر قامت پنج نماز مداومت نماید از صنایر بر روی چیزی باقی نماند یعنی حق تعالی همه را عفو کند و پیامر زو و قال النبی علیه السلام الصلوة عماد الدین فمن اقامها فقد اقام الدین و من ترکها فقد هدم الدین یعنی نماز ستون دین است پس هر کس بر پای دارد نماز را بدرستی که بر پای می اشته باشد دین را و هر کس ترک کند نماز را بدرستی که ویران کرده باشد دین را و در تفسیر معنی می آرد از ابو بکر صدیق رضی الله عنه که گفت پنج وقت نمازی در نیاید الا آنکه ملائکه نمانند که ای نبی آدم بر خیزید بسوی آنتشی که از برای لفسهای شما فروخته اند پس بنشانید آنرا بنماز خود و در ترجمه عقائد امام ناصر الدین سید ابوالقاسم سمرقندی روح می آرد این حدیث با قال النبی علیه السلام من تمسک بسنتی عند فساد امتی قل له اجر مائة شهید یعنی هر کس چنگ در سنت من زند در فساد امت من یعنی بر سنت و جماعت باشد و پنج نماز را بجاعت نگاهدارد در هر شبانه روزی مزد شهید در دیوان عمل وی نویسد و در حدیث دیگر فرمود که پنج نماز

خداوند تعالی بر بندگان فرض گردانیده هر کس نیکو کند وضوی آزاد تمام کند رکوع و سجود آزاد و خشوع در وی نگاه دارد و هر جا باشد نماز را بگذارد فردای قیامت روی وی مانند ماه شب چهارده تابد و بگذرد از صراط همچون برق چنده با اول زمره از سابقان و در حدیث دیگر فرمود که فرق میان بنده و کفر نیک نماز است یعنی فرق میان مؤمن و کافر بنماز است که مؤمن گذارد و کافر نگذارد و اما منافقان آنانند که گاه گذارند و گاه نگذارند چه کن تا از میقیمان نماز باشی نه از مصلیان ظاهری که ویل و او نیست در جهنم که جای باش ایشان است و آن کسانی اند که از نماز بطاهر وی قناعت کرده اند و عم و پروای آن ندارند که ارکان و فرایض نماز بدانند و بکسان خود بیاموزند و ای برایشان و هر راوی برایشان قوله تعالی قویل للمصلین الذین هم عرض لولئهم ساهون یعنی ویل و وائی و سختی عذاب در که جهنم مر نماز گذارانی را که از نماز خود سهو کنند گانند در مدارک و وسیط می آرود که مراد سهو ترک است یعنی آن کسانی که گاه گذارند و گاه نگذارند و این از عادت منافقان است که منافق چون تنها بود نماز نگذارد و چون در میان مردمان بود نماز گذارد و فرود میرود و بر می آید و افعال نماز گذاران بجای می آرد و حال آنکه دل وی از فرضیت نماز غافل است و بر مردمان می نماید تا گویند او نماز میگذارد و آن از ترس ملامت مردم و بیم ذره باشد نه از برای خداوند بزرگ نماز از عذاب ترسد و باور جن آن امید رحمت ندارد و این محض نفاق است شجر نماز ریائی بسبانی نیز زد چه نانی که آن استخوانی نیز زد آنکه گاه نیک نماز میکند بی عذر شرعی این و عبید در حق و سیت اما آنکه در تنها بروی بگذرد که پیشانی وی بسجده بزین نرسد دانی که حال وی چگونه خواهد بود این فقیر تطیع کتب محدثان معتدکرو زیادت از سبت راوی از کبار صحابه رضوان الله علیهم اجمعین یا تم در احادیث مستفرده که هر یک روایت میکنند از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود هر کس یک نماز را بی عذر شرعی بزرگ کند یعنی نگذارد تا وقت وی بیرون رود و کافر شود اما اسامی رواة احادیث مذکوره از صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و اسامی کتب حدیث را نیز اینجا یاد کنیم از جهت اعتماد را اما مقدم امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه و امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه و ابن عمر و ابن عباس و ابو هریره و معاذ جبل و عبد الرحمن عوف و بریده و ابو درود و ابو امامه و عبد الله بن عمر و سعید بن ابی وقاص و ثوبان و ابن مسعود و ابن ابی شیبه و عباده بن الصامت و جابر بن عبد الله و ام ایمن و امیمه مولات رسول الله صلی الله علیه و سلم و غیر ایشان رضوان الله تعالی علیهم اجمعین اما اسامی کتب محدثان معتد چون مسند امام احمد و سنن ابو داود و بحسانی و ابوعیسی نزدی و ابو عبد الرحمن نسائی و ابن ماجه و ابن حبان و حاکم ابو عبد الله نیشاپوری و تاریخ بخاری و صحیح مسلم و کتاب ابو بکر بن شیبه و کتاب ترغیب و ترهیب حافظ عبد العظیم منذری قدسی و کتاب ابو نعیم اصفهانی و کتاب حافظ جلیل ابو بکر بیهقی و اوسط طبرانی و کتاب بزار و ریاض المصلین پس واجب نمود یاد کردن آن احادیث را که درین معنی وارد است بروایت رواة مذکورون از کتب مذکوره تا موجب فائده تام و سبب توبه عام گردد در تاریخ بخاری و در کتاب لایمان ابو بکر بن شیبه و حدیث می آید بروایت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه از رسول علیه السلام که فرمود من لم یصل فهو کافر و قال علیه السلام من ترک الصلوة فقد کفر در کتاب ابو نعیم اصفهانی می آید بروایت ابن عباس و معاذ جبل و عمر بن خطاب و امیمه رضی الله عنهم که رسول علیه السلام فرمود من ترک الصلوة منتحلاً احبط الله عمله و برئت منه ذمته الله تعالی حتی تراجع عن وجهه عز وجل در مسند امام احمد و سنن ابو داود و صحیح ابوعیسی و صحیح ابو عبد الرحمن نسائی و صحیح ابن حبان و کتاب حاکم ابو عبد الله

نیشاپوری

بنی شاپوری و کتاب ترغیب و ترهیب حافظ عبد العظیم منذری مصری می آید بروایت بریده که گفت نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم شنودم که میفرمود العهد بیننا و بینهم الصلوة فمن ترکها فقد کفر در او سطرطبرانی می آید بروایت شاه مفسر ان عبد الله بن عباس رضی الله عنهما از رسول الله صلی الله علیه و سلم که فرمود من ترک الصلوة لقی الله وهو علیه غضبان در کتاب بزار و ترغیب حافظ عبد العظیم منذری مصری می آید بروایت ابو هریره از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود لا سلام لمن لا صلوة له ولا صلوة لمن لا وضوء له در کتاب حافظ جلیل ابو بکر بیهقی و در صحیح ابن ماجه می آید بروایت ابو درود از رسول علیه السلام که گفت وصیت کردم از خلیل من یعنی حضرت نبی صلی الله علیه و سلم و لا یتروک صلوة مکتوبة متعمدا فمن ترکها متعمدا فقد هتکت الذممة در کتاب ترغیب حافظ عبد العظیم منذری قدسی می آید بروایت ابوانامه و عبد الله بن عمر و سعید بن ابی وقاص ابن مسعود و ام ایمن و ابو درود و ابان شیبه از رسول علیه السلام که فرمود من ترک الصلوة فقد کفر در ریاض المصلین در کتاب ترغیب و ترهیب آید که عبد الله بن شیفیق عقیلی گفت بودند اصحاب محمد صلی الله علیه و سلم که نمیدیدند چیزی را از اعمال که ترک آن کفر باشد غیر از نماز در کتاب ترغیب و ترهیب آید بروایت محمد بن نصیر مروزی که گفت شنودم از اسحق که میگفت صحیح عن رسول الله صلی الله علیه و سلم ان تارک الصلوة کافر در مسند امام احمد و صحیح مسلم و صحیح ترمذی می آید بروایت ثوبان و بریده و عبادة بن الصامت و جابر بن عبد الله از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود بین الرجل و بین الکفر ترک الصلوة و این لفظ روایت مسند امام احمد است و لفظ روایت صحیح مسلم اینست که بین الرجل و بین الشرك و الکفر ترک الصلوة و لفظ روایت صحیح ترمذی چنان است که بین الکفر و الايمان ترک الصلوة در ترغیب حافظ عبد العظیم می آید که جماعت انبوه از صحابه و از کسانی که بعد از ایشان بوده اند متفق اند بر تکفیر کسی که یک وقت نماز ترک کند بعد تا تمام وقت آن نماز بیرون رود و چون عمر بن الخطاب و عبد الله بن مسعود و عبد الله بن عباس و معاذ جبل و جابر بن عبد الله و ابو درود و غیر نام رضوان الله علیهم جمعین در کتاب ترغیب حافظ عبد العظیم در ریاض المصلین می آید از محمد بن عوف که گفت چنین آمده است از امیر المومنین عمر بن الخطاب و معاذ جبل و عبد الرحمن عوف و ابو هریره و غیر ایشان از صحابه رضوان الله علیهم جمعین که هر کس ترک کند یک نماز را عمدتا وقت وی بیرون رود پس او کافر و مرتد بود و ندانستیم از صحابه پس درین قول مخالفت ایشان کرده باشد مضمون این پانزده حدیث و آثار آنست که هر کس یک نماز ترک کند تا وقت وی بگذرد کافر شود و مرد آن باشد و الله اعلم که چون اذان بی غم شود یا خود بشنود می آید آنکه ترک نماز کرده باشد در دم آخر کافر میرود و نغوذ بالله منها و الله اعلم بمراد رسول صلی الله علیه و سلم این خود اجماع اصحاب حدیث بود اما از ائمه فقه نیز جمعی کثیر متفق اند بر تکفیر تارک یک نماز عمدتا چون امام احمد حنبل و اسحق راهویه و عبد الله بن مبارک و ابراهیم نخعی و حاکم بن عیینه و ایوب سجستانی و داؤد طیالسی و ابو بکر ابی شیبه و زهریر بن حرب و غیر ایشان پس ای برادر بوفای مسلمانان بر تو که بر اقامت پنج نماز مداومت نمائی و در ادای صلوة کاهلی نمائی که کار صعب و دشوار است چه کنی اگر در قیامت اجتهاد این بزرگان و امامان حق بیرون آید و حق تعالی حکم بقتوی ایشان کند و تفسیر معنی می آید که در زمان پیشین ابلیس را میدیدند مردی از وی پرسید که یا باقره چگونه تا مانند تو باشم گفت هرگز هیچکس از من این نه طلبید تو چگونه میطلبی گفت من دوست میدارم که همچون تو باشم ابلیس گفت اگر میخواهی که چون من

باشی خوار و سهل انگار نماز را و پاک مدار از سوگند چه دروغ باشد چه رست آن مرد گفت عهد کردم با خداوند که ترک کنم نماز را و هرگز سوگند نخورم بلبس گفت بچکس را از خود حیل گزیند دیدم الا ترا که از من حیل گزیر بودی مذہب امام احمد حنبل رح آنست که تارک یک نماز را که نماز ترک کرده باشد بکشند و بکفر کشند زیرا که او کافرست و او را نشنوید و کفن نکنند و بروی نماز نکنند و در گورستان مسلمانان نینهند و سرگوروی بر نیارند بلکه رس در پای او بندند و چون مرد را اورا بکشند و در صحرای گوری بکنند و او را در آنجا افکنند و خاک بر سر وی کنند و علامت قبر پدید نکنند تا کسی از برای وی تکبیر نگوید و مذہب امام شافعی رح آنست که ہر کس یک نماز را بی عذر شرعی ترک کند او را بکشند اما بحد کشند بکفر کہ جرم وی جز بستمشیر پاک نمی شود و لیکن حکم وی چون مسلمانان دیگر باشد و این روایت در منظوم است در باب شافعی رح و تارک الصلوٰۃ عمدا یقتل اما امام عظیم و یکی از اصحاب شافعی رحمہما اللہ بر آنند کہ تارک نماز را جس کنند و او را ادب میکنند تا تن وی خوکند بر نماز گذاردن آن گاہ او را از زندان بیرون آرند و در زاد المقومین جاری کہ علماء سلف نبشہ اند کہ ہر کس پنج چیز باز گیرد پنج چیز از وی باز گیرند ہر کس زکوٰۃ مال باز گیرد و حفظ مال از وی باز گیرند و ہر کس عشر باز گیرد برکت از دخل وی باز گیرند و ہر کس صدقہ باز گیرد و تندرستی از وی باز گیرند و ہر کس دعا باز گیرد حاجت از وی باز گیرند و ہر کس حرص خود از نماز باز گیرد دوم آخر کلمہ شہادت از وی باز گیرند بخود باللہ من ذالک ای درویش خوف خانت در پیش داری و بیشتر خطر زوال ایمان در دم آخر میباشد پس ترک نماز سبب زوال ایمان میگردد و سپای داشتن نماز سبب استنارت قلب و ویلت سعادت و جہانی میشود قال لنبی علیہ السلام الصلوٰۃ نور یعنی نماز نورست مرصہ خود را یعنی نماز در دنیا سبب و شنی دل میگردد و در آخرت نوری بر صراط تو چہ دانی کہ دوستان حق را از نماز چہ کار ہا بر آید و چہ حاجت ہا روا شدہ حکایت نقل است کہ در وقت عبد اللہ طاہر کہ امیر خراسان بود و تخت گاہ در میشاپور داشت مرد آہنگراز شہر بہرات بہ میشاپور رفت و یک چند آنجا کار کرد و غریمت کرد کہ بہرات باز آید سیومی اہل و عیال خود و در آن وقت عبد اللہ طاہر سر ہنگرافرمودہ بود تا را بہ ہارا از زندان امین دارند از قضا سر ہنگان دزد گرفتہ بودند و امیر را خبر کردہ ناگاہ یکی از زندان از ایشان بگریخت ایشان تبر رسیدند مرد آہنگر شکیبہ کردہ بود او را بگرفتند و با دزدان پیش امیر آوردند بفرمودہ ایشان از زندان بردند و تفحص نکردند و خواجہ آہنگر دانست کہ کار از کجا کشاید و مقصود از کجا بر آید طہارت ساخت و در گوشہ زندان نماز مشغول شد و ہر دو گانہ کہ بگذاردی سر بسجده نہادی و ستر حق فرستادی و مناجات دل سوز آغاز کردی و گفتی خداوند انو میدانے کہ من ازین کار بیگناہم چون شب درآمد عبد اللہ طاہر بخواب دید کہ چہار شخص بصلابت آمدند و چہار گوشہ تخت وی گرفتند کہ گویا کتار کنند از خواب درآمد کلمہ لا حول بر زبان راند و وضو ساخت و دو گانہ بگذار دزدی در گاہی کہ شاہ و گدای ہر کراہمی پیش آید روی بدین در گاہ آرد و نیاز خود عرضہ کنند باز در خواب شد ہمان خواب دیدیم چنین تا کرت چہار ہمان چہارتن را میدید کہ چہار گوشہ تخت وی میگرفتند تا گویا کتار کنند تبر سپید است کہ آہ مظلوم دردی رسیدہ است چنانکہ گفتہ اند مثنوی

تکند صد ہزار تیر و تبر	آنچہ یک پیرہ زن کند سحر	ای بسا نیزہ عدو شکنان	رینہ گشت از دعای پیر زنان
------------------------	-------------------------	-----------------------	---------------------------

ہم در شب زندانیان را بخواند و گھنت بیخ مظلوم در زندان میدانی کہ محبوس مانده باشد زندانیان گفت ای امیر ندانم کہ مظلوم کست اما مردی می بینم کہ در زندان پیوستہ نماز میکند اردو مناجات و سوز میکند بفرمودہ او را حاضر آوردند از حال و سے

۱۰۴

نقص کرده است که وی بیگناه بوده است عذر خواست و گفت با من سه کار کین اول آنکه مرا اجل کن دویم آنکه هزار درم حلال از من قبول کن سیم آنکه هر گاه که ترا همی پیش آید پیش من آئی تا کفایت کنم مرد آهنگر گفت آنچه گفتی مرا اجل کن کردم و آنچه گفتی هزار درم قبول کن کردم اما آنچه گفتی چون ترا همی پیش آید بدرگاه من آئی این نتوانم کرد و گفت چرا گفت از برای آنکه خداوندی که از برای چون من گدای سخت چون نو باد شاهی رادشبی چهار بار نگو نسا کند درگاه او را گذشتن و حاجت خود بغیر بردن شرط بندی نباشد مرا از نماز گذاردن کدام کار در بند شد تا پناه بغیر برم عزیز من در رحمت کشاده است و خوان کرم نهاده که طلبید که ندانند که آمد که قبول نکرده خوری تو از دون همی تست والا شش بر آستان عبادت که سر نهادش بی که لطف دوست بر پیش هزار نکرده رابعه رحمة الله علیها از شخصی شنید که گفت خدا یا در رحمت خود بر من بکشای رابعه گفت ای مسکین در رحمت حق بسته بود تا این مان بکشاید مشومی

بیدلی میگفت در وقت دعا ای کریم آخر درمی بر من کشا رابعه آنجا مگر بنشسته بود گفت ای غافل که این در بسته بود

الهی قاضی الحاجات تویی حاجات دینی و دنیای ما را بر آورده خیر گردان و از محنت جی دنیا و آخرت نجات کار

### فصل سیزدهم در فضیلت از جماعت و وعید ترک جماعت کردن

در صلوة مسعودی می آرد که نماز جماعت فضیلت دارد بر همه عباد و نهاد شرح منظومه می آرد که اگر کافی بصف جماعت در آید و نماز جماعت گذارد و شریعت حکم کند با سلام وی عبد الله بن مسعود رضی الله عنهما روایت کند از رسول خدا صلی الله علیه و سلم که فرمود هیچ مرد مسلمان طهارت نیکو سازد و نرود بسوی مسجد از مساجد برای نماز تا بگذارد در آن مسجد نماز جماعت مگر آنکه نبوی خداوند تعالی از برای آن بنده بهر قدمی یک نیکی و محو کند از نامه وی یک بدی و بر آرد از برای وی یک درجه در بهشت تا بودیم ما که قدمهای خود را نزدیک می نهادیم در راه مسجد صحیح بخاری می آید بروایت ابو سعید از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود صلوة الجماعة افضل من صاوة الفرد خمس و عشرين درجة هذ روایت ابی سعید هذی روایة ابن عمر رضی الله عنهما بسبع و عشرين درجة یعنی نماز جماعت بست و بیج درجه فضیلت دارد بر نماز که تنها گذارند و این روایت ابی سعید خدری است اما بروایت ابن عمر رضی الله عنهما بست و هفت درجه است و این هر دو روایت در صحیح بخاری است وجه توفیق میان این دو روایت آنست که اول حکم بست و بیج درجه بوده است و آخر بست و هفت درجه رسیده است کذا سمعت فی الدرس و در حدیث دیگر فرمود تکبیرة الاولى خیر من الدنيا و ما فیها یعنی در یافتن تکبیر اول با امام بهتر است از دنیا و آنچه در دنیا است یعنی از حبس دنیا در مصابیح می آرد بروایت امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه که فرمود من صلی الحشاء فی جماعة کان کقیام نصف لیلته و من صلی الحشاء و الفجر فی جماعة کان کقیام لیلته یعنی هر کس نماز خفتن جماعت بگذارد همچنان باشد از روی ثواب که نیمه از شب نماز گذارده باشد و هر کس نماز خفتن و نماز باید او هر دو جماعت بگذارد از روی ثواب همچنان باشد که تمام شب نماز گذارده و بیج نختن در کتب حدیث می آید که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود که ابلیس در دو وقت دیوان و متابعان خود را جمع کند و گوید که بکشید و مدد گاری کنید یکی در وقت نماز که بنده مؤمن روی مسجد آرد از برای نماز جماعت شیطان ذرئیه خود را جمع کند و گوید ای فرزندان و متابعان من جهاد کنید



تا اورا ازین کار بگردانیم دویم در وقت مردن و مفارقت روح از بدن ذریعہ خود را جمع کند و گوید کہ بگوشتید و جهد کنید کہ نفسی چند بیش نماند است باشد کہ ایمان از وی بر بایم و اورا در زمرہ خود آریم و با خود یار گردانیم رسول علیہ السلام فرمود ہر بندہ مؤمن کہ در وقت نماز دل خود را اشغال دنیا قلغ گرداند در وقت نماز وی بحضرت بی نیاز آورد و خود را از وسوسہ شیاطین نگاہدار و نماز را بگذار حق تعالی بشارت لاتخافوا ولا تحزنوا بواسطہ ملائکہ بگوش اورساند و بدانکہ مردگان اولین و آخرین جماعہ در آرزوی آنند کہ یکبار خدایا یاد کنند و در حسرت آنند کہ یکبار بصف جماعت در آیند و منی تو انبند ترا کہ فرصت داده اند غنیمت شمار خبر نقل است کہ ہر روز با مدافرتہ است کہ در گورستانہای مسلمانان ندا میکنند کہ ای ثنابان از سر تخت تنجہ تشوی گرفتار آمدہ ای پیران عمر ضایع کردہ ای جوانان چہان نادیدہ ای محبوسان زندان کجای ساکنان زوایای خاک شمارین دل خاک و تنگنای لحد چہ آرزو دارید ہر یک بزبان حال میگویند کہ ما را متاع و ضیاع دنیا نمی باید احترام و احتشام اہل روزگار نمیجوئیم آرزوی ما ہمین است کہ یک بار بصف جماعت در آیم یا یکبار یاد خدا کنیم آی پیچارہ غافل زود خواهد بود کہ تو نیز محبوس زندان لحد گردی از احد شرمدار و اوقات ضایع گذار کہ عمر از ان عزیزتر است کہ اورا در باز بچہ دنیا صرف گردانی و کاراموز بفرما حوالہ کنی یا فکر معاش دہ سال و صد سال کنی شعر لا تو خیر عمل ایوم رغد فاذا جاء غد جاء الحمد عمر سر پایہ شریف است سودا بد حاصل کن کہ ماست در آخرت سود ندارد قطعہ

جہت نباشد کہ پیشین بگذرد	حاصل اوقات بہ بیجا صلی
ہر نفس از عمر چو سر پایہ است	سودا بد جوئی اگر عاقبتی
در ہدایہ فقہی آید این حدیث قال النبی علیہ السلام	

الجماعۃ سنۃ من سنن الہدی لا ینتخلف عنہا الا من اذین یعنی نماز جماعت سنتی است از سنن ہدی باز نایستد و ترک نکرد نماز جماعت را مگر کسی کہ منافق باشد و در حدیث دیگر فرمود لا صلوة لجماع المسجد الا فی المسجد و این نفسی فضیلت است در فرودس الاخباری آید این حدیث کہ رسول علیہ السلام فرمود جفا و کفر و نفاق آنست کہ منادی حق بخواند مرا و او اجابت نکند یعنی مؤذن بانگ نماز اقامت گوید و او بجماعت حاضر نشود و در حدیث دیگر فرمود کہ بسندہ است از بد بختی و بی بہرگی مرد ہمین کہ منادی حق اورا بخواند یعنی مؤذن و او اجابت نکند و بجماعت حاضر نشود و در حدیث دیگر فرمود کہ بدستیکہ فصد کردم کہ بفرمایم جوانان قوم خود را تا دستہای سیزم جمع کنند و مؤذن را بہ فرمایم تا بانگ نماز اقامت کند پس بسوزم خانہای کسانی را کہ بجماعت حاضر نشوند و بقول امام مالک و بقول امام منصور ماتریدی رحمہما اللہ نماز بجماعت فریضہ است و متسک الیشان بدین آیت است قوله تعالی وادکوا مع الواکعین یعنی رکوع کنید بارکوع کنندگان و این معنی حاصل نمی شود بجماعت و نیز رئیس اہل سنت و جماعت علم الہدی ابو منصور ماتریدی رح میگوید اگر من دائم کہ مردمان باواز طبل مسجد حاضر شوند بفرمایم تا بیخ وقت نماز بر در مسجد ہادیل بزنند در غنیۃ الفتاوی می آرد کہ ہر کس بے عذر شرعی ترک جماعت کند تفریر بروی واجب شود و امام و ہمسا یگان آئم باشند اگر او را منع نکنند و نیز در کتب فقہی می آید این آیت کہ در ہر موضع کہ سہ تن باشند اگر بانگ نماز جماعت را ترک کنند واجب بود بر پادشاہ اسلام کہ با ایشان حرب کند بہ تیر و نیزہ و شمشیر در شامل بہقی می آرد اہل دہی یا اہل محلتی یا قبیلہ اگر بانگ نماز ترک کنند و جماعت را براندازند کشتن ایشان بقول امام محمد رح مباح بود و خلاصۃ الفتاوی آورده است کہ اجابت مؤذن بقدم است نہ بزبان تا اگر بزبان جواب گوید بانگ نماز

نازرا و جماعت حاضر نشود جواب نگفته باشد و اگر در مسجد بود جواب بروی واجب نبود حکایت در تریب الصلوة می آرد که امام ابو یوسف القاضی رح در مجلس هارون الرشید بود شخصی بر دیگری دعوی کرد پیش امام و وزیر هارون گواهی داد امام ابو یوسف گواهی وی نشود خلیفه گفت چرا گواهی وی نمی شنوی گفت از برای آنکه شما او را روزی کاری فرمودید گفت من بنده شما ایم اگر راست گفت گواهی بنده نتوان شنید و اگر دروغ گفت گواهی دروغ گوی مقبول نباشد خلیفه گفت اگر من گواهی دهم شنوی گفت نی گفت چرا گفت از برای آنکه تو نماز جماعت نمیگذاری گفت من بهیات مسلمانان مشغولم امام فرمود آنجا که طاعت خالق بیاید طاعت مخلوق راه نباشد خلیفه گفت راست میگوئی بفرمود تا در سرای وی مسجد ساختند و نمودن و امام حسین کردند و من بعد نماز جماعت میگذار و سلف در خدمت حق چنین بوده اند و صیبا ط چنین بجای آورده اند امر و زبیرین که کار مردم بکار رسیده است ای بسا جایها که در آنجا از اسلام جز الف و سین و لام چیزی باقی نمانده یعنی اسم بلاسمی و از حقیقت اسلام بجز نام و نشان زبیری چنانکه رسول علیه السلام در حدیث صفت آخر الزمانیان کرده در آنجا فرموده لایبقی من الا اسلام الا اسمه یعنی باقی نماند در میان ایشان از اسلام مگر نامی و از قرآن مگر رسم و این حدیث مشهور است و در کتب بسیار مسطور است راه واضح و روشن است اما سالکان کم اندر با سعی میدان در از مردم بیدانی فی خلقان جهان چنانکه بیدانی فی بنی نبط هر شاهان با و لیا میماند در باطن شان بوی سلما فی فی قوله تعالی و اذا دایتم تجبک اجسامهم وان یقولوا السمع لقولهم الی قوله فاحذرهم قاتلهم الله انی یوفکون امام قشیری رح در رساله خود میگوید شعری اما الخیام فکما فیما هم وادی نساء طی غیر نسائهم یعنی خیمها مانند است بچیمهای ایشان اما قبیله همان قبیله نیست و بعرفت و بساط در نور دیده آمد و حرمت شریعت از دلها بیرون شد و غفلت مستولی گشت حکایت سلطان العارفین میگوید خواستم که سخت ترین عقوبت برتن خود بدانم که چیست بیچ چیز بدتر از غفلت ندیدم و آتش دوزخ با آدمی آن نکند که نیک ذره غفلت کند الهی همه را از خواب غفلت بیدار گردان بفضلك و کریمک

### فصل چهاردهم در امامت و شرایط امام

بدانکه از اعتقاد حق و مذہب سنت و جماعت یکی آنست که نماز کردن از پس هر نیک و بد و اداری زیرا که رسول علیه السلام فرمود صلوا خلف کل بر و فاجر یعنی نماز گذارید از پس هر نیک و بدی پس بنا برین حدیث امام معصوم شرط نباشد خلاف مرد و نفس را خدا هم الله تعالی که ایشان امام معصوم شرط میدارند از برای امامت و مذہب حق آنست که جز نبی یا بیچکس معصوم نیست از آدمیان و بر تقدیر قول روحانی که امام معصوم شرط میداریم میگوئیم لازم نیست که امام نماز معصوم باشد زیرا که در زمان رسول علیه السلام و در زمان صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین اما مان بودند در مساجد و جماعتها میکردند و اگر امام معصوم بایستی رسول علیه السلام و صحابه نگذاشتندی که ایشان امامت کردند و دیگر آنکه امام سه است امام نماز چون آنکه مساجد و امام علم چون امام عظم و امام شافعی و غیر ایشان و امام عالم پس بر تقدیر که امام معصوم باید امام عالم مراد باشد نه امام علم و امام نماز و الله اعلم اما از برای نماز هر چند امام معصوم شرط نیست لیکن مستند و وفای

رائز نشاید که با امامت نصب کند بلکه امام متقی و پرپیروزگار باشد تا نماز قوم بی گناه است موذی و وحق تعالی از ایشان بپذیرد  
 زیرا که تقوی شرط قبول عمل است قوله تعالی انما یتقبل الله من المتقین و نماز از پس فاسق مکروه است و رقنای خلاصه  
 آورده مردی امامت میکند مرقمی را و حال آنکه آن قوم او را کاره میدارند اگر کراهت قوم بجهت فساد امامت مکروه باشد  
 امامت وی و اگر از جهت آنست که او سزاوارترست با امامت مکروه باشد امامت وی در کتبر میگوید مکروه است امامت بنده  
 و اعرابی و فاسق و مبتدع و نابینا و ولد زنا و مکروه است امامت تمام کسی که لحن میکند کسی که خوش آواز باشد و آنکه و قوف رعایت  
 نکند نیز مکروه است امامت وی و این روایت در متفق قاضی خان است و در جامع الوقوف و خلاصه الوقوف نیز مذکور است  
 ان من لا یقف فی موضع الوقوف و یقف فی غیره موضعه لا یدبخی ان یؤمر للناس و یکرهه لا اقتداء به و دراز  
 گردانیدن نماز و مکروه است جماعت زنان و اگر بگذارد آنکه امام بود در میان زنان بایستد و پیش نزود زیرا که رسول علیه السلام  
 فرموده مؤخر در پیدایش نماز زیرا که خداوند ایشان را مؤخر داشته اما فاسد است اقتداء مرد بن و بکودک نابالغ زیرا که نماز وی نقل  
 است و همچنین فاسد است اقتداء طاهر معذور و قادی باقی و پوشیده برهنه و اقتداء بر کعب و سجود گذارنده بمومی یعنی با شارت  
 گذارنده و اقتدای فرض گذارنده بنا فله گذار و بفرض کننده دیگر قضا یا ادا یا ما جایز است اقتداء متوضی به تیمم و پای شونده مسح  
 کننده و ایستاده بنشته و متقل بمقرض واحد و بمومی مثل خود یعنی کوز پشت و با شارت گذارنده و امام باید که رعایت  
 مذمبین کند تا نماز هر دو فریق جایز باشد و اقتدای ایشان بوی درست آید و آنچه حالی پیش خاطر است بست و هفت چیز است  
 که امام را نگاه باید داشت تا امامت هر دو گروه را بشاید هفده از آن امام شافعی مذمب را رعایت باید تا اقتدای حنفی مذمب  
 بوی درست بود و دیگر امام حنفی مذمب را نگاه باید داشت تا اقتدای شافعی مذمب بوی روا باشد اما آن هفده که امام  
 شافعی مذمب را نگاه باید داشت اول آنکه سبحانک ما عرفناک حق معرفتک نگفته باشد و دوم انما هو من انشاء الله  
 نگفته باشد سیم عمل را از ایمان ندارد چهارم ایمان را کم و زیاده نگوید پنجم در قبله بایل نباشد ششم در مذمب متعصب نباشد  
 هفتم در قناتین وضو نساخته باشد هشتم بر جامه وی منی نباشد زیادت از درمی نیم خون از سر زخم درنگذشته باشد نهم در غسل  
 جنابت ترک مضمضه نکرده باشد یازدهم ترک استنشاق نکرده باشد دوازدهم مسح سر باندکی اکتفا نکرده باشد سیزدهم بر  
 مسح موزه نیر باندکی اکتفا نکرده باشد چهاردهم قی نکرده باشد پانزدهم در قعدہ اولی صلوات خواند شازدهم در غیر تکبیر اول در  
 تکبیرات دست بر ندارد هفدهم نابالغ نباشد زیرا که او متقل بود و قوم مقرض و اقتدای مقرض بمتقل درست نبود در هر دو  
 مذمب چون این شرایط موجود بود اقتدای حنفی مذمب با و درست بود و اگر شرایط رعایت نکند وبال او را بود چون مقتدی  
 نداند حال ویرا اما شرایط عشره که امام حنفی مذمب را باید تا اقتدای شافعی مذمب با و درست بود و در وضو است اول نیت  
 کردن دویم ترتیب نگاه داشتن دو و بعد از وضو است اول آنکه مس عورت علیظ خود نکرده باشد و دویم مس نسائ نیز نکرده باشد  
 و شش و گیر در نماز است اول نیت امامت دویم بسم الله در اول فاتحه گوید سیم فاتحه ترک نکند چهارم تعدیل رکان بجای  
 آورد پنجم برتن و جامه و جای نماز وی از نجاست چیزی نباشد ششم این بود شرایط که امام مذمب را باید در تنبیه النافلین فقیه  
 ابواللیث سمرقندی رح می آرد و شرایط امامت ده چیز است اول آنکه امام قرآن خوان باشد و لحن نکند و دویم آنکه تکبیر درست

گوید و بریده کند سیم رکوع و سجود تمام کند چهارم خود را از حرام و شبهت نگاهدارد و پنجم تن و جامه را از نجاست نگاهدارد و ششم قرآن بسیار بخواند مگر برضای قوم هفتم بخود معجز باشد هشتم در نماز نشود تا اول آمرزش خواهد خورد و او قوم را که شفیع قوم است نه چون سلام دهد خود را تنها دعا نگوید که خیانت کرده باشد قوم را و هم چون غریبی در مسجد آید از برای وی چیزی طلبد و رقتیه میگوید که امامی نزل است میکند از برای زیارت افر بای خود در زستان یک هفته یا مانند آن یا بعلت مصیبت یا از برای استراحت باکی نیست و مثل آن عفوست در عادت و در شریع و در خزانه الفقه می آرد که امام نماز گذارد با قوم بعد از آن دانست که نماز بغیر طهارت گذارده واجب بود بروی اعاده نماز با طهارت و بر قوم واجب نیاید و واجب نبود که قوم را اعلام کند که وی بی وضو نماز گذارده و آن هم نشود بترک اعلام حکایت نقل است که ابو عمر و بن العلاء بصری رح که یکی از قرا سبعه است روزی در محراب بایستاد تا امام کند روی بسوی قوم کرد و گفت سو و ای یعنی ای قوم راست بایستید این بگفت و نعره زد و میپوش شد چون بخود باز آمد پرسید که چرا چه بود گفت در آن زمان که قوم را گفتم راست بایستید بس بر من در دادند که ابو عمر و نوا اول راست ایستاده که دیگران را بر است ایستادن میفرمائی پس بنده باید که در راه خدا ظاهر و باطن خود را درست دارد و بر عبادت استقامت نماید چنانکه حبیب خود را امر کرد قوله تعالی فاستقم كما امرت و آن حدیث که رسول علیه السلام فرمود که هر کس پیروی کرد مرا سوره بود و اخوات آن یعنی از آنکه تفسیر و تشریح گفته اند معنی برین آیت است چون وی بکمال نبوت و رسالت خود این میگوید از سمیت این خطاب ما با این کثرت چون فرزند و خراب روزگاری و گرفتاری خود بدست نفس و هوا و شیطان و اعدای دین چگوئیم جائی کن دارد که کلب عفو از جفاست اخلاق بد مانگ دارد و بگریزد با سع  
 آنم که سگان بخود امام نکلند جزئی خود سفینه نام نکلند  
 که مخلوق جهان بداند احوال دلم بر من بد آید سلام نکلند الهی قدیمهای ما را در دنیا بر سوای صراط مستقیم مستقیم دار و در  
 آخرت از لغزیدن بر صراط نگاهدار و سر ما را چنان دار که اگر آشکارا شود شر مسار نامیم

### فصل پانزدهم در فضیلت روز جمعه و فرضیت از جمعه و ثواب گذاردن آن

در صحیح مسلم می آید بروایت ابو هریره رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و سلم که فرمود طلوع نکند آفتاب در هیچ روز که بگونی باشد از روز جمعه آدم علیه السلام در روز جمعه آفریده شد و در وی بهیشت آورده شد و در وی از بهیشت بیرون آورده شد و قیامت قائم نشود مگر در روز جمعه و در ترغیب حمیدی و در تفسیر سیوطی نیز می آرد این حدیث بروایت انس ابن مالک رضی الله عنهما از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود ان الله عز وجل فی کل جمعة ستمائة الف عتیق کلهم قد استوجب العتق یعنی بدرستی که هر خداوند را در هر روز جمعه ششصد هزار آزاد است از آتش دوزخ که کل ایشان مستوجب دوزخ گشته باشد که حق تعالی ایشان را آزاد میگرداند از برکات این روز و فضیلت این روز بسیار است و این روز راقی تعالی خاصه است محمد صلی الله علیه و سلم گردانید و نماز جمعه درین روز فرضیه است قوله تعالی یا ایها الذین امنوا اذا نودى للصلاة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع الایه یعنی ای آنانی که قبول حقها کرده اید و گروید گانید چون ندا داده شود از برای نماز جمعه فاسعوا الی ذکر الله بشتاید بسوی یاد کرد خداوند یعنی شنودن خطبه و دریافتن نماز جمعه و ذروا البیع

و بنامید بیع و شرا و کارهای دنیائی را یعنی ذالکم خیر لکم ان کنتم تعلمون که آن شنودن خطبه و در یافتن نماز جمعه بهتر است مر شمار از کارهای دیگر اگر شما بدانید قوله تعالی فاذا قضیت الصلاة فانتشروا فی الارض وابتغوا من فضل الله یعنی چون او کرده شود نماز جمعه بکارهای دنیائی قیام نمایند و بچوید از فضل خداوند یعنی طلب رزق کنید از خداوند بسبب کسب حلال و این امر باحتیاجت است بعد از تحریم بیع واذکروا لله کثیر الحکم تفلحون و یاد کنید خداوند را بسیار تا شایسته فلاح و نجات گردید و این نیز امر باحتیاجت است ابن عباس رضی الله عنهما میگوید اگر میخواهی بیرون رود و اگر میخواهی نماز کن تا نماز دیگر و اگر میخواهی بنشین در هدایه فقه و عامه کتب فقهی می آرد که آن ندانم که حرام کننده بیع است ندای اول است و اگر در آن وقت بیع کنند منعقد میشود زیرا که نهی تحریم اما بیع و شتری عاصی باشد باز تکاب نهی و صحیح است در نافع و منافع میگوید معتبر بانگ نماز اول است که بعد از زوال گفته آید هر جا که گفته آید برابر است که پیش منبر باشد یا برز و باید که در آن ترک بیع کنند و متوجه گردند بسوی جمعه در ترغیب حمیدی و تفسیر و سبطی آید بروایت عمر ابن حصین از ابو بکر صدیق رضی الله عنهما از رسول علیه السلام که فرمود هر کس روز جمعه غسل کند شسته و پاک کرده شود ذنوب و خطای وی و چون برود بسوی نماز جمعه حق تعالی بفرماید تا بهر قدری که برود و نهد ثواب اینست که عبادت پذیرفته در دیوان عمل وی بنویسند و چون از نماز فارغ شود بفرماید تا ثواب دو سبت سال عبادت دیگر بنویسند از برای وی اما اسامی روز جمعه بدانکه روز جمعه را ده نام است یوم الفرید و یوم الفضل و یوم البرکة و یوم الرحمة و یوم الامانة و یوم العتق و یوم العید و یوم العرویه و یوم الکرامة و یوم الجمعة اما معروف ترین نامهای او جمعه است لاجتماع الناس فیه فی الجاصح و آن فاضلترین همه روزهاست چنانکه رسول علیه السلام فرمود سید الايام کلها یوم الجمعة و هو افضل من یوم الفطر و یوم الاضحی و یوم عاشوراء و هو عید المؤمنین فی الدنیا و عید اهل الجنة فی الجنة یعنی سید ایام و محضر روزها روز جمعه است و او فاضلتر از روز عید فطر و روز اضحی و روز عاشوراست و ادعیه مؤمنان است در دنیا و عید اهل بهشت خواهد بود در بهشت در صحیح مسلمی آید بروایت ابو هریره رضی الله عنه از رسول علیه السلام که فرمود لیتمهین اقوام عن و دعاهم بالجمعات و الختم الله علی قلوبهم ثم لیکونن من الغافلین یعنی حال از دو بیرون نباشد یا باز ایستند مردمان از ترک کردن جمعها یا نهند خداوند بر دلها ایستاد از جای غافلان گردند در مصابیح می آید قال النبی علیه السلام من ترک ثلاث جمع منها و ناهها طبع الله علی قلبه یعنی هر که ترک کند سه جمعه را بر سبیل نهان و سهل از کار حق تعالی مهربان وی نهد یعنی توفیق خیرش نهد در صحیح مسلم می آید بروایت ابو هریره رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود هر کس غسل کند روز جمعه پس نماز جمعه رود و بگذارد آنچه تقدیر وی شده باشد از نوافل پس خاموش بنشیند تا امام از خطبه فارغ شود پس بگذارد و با امام نماز جمعه را آمرزید شود مرنبه را هر گناه که ازین جمعه تا جمعه دیگر از وی در وجود آمده باشد و سه روز دیگر زیادت بران یعنی برکت نماز جمعه حق تعالی ده روزه گناه و ایرایا مزد در شرح تنبیه میگوید جمعه آینده مراد است و بعضی گفته اند جمعه باضی مراد است در طبیب القلوبی آرد که خواجه ابوعلی دقاق رحمه الله در وقتی که از دنیا سفر میکرد مریدان را بسبب چیز وصیت میکرد و یکی غسل جمعه و هر شب بر طهارت ختن و یادداشتن خدای در همه احوال بدل در شرح تنبیه می آرد که رسول علیه السلام فرمود غسل یوم الجمعة واجب

علی کل محتلم و این وجوب اختیار است نه وجوب التزام بقوله علیه السلام من توضأ فیهما ونعمت ومن اغتسل فالغسل افضل و باید که غسل جمعه بعد از صبح شود و بر صبح مقدم نباشد و در کتب محدثان معتزلی آید این حدیث که رسول علیه السلام فرمود خیر یوم طلعت فیه الشمس یوم الجمعة فیه ساعة لا یوافقها عبد مسلم یصلی سأل الله تغاث شیئا الا اعطاه یعنی بهترین روزی که آفتاب در وی طلوع کند روز جمعه است ساعتی است در جمعه که در نیاید او را بنده مؤمن الا آنکه هر وعاکه کند و هر حاجت که از خداوند خواهد حق تعالی دعای وی با حاجت رساند و حاجت وی روا کند و علما اختلاف کرده اند که آن کیست بعضی گفته اند بعد از نماز دیگر است تا فرود شدن آفتاب و بعضی گفته اند که بعد از زوال است تا آن هنگام که امام در آید و بعضی گفته اند از وقت بیرون آمدن امام است تا آن زمان که نماز گذارده شود پس هر کس تمام روز جمعه در عبادت و دعا گذراند هرگز آن ساعت را در یاد در ترغیب جمیدی می آرد که روایت از ابوهریره رضی الله عنه که گفت بگوید آن ساعت را سه وقت یکی از طلوع صبح تا طلوع آفتاب و یکی از نماز دیگر تا فرود شدن آفتاب پس از آن آیت را بخواند قوله تعالی واذکر ربک فی نفسک تضرعا و خیفه و دون الجهر من القول بالغدو و الاصل و لا تکن من الغافلین و یکی در وقت نزول امام تا وقت تکبیر و این آیت بخواند قوله تعالی اذ انودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی الذکر الله الایه الی بحسرت جمعه و صاحب جمعه و ساعات جمعه حاجات دینی و دنیائی بار آورده خیر گردان و همه را برضا

ولفات خود برسان

### فصل شانزدهم در شرایط جمعه و کیفیت ادای نماز جمعه

در کافی و منافع و کثر میگوید که نماز جمعه را دو ازو شرط است شش شرط و دو شرط او اما شرایط و وجوبی اول اقامت است که بر مسافر نیست دویم ذکر که بر زمان نیست سیم صحت که بر بیمار نیست چهارم حریت که بر بنده نیست پنجم نیائی که بر نایب نیست ششم سلامت رحلین که بر لنگ نیست در رساله فرائض الاسلام می آرد که نماز جمعه فریضه است بر مرد آزاد مسلمان عاقل بالغ تکرر است بینای روای معتبره اما شرایط ادای وی مصرت و سلطان و یانائب وی و وقت نماز پیشین و خطبه و جماعت و اقل آن سه تن است بقول امام اعظم رحمه الله و بقول صاحبیه دو تن جز امام بشرط آنکه آن دو تن اعلی است امامت باشد و این روایت در شرح کرنی است و ششم اذن عام است در شرح علایی می آرد که نزد شافعی رج چهل تن آزاد مقیم باید غیر از امام نزد وی سلطان و مصر شرط نیست در کافی میگوید که تشریح از خطیب کسی را که امامت جمعه کند از برای آنکه خطبه نماز را حکم یک چیز است اما در بعضی از کتب فقهی گفته است که شاید که غیر از خطیب امامت جمعه کند اما مصر جامع و آن بر موضعی است که مرآت امیری و قاضی باشد که تنفیذ احکام و اقامت حدود کند در خزانه می آرد که امام ابو یوسف در گفت بر موضعی که در و منبر باشد و قاضی که تنفیذ احکام و اقامت حدود کند و ابود که در وی جمعه بگذارند در شرح طحاوی می آرد که مصر جامع هر شهر نیست که در آنجا جمیع محترمه که باشند به پیشینه خود روزگار تواند کرد و معیشت توانند کرد از سال تا سال بی آنکه محتاج شوند به پیشینه دیگر در مصفی آورده بروایت حسن بن زیاد از ابو حنیفه رج که در هر جا که صدر هزار کس جمع شوند علم مصر جامع دلرو

آنجا نماز جمع بگذارند در قنای قنیه آورده که مفتی رانیر شرط داشته اند چون قاضی و والی مفتی نباشد و از ابوالقاسم شرح  
روایت کرده اند که فرمود هر قریه که در آنجا حاکم باشد و گردوی و میها باشد که مردمان آنجا جمع شوند جایز باشد جمعه در آنجا و اگر چه  
آنجا مسجد جامع نباشد در قنای و الوالجی می آرد که بعضی از علما گفته اند که چون جمع شوند مردمان در آنجا مسجد آن موضع که  
غیر از مسجد جامع باشد و آن مسجد و فانکند با ایشان آن جایگاه را حکم مصر جامع است و صحیح این است در شرح هدایه سغنائی  
میگوید که حسن احوال که در باب مصر جامع گفته اند این است و اختیار امام کرخی نیز این است که هر کجا اهل مصری در آنجا مسجد آن  
شهر جمع شوند و آن مسجد با ایشان و فانکند و مسجد دیگر حاجت آید در آن شهر نماز جمع باید گذاردن و آن حکم مصر جامع باشد  
و فتوی برین است در مضمرات میگوید اما قریه بزرگ امام ابوالقاسم رحمه الله فرموده که اگر آن کند والی یا قاضی که در آنجا نماز جمع  
گذارند و مسجد جامع بنا کنند و در قریه بزرگ که در آنجا بازار باشد باقی اتفاق از برای آنکه امام شافعی رحمه الله فرزند  
میدارد و جمعه را در قریه که در آنجا چهل مرد آزاد و قیوم بالغ عاقل باشند پس چون مسئله مجتهد فیهاست چون حکم و یا قضا  
بان متصل شد متفق علیه شود و در بعضی از کتب می آرد که قریه که در آنجا قاضی باشد و منبر باشد و سه کوچه بود در آن قریه یعنی بنا  
سه کوچه و دو کانی در آنجا جمعه توان گذاردن قیاس بر سنایس مصر جامع از شرایط ادای جمعه است و حکم وی این بود که تقدیر  
اتحاد علی اختلاف الروایات اما شرط دوم از شرایط ادای وی سلطان است یا نائب وی اگر سلطان بخود حاضر نبود و شرط سوم  
وقت است و وقت نماز جمع همان وقت نماز پیشین است و بیرون بیرون و وقت نماز جمع بیرون رفتن وقت نماز پیشین و  
شرط چهارم خطبه است اما بقول امام اعظم رح یک تحمید یا یک تحلیل یا یک تکبیر حکم خطبه است تا اگر هم بدان بنده کند جایز  
باشد و حاجت بخیزی دیگر نباشد اما بقول صاحبیه دو خطبه باید بجلسته بینها و در حقایق منظومه و در خزانه میگوید که خطبه بیاید  
که مقدار تشهد باشد و ازین کمتر نشاید بنزد صاحبیه شرط پنجم جماعت است و حدوی بقول امام اعظم رح سنن است بجز امام و  
بقول صاحبیه وزن بجز امام و قدر شرط ششم اذن عام است یعنی کسی را از حضور جمعه منع نکند تا اگر سلطان در سراسر خود  
با خاصگیان خود جمع گذارد و عوام را از آمدن بازدارند جمعه گذاردن ایشان جایز نباشد و کسی که جمعه بروی فریضه نباشد  
چون مسافر و مریض و بنده اگر امامت کند نماز جمع را روا باشد و جمعه منعقد شود خلاف مرز فراد شافعی رحمه الله و این روایت در  
کنز و هدایه و عامه کتب فقهی مذکور است و معذور و مسجون را نکرده است ادای ظهر جماعت مطلقاً در مصر و غیر معذور اگر نماز پیشین  
را بگذارد پیش از نماز جمع نکرده باشد و اگر امام را در تشهد یا در سجده سهو در یابد تمام گرداند نماز جمع را یعنی آن او را از نماز جمع  
محسوب باشد خلاف مر محمد رحمه الله یعنی بنزدیکی آنست که اگر اکثر از رکعت ثانیه را با امام در یابد بنا کند بروی جمعه را و  
اگر اکثر از رکعت آخر را در یابد بنا کند نماز پیشین را بران اینکه بیان کرده شد حکم مذکور حنفی بود اما بنده سب امام شافعی رح  
شرایط و جوب جمعه هفت است اسلام و بلوغ و عقل و حریت و ذکورت و صحت و استیطان و شرایط فعل جمعه سه چیز است  
اول بلد مصر باشد یا قریه دوم آنکه چهل تن باشند از اهل جمعه سیم وقت و فرایض وی سه چیز است دو خطبه که بایستد در  
وقت خواندن آن هر دو پیشین در میان هر دو سیم دور رکعت نماز که بگذارد و هیات جمعه چهار است و تطهیر جسد و لبس  
شیاب بیض یعنی پوشیدن جامه سفید و استعمال طیب و مستحب است انصاف در حال خطبه و هر کس در آید و امام را در خطبه یابد

۱۲

دو رکعت نماز سبک بگذارد پس از آن بنشیند و بقول امام اعظم رح نماز جمعہ ده رکعت است چهار رکعت سنت جمعی پیش از خطبه و دو رکعت نماز جمعہ با امام و چهار رکعت سنت جمعہ بعد از آن و باید که در دو یحیای این ده رکعت نماز جمعہ که میگنار و چهار رکعت دیگر بگذارد و در آن نیت فریضه نماز پیشین کند چون پیش از نماز جمعہ بگذارد و اگر بعد از جمعہ گذارد چهار رکعت نمازی که بمن نزدیک ترست نیت کند خواه نامش اسم این در مسجد بخارا از مولانا حافظ الدین بخاری علیه الرحمه سوال کرد که چهار رکعت سنت پیش از نماز جمعہ و دو رکعت نماز جمعہ را چگونه نیت میباید کرد من از شما سوال می کنم تا بتدریج حق تعالی امر حاجت بود فرمود که من از مولانا جمال الدین محبوبی رحمه الله علیه شنیدم و ایشان مجتهد بودند فرمود که چهار رکعت سنت وقتی گوید و دو رکعت نماز آدینه گوید و چهار رکعت که بعد از جمعہ خواهد گذارد چهار رکعت فریضه نماز پیشین نزدیکترین که درین وقت بر من است و در دو رکعت اول فاتحه و هر سوره که خواهد بخواند و در وی آخر معوذتین خواند اگر نماز جمعہ از فرض ادا شده باشد معوذتین بجائی دعا باشد و اگر سنت بود بجائی قرات است و دو رکعت آخر راست وقتی گوید و بقول صاحبیه نماز جمعہ دوازده رکعت است باین صورت و علماء درین دو رکعت خلاف کرده اند بعضی گفته اند سنت نماز پیشین است و بعضی گفته اند سنت روز جمعہ است و بعضی گفته اند که این دو رکعت نمیباید گذاردن زیرا که فرض در وی غلو میکنند چون چنین است سیان ترک کنند تا خلاف فرض کرده باشند و بعضی گفته اند در یک جمعہ بگذارد و در یک جمعہ ترک کنند تا خلاف فرض شود و بعضی گفته اند در هر جمعیه میباید گذارد زیرا که رافضیان در دیار مانده اند ما را با موافقت ایشان چه کار و صحیح نیست و فتوی بر این است و الله اعلم ما اورا روز جمعہ و فضیلت آن در شرح تنبیه می آرد که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود هر کس روز جمعہ سوره الکہف را بخواند گناه یک هفته ویرا حق تعالی بیاورد و بعضی گفته اند هفته گذشته مراد است و بعضی گفته اند هفته آینده و الله اعلم بما در رسول الله در احیاء العلوم و در کثر الحقایق می آرد که رسول علیه السلام فرمود هر کس بعد از نماز جمعہ نزدیک نماز بگیرد یا در بارین صلوة را بگوید اللهم صل علی محمد عبدک و نبيک و رسولک النبی الاحی و علی الله و صحبه و سلم و هشتاد سال گناه که در نامه سپاه وی باشد بفرمان الله تعالی محو شود و آه زیده گردد و اگر عمر وی کمتر از هشتاد سال باشد در قیامت اورا محیر گردانند تا از گناه هر کس که از قرابتان خود خواهد محو کنند در کتاب بن سنی می آید بروایت انس بن مالک رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود هر کس روز جمعہ پیش از نماز بگوید این استغفار بگوید که استغفر الله الذی لا اله الا هو المحی القیوم و اتوب الیه بیا مژد خداوند تعالی گناہان ویرا و اگر چه مانند کف دریا باشد و نیز در کتاب ابن سنی می آید بروایت مادر مؤمنان عایشه صدیقہ رضی الله عنها از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود هر کس بعد از نماز جمعہ سوره قل بگویند احد و معوذتین هفت بار بخواند خداوند تعالی اورا تا جمعہ دیگر از همه بدیها نگاهدارد و ترغیب حمیدی می آرد که حسنات در روز جمعہ مضاعف میشود و سیات نیز مضاعف میشود در احیاء العلوم می آید و در ترغیب حمیدی نیز بروایت انس بن مالک رضی الله عنها از رسول علیه السلام که فرمود جبریل بمن آمد و در دست وی چون آئینه سفیدی بود و در آن آئینه چون نقطه سیاهی بود گفتم یا جبریل چیست این در دست تو گفت این جمعہ است که عرض میکند بر تو پروردگار گفتم چیست لفضیب ما درین روز گفت مرثا را در آن خیر و برکت است و نیکی اول تو باشی و باشد جهود و ترا بعد از تو یعنی روز جمعہ ترا و استان



تراست و روز شنبه جهودان راست و روز یکشنبه ترسیان راست و در جمعه ساعتی باشد که هیچ مؤمن در نیاید آنرا که نخواهد از خداوند تعالی در آن ساعت چیزی که قسمت وی باشد مگر آنکه خداوند او را عطا دهد آن چیز و یا اگر قسم وی نباشد ذخیره گرداند خداوند از برای وی آنچه فاضلتر باشد از آنچه وی خواسته باشد و پناه نگیرد و بخداوند در آن ساعت از بدی که تقدیر وی شده باشد آلا آنکه رفع کند از وی آن بدی را و اگر تقدیر وی باشد بگرداند از وی بدی را که از آن بزرگتر باشد از آنچه او پناه بسته باشد از آن گفتم این نقطه سیاه در وی چیست گفت این قیامت است که در وی قائم شود و این روز را که ملائکه ایم یوم المیزید گوئیم گفتم از برای چه یوم المیزید نام نهاده اید این روز را گفت از برای آنکه پروردگار تو پشت از مشک سفید آفریده است در بیشتر چون روز جمعه شود حق تعالی امر نازل گرداند از علیین بر کسی خود بسوی آن توده مشک و عبارت حدیث این است که هبط الله عزوجل من علیین علی کوسیه و نظیر وی چنان باشد که مثلاً پادشاه محل بند و با قافله حجاز روان کند تا گویند این محل پادشاه است و حال آنکه پادشاه در وی فی والاعق تعالی از مہبوط و صعود منتره است آمدیم بسبب حدیث پس بگردان کرسی منبرها از نور نهند پیغامبران بر آن منبرها برآیند و بنشینند و بگردن منبرها بر اینها منبرهای دیگر نهند از زر سنج مرصع بلبل و زمرد و یاقوت صدیقان و شہیدان بر آن منبرها بنشینند پس بیرون آیند اهل بهشت از منبرهای خود بسوی کتیب مشک و بنشینند بر آن پس از آن تخیلی کند حضرت پروردگار از برای ایشان پس گوید منم آن خداوندی که راست گردانیدم از برای شما و عده خود را فرود آوردم شمارا بدار کرامت خود که بیشتر در خواہید از من تا عطا دهم شمارا از گاہ ایشان در خواہند و گویند خداوند رضای تو میخواہیم باز گوید عطا فرموم شمارا کرامت خود سوال کنید و در خواہید از من گویند بار خدایا رضای تو میخواہیم فرمان رسد که گواہ باشد که من که خداوندم از شما شنود و در گشتم پس بکشاید بر ایشان درهای رحمت خود و کرامت کند ایشان را از کرامتہائی خود آنچه هیچ چشم ندیدہ باشد و هیچ گوش نشنیدہ باشد و بر خاطر هیچ بشر گذرنکرده باشد آن امر را مرتفع گرداند همچون انصاف امام شمارا از جمعه و بردارد منبرها را و پیغامبران و صدیقان و شہیدان باز گردند بمنازل خود و باز گردند اهل عرفنا بسوی عرفنائی خود و آن عرفنا از لولوی بیضا باشد یا از یاقوت حمرا یا از زبرجد خضرا باشد بانگ رنج و مشغله نباشد در آن عرفنا و بسته نگردد درهای آن و در آن عرفنا باشند خدمتگاران و جفتان پاکیزہ پاک از حیض و نفاس و بول و غایب جوہا در وی روان باشد میوہای وی آویختہ و نزدیک کشته بود بہشتی اہل بہشت بہیچ روزی چنان مشتاق نباشد کہ بروز جمعه تا زیادت گردانند نظر ببقا و کرامت پروردگار خود از برای این معنی این روز را یوم المیزید نام نهاده اند الہی بحسرت جمعه و اہل جمعه ما را بدان مجلس برسان و آن

سعادت و کرامت روزی گردان بمنک بودک

باب سیم در بیان شرایط زکوة و اعشار و درین باب و فصل است

فصل اول در فضیلت زکوة

بدانکہ فضیلت زکوة بدلیل قطعی ثابت شدہ است قولہ تعالی اقموا الصلوة و اتوا الزکوة پیای دارید نماز را و بدید زکوة

راو قال النبی علیہ السلام صلوا خمسکم وادوا زکوة اموالکم الی آخر الحدیث یعنی بگذارید پنج نماز را که بر شما فرضیه کرده اند و بدید زکوة مالهای خود را و قال علیہ السلام ایها الناس اداوا زکوة اموالکم یعنی ای آدمیان ادا کنید زکوة مالهای خود را و اجماع امت نیز بر آن منعقد گشته است پس فرضیت زکوة بکتاب و سنت و اجماع امت ثابت شده باشد اما شرط ایضا زکوة بدانکه شرط وجوب زکوة در نفس آدمی چهار چیز است چنانکه در هدایه و کنز و عامه کتب فقهی میگوید صریح و اسلام و عقل و بلوغ خلاف مرثا فنی را که نزدیک وی عقل و بلوغ شرط نیست و ملک نصاب حوالے فارغ از دین و از حاجت اصلی و سکون خلاف مرثا فنی را که شرط نمیدارد و حاجت اصلی وی آنست که بآن محتاج باشد از خورش و پوشش و از مسکن و رحمت و متاع خانه و سلاح وی و مرکبان سواری و بردگان خدمت وی چون مالی باشد از جنس زکوة و زاید برین اشیا که با محتاج اوست آنگاه بران زکوة باشد و مالی که دران زکوة است هفت است اول در زرخ چون به بستان مثقال رسد و دوم نفت سه چون بدو بستان در هم رسد سیم مال تجارت چون بدو بستان در هم رسد قیمت آن چهارم گاوان سرداده زو ماده چون بسی رسد پنجم گوسفندان چون چهل رسد ششم شتران سرداده چون بیست رسد هفتم اسپان سرداده زو ماده در صحرای آن مقدار که باشد اما زکوة زو نقره بدانکه در بستان مثقال زو نیم مثقال است پس در چهار مثقال دو قیراط بود در شرح هدایه میگوید دو قیراط نصف دانگ و دو جوست و در کمتر از بستان مثقال زکوة نیست و در دو بستان در هم پنج در هم است و در چهل و در هم که زیادت شود یک در هم بود بقول امام اعظم رح و در کمتر از چهل در هم چیزی نیست و بقول امام ابویوسف و محمد رحمهما الله بدو بستان در هم هر چه زیادت شود زکوة بود بحسابی بود در نصاب المعلم حی آر که حکایت کرده اند از متقدمان که هر درمی و هر دیناری شش دانگ است و هر دانگ چهار طسود و هر طسود و هر چه دو جوست و هر چه شش خردل و هر خردل دو از ده فلس و هر فلس شش قتیل است و هر قتیل شش نقیر است و هر نقیری هشت خطیر است آنکه ده و دو ذره آمد زن قتیله هر

جوی شش خردل است و خردلی را	ده و دو فلس آن از راه تقیر	بود هر فلس از آنها شش قتیله	فتیله شش نقیر است ای جهانگیر
نقیری هشت قتیله است آنگاه	ده و دو ذره آمد وزن قتیله	هبار نصف ثلث ذره شمار	بهر حی از آن یکم ابره گیر

اما زکوة گاؤ بدانکه درسی گاؤ گو ساله باشد یک ساله برابر است این که ز باشد یا ماده که اهل لغت و فقه آنرا تبع و تبعیه گویند و در چهل گاؤ سنی یا سنه باشد یعنی گو ساله زو یا ماده دو ساله که در سه سالگی در آمده باشد و در آنچه زیادت میشود بحساب وی بود یعنی در واحد را بدربع عشر سنه باشد و در شصت گاؤ و تبعیه بود و در هفتاد سنه و تبعیه و در شصت و دو سنه پس فرض متغیر شود در هر ده از تبع بمسنه و الجوامیس و البقر سوا یعنی گاؤ میش و گاؤ برابر است در حکم زکوة بزو میش را یک حکم است اما زکوة گو سفند بدانکه نصاب گو سفند چهل است یعنی در کمتر از چهل گو سفند زکوة نیست و در چهل گو سفند یک گو سفند میان باشد و تا بصدو بستان عفو است چون بصدو بستان و یک رسد گو سفند باشد و در دو بستان و یک رسد گو سفند و در چهار صد چهار گو سفند باشد پس از آن در هر صد گو سفند یک گو سفند بود و فضل المتاخرین برهان الدین صدر الشریعه رحمه الله این معانی را بحسابان حل در یک مصراع جمع کرده است این است ع مشکاب راجت و تمق ش فی العنم اما زکوة شتر بدانکه در هر پنج شتر گو سفند بود تا به بستان شتر چون به بستان و پنج رسد در وی بنت مخاض بود یعنی شتر ماده یک ساله که

پای در دو سالگی نهاده باشد و درسی و شش بنت لبونی بود و در چهل و شش حقه باشد و در شصت یک جزعه باشد و در شصت و یک قدری میگوید که بنت مخاض ماده یک ساله بود و نزدیکها اما نزد اهل لغت دو ساله مراد باشد و بنت لبون ماده دو ساله باشد نزدیک اهل فقه و نزد اهل لغت سه ساله باشد و حقه نزدیکها ماده سه ساله باشد و نزد اهل لغت چهار ساله و جزعه نزد اهل فقه ماده چهار ساله باشد و نزد اهل لغت پنج ساله در نصاب المعلم می آرد که حقه را از برای آن حقه میگویند که در آن سن مستحق حمل میگردد اما در هفتاد و شش بنت لبون باشد و در نود و یک دو حقه تا بعد بست پس از آن در هر پنج شتر گو سفندی تا بعد چهل و پنج پس از آن دو حقه و یک بنت مخاض واجب آید و در صد و پنجاه سه حقه باشد پس در هر پنج شتر گو سفندی باشد و در صد و هفتاد و پنج سه حقه و بنت مخاض بود و در صد و هشتاد و شش سه حقه و بنت لبون و در صد و نود و شش چهار حقه تا بدو بست پس و فیضه را از سر میگیرند و همچنانکه در صد و پنجاه دانسته و حکم را هم برین قیاس باید کرد اما زکوة اسپ بدانکه بر اسپ بقول امام عظیم ابو حنیفه زکوة است بدو شرط یکی آنکه اسپان نرو ماده باید بگیرد و یکم آنکه بیشتر سال در صحرا باشد چون این شرط موجود بود بر آن زکوة باشد و نصاب است معین نیست بر سبیل حسرت یعنی آن مقدار که باشد بروی زکوة بود و حکم در وی آنست که بر هر اسپ یک دینار در سرخ بد یعنی یک مثقال زیرا که مثقال و دینار هر دو یکی میباشد از روی وزن حقیقه و اگر خواهد اسپان را قیمت میکنند چون بدو بست در هم میرسد پنج در هم میدهد و در هدایه میگوید بر اسپان نر که با ایشان ماده نباشد زکوة نیست نزد امام عظیم رح و در آنکه همه ماده باشند و هیچ نر نباشد از وی دو روایت است و نزدیک ابو یوسف و محمد رحمهما الله بر اسپ زکوة نیست مطلقا همچنانکه بر استر و در از گوش زکوة نیست مگر آنکه آنها از برای تجارت باشد از گاه بر آن زکوة بود بشرط بر بره و بزغال زکوة نیست آن مقدار که باشد خلاف مراد ابو یوسف و زفر رحمهما الله و بر عوامل و علوفه زکوة نیست خلاف مر مالک رحمهما الله و در عرض تجارت معتبر نیست آن بود یعنی در هر دو بست در هم لازم آید و در از دنبال و شتر و گو سفند و اسپ شرط است که سائمه باشد یعنی سر داده باشد در صحرا چنانکه بیشتر سال در صحرا باشد و چون نصاب کامل باشد در دو طرف سال نقصان سیانه سال مانع و جوب زکوة نیست چنانکه این ضعیف میگوید بشعر باشد چون نصاب کامل از دو سال به نقصان میان راه بود حکم کمال بود در ادای زکوة و چیزی فیضه است یکی نیت مفارن مراد ادایم ادای مقدار فیضه شده بمصرف و اگر تمام مال خود را تصدق کند فیضه زکوة از روی او شود پذیرد علمای ما رحمهم الله تعالی خلاف مر شافعی رحمهما الله و این روایت در عاصم کتب فقهی مذکور است اما ادای عشر واجب است بر آنچه از زمین عشری بر آید خواه از آن کودک باشد یا مجنون و خواه از آن عاقل و بالغ لقوله تعالی یا ایها الذین امنوا انفقوا من طیبات ما کسبتم و مما اخرجنا لکم من الارض الایه یعنی ای مؤمنان ادا کنید زکوة آن چیزها که کسب میکنید تجارت و صناعت از زر و نقره و از آنچه از زمین بیرون می آید و میر و یا نیمه که خداوند بندگان را از برای شما یعنی بدید عشر حبوبی که از زمین بر می آید و من در ما اخرجنا من تبعیض است یعنی از آنچه از زمین بر آید بعضی را بدید و بیان نفرمود که چه مقدار بدید از هر جنس پس رفع ابهام آیت بحديث واحد باید کرد و حدیث ناطق است بآنکه محضر صادق صلی الله علیه و سلم فرمود که از ده من یک من بدید پس از آیت همان مراد باشد پس بکتاب سنت و اجماع است ثابت شد که از ده من یک من دادن فیضه باشد و بقول امام عظیم رح نصاب و بقادر وی شرط نیست خلاف مر ابو یوسف و محمد

و نصف عشرت در مستقی غریب و دالبه و این احکام که بیان کرده شد احکام کتب فقہ علماء حنفیہ است رحمہم اللہ اما در کتب فقہ شافعیہ میگوید کہ واجب میشود زکوة در پنج چیز در مویشی و اثمان و زر و عروص و تجارت اما مویشی واجب زکوة در رہب من ازان و آن اثنتیست و گا و گو سفند و شرایط و جوب زکوة در ان شش خصال است اسلام و حریت و ملک تام و نصاب حول و سوم یعنی گذشتن سال و چراندن در صحرا اما اثمان دو قسم است زر و نقره و شرایط و جوب زکوة در ان نخست اسلام و حریت و ملک تام و نصاب و حولان حول اما زر و جوب واجب میشود زکوة در ان سبب شرط یکی آنکہ ازان چیزهای کہ باشد مردمان زراعت میکنند دوم آنکہ قوتی بود کہ ذخیره توان کرد سیم آنکہ مبلغ نصاب سدا ما ثمار و واجب میشود زکوة در ان از دو چیز یکی در نقره نخل و یکی در نقره کرم یعنی در غرما و انگور و شرایط و جوب زکوة در ان چهار چیز است اسلام و حریت و ملک تام و نصاب اما عروص تجارت واجب میشود در وی زکوة بشرطیکہ ذکر کرده شد در اثمان و اول نصاب مویشی و اثمان را بنزد زمین یک حکم است اما نصاب زر و ثمار بقول شافعی رح پنج و ستم است و قدر آن ہزار و شصت رطل است برطل بغدادی و ہشت صد رطل است برطل تبریزی و آنچه بران زاید شود بحساب وی باشد اما عروص تجارت قیمت کند نزدیک سال آنچه بخرد با و و بیرون کند ازان ربع عشر باشد در حال و آنچه از معدن زر و نقره بیرون آرد عشر باشد در حال و آنچه یافته شود از زر کار یعنی از پنج کہ وی نبادہ در ان خمس باشد در حال و اللہ اعلم اما مستحقان زکوة ہفت گروہ اند اول فقیر یعنی آنکہ او را چیز باشد اما صاحب نصاب نبود و دویم مسکین یعنی آنکہ بد حال نرا فقیر باشد سیم عامل زکوة چہارم مکاتب پنجم مدیون ششم منقطع عروت یعنی از غازیان بازماندہ و زود محمد منقطع حاجت است یعنی از حاجیان بازماندہ ہفتم راہ گذری رواست دفع زکوة بسوی کل صنایف سبعمہ یابیک صنف ازان خلاف مر شافعی را رحسہ شد زیرا کہ او میگوید لام در انما الصدقات للفقراء لام استحقاق است اما مؤلفہ قلوب کہ در آیت مذکور است ساقط اند بحکم عمر رضی اللہ عنہ کہ گفت حق تعالی اسلام را عزیز گردانید و صحابہ دین خلاف وی نگردہ اند و انباشد دفع زکوة بدعی و یاد عمارت و بنامی سجد و یاد تکفین میت صرف کردن و بچنین و انباشد ازال زکوة بردہ خریدن و آزاد کردن و یا یاد و پد خود یا بفرزند ان خود دادن و اگر زکوة برن خود ہدیازن بشوہر خود ہدی بقول امام عظیم رح درست بود و بقول صاحبیہ و شافعی روا بود و جایز نبود کہ بہ بندہ خود و مدبر خود و ام ولد خود ہدی زیرا کہ او بمنزلہ مکاتب است اما نزد صاحبیہ روا باشد زیرا کہ او مدیون است و بتوانگر روانباشد از ہرمال کہ او را باشد و ابصنا جایز نباشد دفع زکوة بہ بنی ہاشم و موالی ایشان اما کسی کہ صاحب نصاب نباشد جایز باشد کہ زکوة باود ہند و اگر چہ او تن درست بود و کسب نیز تواند کرد و مکروہ باشد کہ دوست در ہم یازادت بیک کس دہند اما اگر دہند جایز باشد در ہدایہ رفت روایت میکنند از امام محمد رحمہ اللہ کہ گفت من این دوست تزارم کہ یک آدمی را بہ مال زکوة توانگر سازند و انباشد دفع زکوة بہ بندہ توانگر و طفل وی و اگر تخری کرد زکوة بشخصی و او بعد ازان معلوم شد کہ او توانگر بودہ یا ہاشمی بودہ یا کافر بودہ یا پدر وی بودہ یا پسروی بودہ درست بود اگر بندہ وی یا مکاتب وی بود درست نبود و مکروہ باشد نقل صدقات بشہر دیگر مگر بحیث قرابت خود یا آنکہ فقرا و آن شہر اوج باشند از اہل بلد وی و در ویش کہ او را قوت یک روزہ بود سوال نکنند لقولہ علیہ السلام من سال و عندہ ما یغدیہ و ہمیشہ فاما ای سال ناد جہنم یعنی کسی کہ او چیز خوا ہد از مردمان جوب

گدائی و حالانکه اوقات یک روزه بود این است و جز این نیست که آتش دوزخ در میخاورد و جمع میکند از برای خود در مشارق می آید بروایت ابن عمر رضی الله عنهما از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود ما زال المسئلة بالعبد حتی یلقى الله وصافی وجهه مزعة یعنی همیشه باشد که سوال میکند بنده و چیزی میخواهد از مردمان تا ملاقی شود و برسد بخداوند و حالانکه در روی وی یک قطعه گوشت مانده باشد پس باید که سایل بی ضرورت نکند اما اگر ناخواسته بدهند نیز نکند در پاسخ درویش کسی بود که او نکند چیزی که بدو دهند هم رد نکند | با دست و دل کشاده باشد | یعنی که هر آنچه آیدش سد نکند در صحیح مسلم می آید بروایت ابو هریره رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود هر کس سوال کند از مردمان و در آن طلب کثرت کند این است و جز این نیست که آن اخگر آتش است گویم طلب کن یا بیش و مفهوم حدیث نبوی آنست که در دنیا و آخرت خاری باری آرد قطعه ای تا و بر چو خرکش در سینه بیاید و بیشتر در بیابان خار خورده بهر لقمه دست پیش کس مدارد کارگی کن ورنه زهر مار خورده اما کسی که گدائی را پیشه ساخت و بنائی کار خود بر طلب سوال نهاد کارهای دیگر از وی آید و کسب کردن او را خوش نمی آید قطعه کسی که گدائی گشت پیشه و نبردش بیج کاری خوش نیاید چه جای کار ازین گدائی کابل ندائی که خیار آتش نیاید و در قنای مسعودی می آید که و است دفع زکوٰۃ بچوان صحیح که کار نتواند کرد وقتی که او را مال نباشد و اگر او را مال بود عطا ندهند بومی و لیکن اگر جوانی از کسی چیزی نگیرد و فضل باشد با وجود آنکه او را مال نباشد چون از کسب عاجز نبود و جایز باشد که زکوٰۃ بکسی دهند که او را چهار پایی و خادم باشد و اگر او را عقالی بود فاضل از مسکن وی یا متاعی که نمی شود بان و قیمت غیر محتاج البیه بدو بست در هم رسد یا به بست مشقال زر سرخ جایز نباشد که از زکوٰۃ چیزی نگیرد و الهی همه را از حرص برهان و بقناعت توانگر گردان مبنک وجودک

فصل دوم در وعید مانعان زکوٰۃ

در کتب حدیث می آید بروایت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه از رسول خدا صلی الله علیه وسلم که در حجة الوداع فرمود ایها الناس اذوا زکوٰۃ اموالکم الا من ترک الزکوٰۃ فلا صلوة له ولا صور له ولا حج له ولا جهاد له و لادین له یعنی ای مردمان ادا کنید زکوٰۃ مالهای خود را بدانید و آگاه باشید که هر کس ترک کند و ندهد زکوٰۃ را او را نماز نیست او را روزه نیست او را حج نیست او را جهاد نیست او را ایمان نیست یعنی چون زکوٰۃ را فرض نه بیند یا در ترک آن فارغ بال و بی غم شود و خود را آثم نداند آن هنگام کافر باشد و درین روزگار بسیار توانگران بینی که در همه عمر خود یک بار فریضه زکوٰۃ از ذمه او نکرده اند و نمی کنند بلکه توانگر باشد که تمام مال وی زکوٰۃ گشته و او همه را ملک خود تصور کرده و فقر را یک درم و در آن حق تمییداند و از آن بیج کوفتی بدل وی نمیرسد و مع هذا مظهر هر آن درم و دینار بر نگین دل وی چنان ممکن است و محکم که شکل سکه بر دینار و در هم این کس شکل نماید که مسلمان زید و نادر افتد که مسلمان میرد لاجرم حق تعالی در کلام مجید خود و در حق ایشان میفرماید قوله تعالی والذین یکفون الذی الذی الذی لا ینفقون فی سبیل الله فلنشرهم بعذاب الیم یعنی آن کسانی که زروسیم جمع میکنند و تقه نمیکند آنرا در راه خداوند یعنی زکوٰۃ آن مستحقان نمیرسانند

بشارت ده ایشانرا ب عذاب در دنیا که یراکه آلتناز و رغبت بمعنی اجتماع است و در شرع است مرالی را که حق الله از وی  
 اوانکنند سوال میگوید زکوٰۃ نشسته است و ضمیر در ولا یفقونها واحد چگونه است جواب این سوال و حل این مشکل  
 را در تقاسیری آورد و میگوید با ضمیر عائد بان کنوز و اموال است و اسم جنس را با واحد و جمع اطلاق میکنند و جواب دیگر  
 آنست که ضمیر در ولا یفقونها عاید بفقره است تعلیقا علی الذبیر یراکه بتایع و تعامل اکثر بآنست و این هر دو قول مفسران  
 است اکنون این عذاب در دنیا کی خواهد بود میبوی علیها فی نادجهما فتکوی بهما جباهم و جنوبهم و ظهورهم  
 روزی که گرم کنند و بتا باند آن کنوز زکوٰۃ ناداده ایشان را در آتش دوزخ و آن روز قیامت خواهد بود پس واع کنند پیشانیها  
 ایشان را آنگاه پهلوی پشت و یرا پس ای توانگر متکبر بنقد فانیه دنیا مغرور مشوجه نازی بخیزی که پیش از تو دیگری داشته و بعد از  
 تو دیگر خواهد داشت از سختی عذاب عقوبت دوزخ یا دکنی که آن مال زکوٰۃ ناداده تو در حقیقت ماست و آن گندم عشر ادا  
 ناکرده تو که تو م باد و ایشان مواسات کن نه مساوات و از آن فقیر تر و لبیده موسی گرد آلودنگ مدار که زود خواهد بود که تو نیز  
 در وقت مردن تر و لبیده موسی و در گور گرد آلوده خواهی بود قطعه ننگ از فقیر اشعث اغبر مدار از ننگ پودر وقت مرگ اشعث  
 و در گور اغبری پودر من بگش ز صحبت ایشان که در بهشت پودر من کشان بسندس خضرند عبقری پودر من روی زمین بطلعت  
 ایشان منورست پودر من آسمان بزهره و خورشید و مشتری پودر من حقارت درین طائفه نظر کن که رسول خدا صلی الله علیه و سلم  
 از حال ایشان خبر داده و فرموده که بادشاهان بهشت در ایشان باشند گرد آلوده موسی سر بالیده از دنیا ای چندان نیابند که  
 بدان از خود دفع گرد و خاک کنند یا موسی سر خود پاک کنند اگر سلام کنند توانگران جواب سلام ایشان نگویند و اگر زن خواهند  
 کسی با ایشان نکاح نکند و اگر سخن گویند کسی گوش بسنجد ایشان ندارد و آنحال در دلهای ایشان چندان نور باشد که اگر نور  
 دل یکی از ایشان بر اهل آسمانها و زمین قسمت کنند همه منور گردد و مشعر

هر یک ملک معنی خورشید انوارند	آنها که ذره و اصبورت محقراند	دل یکی از ایشان بر اهل آسمانها و زمین قسمت کنند همه منور گردد و مشعر
مسکین بصورت اند یعنی توانگرانند	عاجز بظاہر اند باطنی قوی	نزد خرد و غریز تر از دیده در سراند
فرود او از کرشمه بفر دوس نگرند	امر و از نعیم جهان چشم دختند	زیر کلیم شان جم خاقان و فقیر اند

و دیگر بدان که حدیث بران ناطق است که بیرون از زکوٰۃ و عشر در اموال حقوق دیگر هست پس چنان سرود که در بندر و آوردن  
 حاجات در ایشان و بر آوردن مراد ایشان باشی که مال مال خداوند است و توانگران و کیلان خداوند اند و فقیران عیالان  
 وی پس باید که برسانند و کیلان دین حضرت الهی و برگزیدگان الطاف بادشاهی از خزانه نامتناهی بوقای عهد الدنیز و وفون  
 بعهد الله اذا عاهدوا از خزانه مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله در وجه من جاء بالحسنة فله  
 عشر امثالها از معامله من ذی الذی یقرض الله قرضاً حسناً از وظیفه از احسنتم احسنتم لا نفسکم برت سایل  
 و اما السائل فلا یمنه بکم برات ما عندکم بنفد و ما عند الله باق تا بوقت حساب محسوب فتد فمن یجمل  
 مثقال ذرة خیرا ین برسات محمد رسول الله بر توفیق ان الله لا یضیع اجر من احسن عملاً تا از جمله فلاح یابندگان  
 باشند که و من یوق شمه نفسه فاولئک هم المفلحون والا که از فریضه زکوٰۃ غافل باشند در تحت و عبید سیطوقون  
 ما یخلوا به یوم القيمة داخل باشند قوله تعالی و لا یحسبن الذین ینجلون بما اتوا الله من فضله هو خیر الامم

بل هو شر طهر الآیه یعنی می پندارند آن کسانی که نخیلی میکنند بان مالهای که خداوند عطا داده ایشان را از فضل خود یعنی از زود  
نقره و حیوان و ثمار و آن اشیائی که واجب میگردد زکوة در آن و زکوة آن را نمیدهند که آن خیرست مرا ایشان را از پراکدن وسعت  
عذاب ایشان خواهد بود و زود باشد که آن مالها که بان نخیلی میگردند ماری گردانند و طوق سازند در گردن ایشان تا زخم زند آن مار  
از سرتاقدم ایشان و این روایت تفسیر و سیطاست و در کتب حدیث نیز آمده است از رسول علیه السلام که فرمود هر کس خداوند  
مال داده باشد زکوة آن مال نهد روز قیامت آن مال ویرا بر صورت ماری سازد که بر دو گوشه او پان وی دو کفک باشد  
آن مار خود را طوقی سازد در گردن وی و خود را بر سر روی وی میزند و او را زخم میزند پس از آن میگوید من مال تو ام من کتر تو  
ام که جمع میگردی و زکوة آن نمیدادی آن گاه رسول علیه السلام این آیت بخواند قوله تعالی ولا تخسبن الذین یبخلون  
بما اوتاهم الله من فضله الآیه در صحیح مسلم می آید بروایت جابر از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود کسی که در دنیا مال جمع کرده باشد  
و زکوة باز گرفته باشد روز قیامت آن مال زکوة نداداده بر صورت ماری شود و پان خود باز کشیده و از پس وی میدو و بند از او  
میگریزد و منادی ندا کند که بگیر گنج خود را یعنی آن مال خود را که پنهان میگردی ما که خداوندیم از ان بی نیازیم چون بنده بیند که از ان  
چاره نیست دست خود در پان وی آرد آن مار دست ویرا بجاید خاییدن سخت بقوت پس هر تو اگر که بقیامت ایمان دارد  
و بعقوبت آخرت ایقان دارد واجب بود بروی که نفس خود را ازین عقوبتها برهاند بدون زکوة و نیز مال که زکوة آن ادا کنند  
از آفات امین گردد قال النبی علیه السلام مساوا موالکم بالزکوة و صاحب یرانیز در آخرت امبد ستنگاری باشد و  
اگر حق الله را از فقر بازگردد و ظلمه بزور بتانند عصا را بر او ریست که او را جفاک میگویند یعنی اگر با اهل عصا ندهند اهل حسماق را  
برایشان مسلط گردانند تا بزخم جفاک بتانند شعر هر کس بفساد پشت بر دین دارد در وقت زکوة بر حسین حین آرد و تفسیر  
معنی می آرد که سه آیت نازل شده است مفرون به چیز که قبول نشود یکی از ان بدون قرین خود اول قوله تعالی اطیعوا الله  
واطیعوا الرسول فرمان برداری خداوندی فرمان برداری رسول قبول نشود و دوم فرمان برداری خداوندان اشکر ط و لوالدیک شکر  
گذاری حق بی شکر گذاری پدر و مادر نشود و سیم فرمود اقموا الصلوة و اتوا الزکوة و اتوا زکوة از ان قبول نشود  
و الله اعلم میست از شراب غفلت تاکی در طلب حطام دنیا خواهی بود و تا چند عمر عزیز در جمع مال از حرام و حلال  
ضایع گردانی و حقوق شرع فرگذاری یا دکن از ان ساعت که ملک الموت بقبضه قهر گریبان جانت بگیرد و شیر اجل بنجب  
سیاست بزوزند و عتاب مرگ بر سر تپ پرواز کردن گیرد و عزرائیل فصد جان کند و شیطان تصدایمان کند و همسایگان  
اتانند گفتن گیرند و وارثان مال طلب کردن گیرند هیچ نمی تزی در ان ساعت ندای فراق در رسد که رو که ما را بخشائی در  
دنیا همه آن کردی که رضای ما در ان نبود ما نیز اموز با تو آن کنیم که با ما کردی شعر بد میکنی و نیک طمع میداری به هم بد باشد  
جزای بد کرداری به مال زکوة نداداده تو وارثان قسمت کنند فرزند سیم و زرت دختر و پسر حالی بیکی بجاء زن دیگری بخانه  
شوخی بگرتا سوال گوید آخرت را چه جواب آوده و عتاب حق را چه حجت ساخته بر خود رحم کن که اگر پرسندت حجت نداری  
و اگر بسوزد طاقت نیاری بلید که در نیک نفسی و نیک خواهی چنان باشی که اگر دیگری نیکوئی کند گمان نبویند و گویند آن زوی  
شده نه آنکه بید نفسی و بد خواهی چنان باشی که اگر از دیگری بدی آید نسبت تو کنند و گویند از وی صادر شده منقول است که

۱۵۰ ایرالمون

امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه فرزند خود امیر المؤمنین حسن رضی الله عنهما وصیت کرد و گفت ای پسر باید که چون بمیری از مال دنیا از تو هیچ چیز نماند زیرا که مال که بوارث بگذاری حال از دو بیرون نباشد یا وارث تو بقوت آن مال طاعت کند یا معصیت اگر طاعت کند پس تو بد بخت باشی یا خود کبرنج آن کشیده باشی و وارث تو نیک بخت که بان راه بهشت رود و اگر معصیت کند تو او را بر معصیت مددگاری کرده باشی پس ای سچاره نظر کن که بر هر دو تقدیر حاصل توجه باشد تا چند در باز چیه دنیا سرگردان باشی و تا کی در طلب دنیا باشی و حال آنکه مرگ در طلب است شعریست **من طلب الدنيا والموت يطلبه عجبت لمن بنى القصر والقبر منزله** عجبت لمن ذنب ورب شاهد به الموت باب وكل الناس داخله فطعه

دار و گیر پیرامو ز بدست نوری	مال ملک تو بدست پسر پیر دوری	خانه گریز کنی محکم بر نقش و نگار	ملک الموت در خانه در آید روزی
از اجل بی او باز آید وقتی	در لحد خیر از خبر آید روزی	عزیز من بد آنکه محال است که از اول تا آخر عمر مال جمع درین	

روزگار و دوران حرام و شبهت زود پس از عقل نباشد این نوع حاصل کردن و بوارث گذاشتن خود بحساب و عتاب و عذاب در ماندن قطعه ز جمع میکنی و شنودم بخوری پیکار شو هر زن خود میکنی مکن بگوئی ای خورم غم طفلان خدایرانه این کار برخلاف خرد میکنی مکن چه حلال و حرام حاصل کردن از برای سه بیگانه بلکه سه دشمن غایت احمق بود بسمع قبول بشنوا زن یعنی داماد و زن و پسر و شوهر زن رباعی در ویش شکسته چون بیاید بدرت چیزی بده از بهر روان بدرت ز جمع کنی برای سه بیگانه بوشوی زن داماد و عروس سپرت در تفسیر تعلیمی می آرد فی قول الله تعالی و ما تقدموا لانفسکم من خیر متجدد و عند الله یعنی آنچه پیش فرستید با خیرت از برای نفع خود از مالهای خود بیاید فرد و جز آنرا نیز دیک خداوند تعالی و میگویی که چون خاتون قیامت نوردیده رسالت جگر گوشه مصطفی صلی الله علیه و سلم فاطمه زهرا رضی الله عنها وفات یافت و جنازه او را امیر المؤمنین علی حسن و حسین و ابوذر غفاری رضی الله عنهم شب بیرون آوردند و بخاک دفن کردند و باز گشتند علی رضی الله عنه در آن شب این دو بیت انشا کرد **شعر لکل اجتماع من خلیلین فوقة و کل الذی دون الفراق قلیل** و ان اقتقادی واحد بعد واحد بدلیل علی ان لا یدوم خلیل قطعه

شب وصلش پایان رفت اکنون	قیامت میکند روز جدائی	وصالش را چون عقرب بود	چه بودی گر نبودی آشنائی
-------------------------	-----------------------	-----------------------	-------------------------

چون با او شد امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه بگورستان درآمد و گفت السلام علیکم یا اهل القبور اموالکم قسمت و داد کم سکنت و نساء کم نکحت فهذا خیر کم عندنا فما خیرنا عندکم یعنی سلام بر شما با وای اهل گورستان مالهای شما را قسمت کردند و از ثمن و در سرهای شما ساکن شدند دیگران و زنان شما را نکاح کردند با شوهران اینست خبر شما نزد ما چیست خبر ما نزد شما هفت هفت و عليك السلام یا علی ما اکلنا سر مجنا و ما قد منا وجدنا و ما اخرجنا خسرنا یا تقی آواز داد که یا علی آنچه بخوردیم سود کردیم و آنچه پیش فرستادیم با خیرت باز یافتیم و آنچه واپس گذاشتیم یعنی بوارث زبان کردیم قطعه دانی که بر نگین سلیمان چه نقش بود پندل در جهان میند که با کس و فاکر و خرم کسی که حاصل عمر عزیز را با بدو تن بخورد و بدشمن را با کس در صحیح مسلم می آید این حدیث قال ابی بنی علی علیه السلام یا بن آدم تقول مالی مالی و مالک و مالک الاما اکت فافینت اولیست قابلیت اول تصدقت فامضیت یعنی ای فرزند آدم میگوئی مال من مال من حال آنکه



نیست ترا از مال تو مگر آنچه بخوری و فانی کنی یا بپوشی و کهنه کنی یا در راه حق تصدق کنی و باقی گذاری یعنی هر چه بخوری فانی شود هر چه بپوشی کهنه شود و هر چه با نیت فرستادی باقی ماند هر دو اگر خواهی بنه تا باز یابند و اگر خواهی بده تا باز یابی بده اگر مال خود را دوست میداری بدشمن چرامیگذاری دوست خود را از خود جدا کن با خود بپوش و بدیگران رها کن و اگر همه را بذل و ایشاکردن نتوانی خود را نیز یک وارث حساب کن و یک حصه با خود با نیت بر و اگر نمی توانی باری فریضه زکوة را بده تا بعد از آن نکت پیر هرات خواجه عبداللہ انصاری میگوید که اگر دنیا را دوست میداری بده تا ماند و اگر دشمن میداری بخور تا ماند حکایت در تذکره الاولیاء آمده که شیخ جنید بغدادی رحمه الله هفت ساله بود روزی از دیبستان باز آمد پدرش را دید که گریان دید گفت ای پدر ترا چه گریان کرد گفت ای پسر امروز درمی چند از فریضه زکوة پیش خاله سری سقطی رحمه الله فرستادم قبول نکرد گریه من از برای آنست که چرا عمر عزیز خود را در سر این درمی چند ضایع کردم و حال آنکه این خود هیچ دوستی از دوستان حق را نیشاید جنید گفت ای پدر این درمها بمن ده تا من بوی دهم آن درمها برداشت و بدر خانه سری آورد و در نزد شیخ گفت کیست پدر گفت جنید است در بکشای و این درمها بستان از فریضه زکوة سری گفت نمی ستایم جنید گفت بدان خدا که با پدرم عدل کرد و با تو فضل که این درمها قبول کن سری گفت با پدرت چه عدل کرد و با من چه فضل گفت با پدرم آن عدل کرد که ویرا توانگری داد و بروی فریضه گردانید که زکوة از دمه او آکند و بمصرف رساند و با تو فضل کرد که ترا فقیر فرید و قبول زکوة مجیز گردانید شیخ را این سخن از جنید خوش آمد گفت ای پسر پیش از آنکه این درمها قبول کنم ترا قبول کردم در بکشاد و آن درمها از وی بستاند الهی بحسرت مقبولان خود ما را از مقبولان گردان  $\text{ۛ ۛ ۛ ۛ ۛ}$

### فصل ششم در اجابت دعوت حکم آن

بدانکه از حقوق ستمه که مسلمانان را بر یکدیگر است یکی اجابت دعوت است پس اجابت باید کرد دعوت

مسلمانان را وقتی که آن دعوت ولیمه باشد یا مثل آن و در اینجا بدعتهای سبیه و منکرات نباشد و فقهار اصلی است که چون بدعتی عمل کنند و در ضمن آن بدعتی حاصل شود ترک سنت به از آوردن بدعت باشد چنین یاد کرده است و در ترغیب الصلوة و بعضی گفته اند چون بدعت و منکر بران مایه نباشد اجابت باید کرد هر چند در آن منکر بود و بدعت زیرا که باین که در جای بدعتی بود ترک سنت نتوان کرد اما اگر بدعت و منکر بر مانده بود اجابت کردن و حاضر شدن بران مایه روا نبود و امام اعظم رح میگوید یکبار باین مبتلا شدم اما صبر کردم یعنی بدعتی که در اینجا بدعت بود مبتلا شدم اما بدعت بر مانده نبوده است نظر کن که درین روزگار در دعوتها و ممانعهای بعضی از مردمان چه بدعتها و نامشروعها میروند مثل دعوت ختان و غیر آن که سر ایبار اجاب میگیرند و دنی میزنند مسخرگان مسخرگی میکنند و پشت مینهند و رود و سرود میگویند و زنان نامحرم بنظاره میدهند از آن فسادها حاصل میشود و خمر بخورند و گادان بر جویند و نختنهای بندند و بر سر دست بد بخامی برند از برای رضای صاحب آن سور و تعظیم آن کار و رضای حق را میگذارند اینها همه از رسوم جاهلیت و هواپرستی است و حال آنکه هر کس به نیت تعظیم کاری یا تعظیم مخلوق گاو و گوسفند کشد کافر شود و آن حرام و مردار بود نتوان خوردن ای بسا مسلمان که بچنان جائی روند و کافر بیرون آیند لغو باشند

پس همچنان مجلسها بنا پذیرفت مگر از برای نبی منکر که آنها همه باطل و نامشروع است و مایه ضلالت و گمراهی است و با این همه آنرا کار خیر نام می نهند و کافر میشوند و خبر ندارند و اگر در آن قصد احیای سنت دارند چرا در وقت استیحا و قص شارب این بی ترتیبیهای خود را که ترتیب نام نهاده اند بجای نمی آرند چون یک سنت این است و یکی آن پس معلوم شد که اینها همه از ناز پروردگی و هوای پستی است از چنان مجلسها پر حذر باید بود و از چنان کارها دور و همچنین دعوت که از برای میت و بندگان و ناموس و ریاضت و سمعت است که اگر ما چنین نکنیم مردمان گویند او از مرده خود حساب نداشته بدان دعوت رفتن و از آن دعوت خوردن مکروه است و در واقعات بخاری می آرد که سیپاره دان خواری از برای مرده مکروه است و مراد از این روایت آن طعام است که بعد از خواندن سیپاره دان میدهند اما صدقه که از برای میت که از وجه حلال بدر و ایشان مستحق دهند پسندیده است و شرع بآن وارد است و تمامی سخن در باب دعوت در فرايض خمس معیشت بیاید هم درین قسم انشاء الله تعالی در فصل شرایط هماننداری و آداب

طعام خوردن الهی همه را از بدعت و ریاضت و سمعت و رسوم جاهلیت گاهدار

### فصل هفتم در نصیحت و شرائط و آداب آن

بدانکه یکی از حقوق مسلمانان نصیحت کردن و نیک خواهی است چون طلب نصیحت کند که رسول علیه السلام فرمود هر کس پوشد و پنهان دارد و علی را که نبرد او باشد روز قیامت لگامی از آتش دوزخ بر سر وی کنند و در صحیح بخاری بر روایت ابن عمر رضی الله عنهما می آید از رسول علیه السلام که فرمود بلغوا منی ولو اذیه برسانید از من اگر چه یک آیت باشد و رسول فرمود الدین النصیحة یعنی دینداری نیکو خواهی است گفتند از برای کی یا رسول الله فرمود که لله و لکتابه و لوسوله و لایمة المسلمین و عامتهم یعنی از برای خداوند از برای کتابی و از برای رسولی و از برای ائمه اسلام و عامه ایشان در انوار المشرق می آرد که سعد بن سعد از رسول روایت میکنند که فرمود لان یرمدی الله بک سر جلا و احدا خیر لک من ان تکون لک حمر النعم و در شرح لمعات می آرد که لام لان یرمد الله لام طوطیه قسم است یعنی سوگند بخداوند که اینک یک مرد بتورا هر است یابد یعنی از علم تو مستفید گردد بهتر بود هرگز از آن که همه شتران سرخ موی دنیا ترا باشد و در جمع سفیان میگوید رسول علیه السلام این حدیث هر امیر المؤمنین علی را فرمود کرم الله وجهه اما ناصح باید که اول نفس خود را نصیحت کند و پند دهد اگر از وی قبول کند آنگاه نصیحت دیگران مشغول گردد که در خبر است که حق تعالی خطاب کرد بعیسی علیه السلام که ای عیسی اول نفس خود را و عظم گوی اگر قبول کند آنگاه بندگان مرا و عظم گوی و الا شتر مدار از من که بندگان مرا بکاری فرمای و خود آنگاه زبانی هر گاه ناصح نفس خود را نصیحت نکند و بصلاح نیارد و هر آینه سخن وی در دلهای دیگران جای گیر نباشد و موثر نیاید زبانی رسوایی و نصیحت کسیکه خود عمل نکند بآنچه دیگران را فرماید قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لم تقولون مالا تقولون کبر مقتا عند الله ان تقولوا مالا تقولون و اعظما بعین و عظم سنده است قطعه از من بگوی عالم تفسیر گوی را به با علم اگر عمل نکنی شاخ بی بری پاره درخت علم ندانم بجز عمل پگر در عمل نکوشی نادان مفسری پیش شیخ محی الدین غزالی علیه الرحمه فرمود علما ناصح در مجلس گفتند سه گروه اند یک گروه آفتاب صفت اند و یک گروه شمع صفت و یک گروه مانند چوب توت تر اند بر آتش اما آنگاه آفتاب صفت اند آنها

انکه ایشانرا نظر برصیت و آوازه و غلبه مردم نباشد و عرض ایشان از مجلس گفتن قبول عامه و جاه و منصب نبود و این جمله دست دهد بدان معزور و محب نشوند و اگر مردم رغبت نمایند با ایشان و مجلس ایشان از آن دل تنگ نشوند و نیت ایشان آن بود که بندگان حق سخن ایشان راه راست یابند و بر راه راست باشند این چنین مذکور آفتاب صفت اند که عالمی از ایشان نورانی میگردد و اینها کیاب و کبریت احمد اند اما آنها که شمع صفت اند آنها که مقصود ایشان از وعظ گفتن اعتقاد عامه است و غلبه مردم و در جاه جوی و منصب طلبی اند و بان شادمان و حسرم میباشند و اگر نمی یابند و لنگ ملول میگرددند لاجرم خود چون شمع در سوختن اند و دیگران نوری برند و ایشان از علم خود بی بهره می مانند و جز مشقت و زحمت فایده ندارند اما آنها که بر مثال چوب توت تراند آنها اند که فی علم دارند و نیت نیکو آن جا اهل نای که راهزن خلق است و دشمن خدای ظاهر خود را مشابه علما ساخته و از دون مهمتی تحصیل علم نپرداخته از مرکب علم و عمل پیاده مانده و سیاق سخن بر کتب فارسی رانج کلمات متفرقه را در کانی ساخته و خطا و صواب از یکدیگر نشناخته اساس آنکار بر سوال و طلب الحق چه ابلهان بوالعجب لاجرم تشبیه می بچوب توت تر کرده اند که چون بر آتش نمی دود و کند و بسوزد و او تیر خود در سوختن و مردم از دست طمع ایشان در حنرت درین روزگار زین و اعطای نامموار و هر دیار فراوانند و بسیار که ایشان را استحقاق آن نیست که سخن خداوند و رسول و گویند زیرا که کسب علوم نکرده اند و تیز و پیر دانشمند شده اند قطعه مرد عامی که تیز و پیر شود و دانشمند و فرجی پوشد و دستار مقفی بندد و علم ناخوانده تفسیر و روایت گوید و راست آنست که بر سبب کنداخذ و بی لعل در دل کان سرخ روی از آنست که بی طمع است که با که بیگر کا هی نگر آنست زرد روی از آنست شمع طمع آرد و بروی مرد زردی بی طمع را سر بر گرد مردی بی در حدیث آمده است که فردای قیامت منادی ندا کند که کجا ای پدای دشمنان خدای بر خیزید لا یقومون الا سوال المسجد بر خیزند مگر کسانی که در مسجد ها سوال کرده باشند پس طالب علم و فقیر باید که بی ضرورت طلب و سوال نکند که رسول علیه السلام فرموده است من طلب و عنده ما یغنیه فانما یستکثر من النار قیل یا رسول الله و ما یغنیه فلما قد ما یغنیه و یغنیه پس هر گاه که قوت یکروزه دارد باید که کند اما اگر نا طلبیده بدیند تیر زد نکند که گفته اند رباعی درویش کسی بود که او کند کند چیزی که بدو بدیند هم زد کند بیادست و دل کشاده باشد همه سال بی یعنی که هر آنچه آیدش زد کند و از ابوهریره رضی الله عنه مروست که گفت اذا اعطينا قبلنا و اذا منحننا لم نسأل و ابو ذر رضی الله عنه گفته است مرعاض بن قیس راخذ العظام ادا م نخله فاذا کان اثمان دینکم فدعوه در صحیحین می آید بروایت عبد الله بن عمر از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود بدستی که خداوند تعالی قبض نکند علم را قبض کردن و کشیدنی که بکشند از زمینای عالم لیکن قبض کند علم را قبض علما تا چون عالمان مانند مردمان جاها را پیشوایان خود گیرند تا آن جاها را فتوی میدهند بغیر علم پس خود گمراه باشند و دیگران نیز گمراه گردانند که اتخذوا الناس رؤسا جهالا فافتوا بغیر علم فضلووا و اضلوا و عجب تر آنکه ندانند که ندانند که اگر بدانند که ندانند یا ساکت باشند یا خود را از تنگ جهالت برهانند

آن کس که بداند و بداند که بداند	پوسته تو وضع کند و کبر نماید	وان کس که نداند و نداند که نداند	تو مرده شمارش که گشترنده بخونند
آن کس که بداند و نداند که بداند	بیدار کند زود که تا خفته نماید	آن کس که نداند و بداند که نداند	او خوشین از تنگ جهالت برهانند

اینک بعراق اندر شهر سیت معظم : کور اهدان خواند و او بیچ نداند و هر یک از ان جاہلان عالم نمای خود را فاضلی کاملی عقبتا کرده اند بعلت آنکه ما از کتابهای فارسی سخن می توانیم گفت غافل از ان معنی که ساہا جگر خون می باید کرد و ریاضت می باید کشید تا مرد و پالگاہ علوم تواند رسید یانی قطعہ نہ ہر صدق کہ فرو خورد قطرہ باران : درون سینہ او گشت جائے دروانہ صدق بیاید و باران بحر چندین سال : بہنوز نیست معین کہ در شودیانہ ہو با این ہمہ عوام الناس را بینی با فسونی کہ برایشان خوانند کہ بفہم ایشان نزدیک تر بود و موافق ہو او طبع ایشان بود سری می افشانند و تحسینی میکنند و معتقد میگرددند و عالم کامل کہ سخن از سر تحقیق میگوید و عیب مردم بایشان می نماید چون موافق ہو ای ایشان نیست نمی شنوند و قبول نمی کنند بلکہ طعن میکنند و منکر میگرددند و گوارانند باور در خدای عامیان : نوح را باور ندارند از پی پیغمبری : لاجرم صاحب وضع خلد در حق چنین عامیان گفته است قطعہ ندیدم عامیان را اعتباری : ز روی عقل نزد هیچ مردم بگسگ عامی با فسونی و نوالہ بیکی سری فشانند و دیگری دم : و اینہا عامیانی اند کہ در صحبت علمای دین پرور نمی رسند و پروای کار آخرت ندارند عمری سپایان آورده اند و شرایط ایمان و شرایط اند و فائتہ و دعای قنوت درست نکرده اند و فرض و سنت از یکدیگر نشناخته اند کلمہ برسم عادت میگویند و نماز رسمی و عادت میگذارند آن نیز وقتی کہ مجال می یابند و گاہی از ترس درہ و ملامت مردم مسجد حاضر می شوند و در دین تحقیقی و در راه حق یقینی حاصل نکرده اند بطاہر خود را چنان نمایند کہ مردم تصور کنند کہ مگر از زمرہ ابرار اند و مع ہذا از زمرہ فجار اند و فاق از دلشان رفته و ظلمت نفاق جای گرفته فر و اندرین رہ صد ہزار ابلیس آدم روی ہست : تا ہر آدم رو را ز ہزار آدم نشمیری : استاد این ضعیف علیہ الرحمہ می فرمود کہ واعظ را ہفت شرط باید تا نصیحت گفتن مسلمانان را بشاید اول آنکہ فقیہ بود و دوم آنکہ محدث بود و سیم آنکہ مفسر بود و چهارم آنکہ پاک مذہب باشد و پنجم آنکہ عقل وی سالم بود و ششم آنکہ بی طمع گوید ہفتم آنکہ اجازت استاد داشته باشد تا اگر یکی ازین شرط سبب کم بود نشاید کہ قدم بر نہر بند و قال اللہ و قال رسول اللہ گوید زیرا کہ فساد آن از صلاح آن زیادت خواهد بود و از اینجا ست کہ گفته اند بر نیم طبیب و نیم طالب علم اعتماد نشاید کرد کہ یکی جان بر دویکی ایمان برد و خود باللہ من الخذلان در مرشد قلانی میگوید این چنین واعظان از قطع طریق تیر اند زیرا کہ قطع الطریق دنیای مردم را می برد اما این اعظان اول دین مردم می برند آنگاہ دنیای ایشان را باز جمعی درویشان بینی کہ ناپاکی کردن را در دین قوی ترین حجت دانند و بی حرمتی را بیکوترین سنتی گستاخی را سر پایہ خود سازند و از کاہلی بخدمت حق نپردازند طاعت و فرمان برداری را بسکداشته و نماز و روزه را بزیادتی انگاشته سبک داشت حرام و گناہ را آیین ساخته و میگویند اسرار توحید بحق با پیدا شده و ما را از ما ر بوده اند و اسرار حقیقت با نموده اند و سخنی کہ گفته می شود از ما نیست و کاری کہ می رود از فعل ما نیست و از ما جز نظارہ نیست ہر یک از ایشان میگویند منم جنید بایزید بسطامی و در معنی ظالم تر و بد نفس تر از شمر و یزید شمر گرام و ز گوید منم بایزید : بگویند کہ فردا تویی بایزید : حق از باطل ندانند و از حلال و حرام روی نگردانند ریشہا ترا شیدہ چون مجوسیان و داعیہا بر خود ہنواد چون دوزخیان رباعی مشت کل با کل کل بی اسلامند : در راه خدا سوختگان خامند : دنیا نہ بدست و آخرت دادہ بیاد : در آب و گیاہ مانده کالا نماند : اگر ہم برین اعتقاد میرند ہر یک سگی از سرگان دوزخ خواهند بود از ان نوع نادار ایشان

بگریز و از صحبت بد ایشان بپرهیز شمر از ان بید و لتان بگریز چون تیر و سر اور کوئی صاحب دولتان  
 در دیشان صافی اعتقاد و سالکان عالی بناداند و علمادین پرورد میراث داران پیغمبر که هر یک از ایشان رهروان راه  
 دین و مبارزان میدان یقین اند که صحبت با ایشان و مجلس علم ایشان روضه ایست از روضه های چنان که مجلس العلم  
 روضه من ریاض الجنة آن عالم آفتاب صفت که عالم از وی نورانی است سی سال یا چهل سال جگر خون کرده تا پایگاه  
 علوم رسیده و برسد درس و فتوی نشسته فرو آسان نیامد بوی عشق اندر مشام جان من و والهدای صاحبان عمره  
 جگر خون کرده ام و در روزی اگر خواهی صد صوفی مانند در میرسد اما چهل سال باید تا در ولایتی یک دانشمند در رسید چنانکه گفته اند  
 قطعه سبزه گز قوطه بنیم من چشم می توان شد بصوفیان مانند سی و چهل سال جان باید کند تا بگویند مرد دانشمند

عالم اگر چه دلیر بود اما نگذارد که حلال باصل دین وی راه یابد چون علم دارد آمازا هد بی علم که بی ارشاد شیخ کامل سلوک کند  
 و زهد و زرد مسخره شیطان باشد یا چون حماری که در آسپاگردان باشد و ازین است که علما نبشته اند من تو همد بغیر علم  
 جن فی آخر عمره اوصات کافرا یعنی هر کس زهد و زرد بدون علم دیوانه شود در آخر عمر خود یا کافر میرد و نعوذ بالله و از راه بردن  
 یک عالم بر شیطان دشوار تر باشد از گمراه کردن هزار عابد چنانکه در تعلیم المستعلم می آرد از نظم آن امام ربانی محمد بن حسن  
 شیبانی شاعر فان فقیها و احدا متورعا و اشد علی الشیطان من الف عابد حکایت عزیز میگوید که  
 یکی از طلبه علم که در تقوی وی قصوری بود در حق یکی از درویشان که وصف ایشان از پیش گذشت مبنی گفته بود و بروی خوانده  
 آن بیت این است رباعی بادلق کبود و با کلاه ترکی پیوسته کبیا ترکی می ترکی پس لاف زنی که میروم من ره حق و  
 حقا که ز راه حق از انسوترکی و درویش نیز در جواب وی گفته رباعی با جبه و دستار کلام ملکی و روزان و شبان در بے  
 بیم و زرکی و از مال کسان تو حرامی نبود و تو عالم عالمی چسرامی ترکی و فی الجمله عالم را بعلم عمل باید کرد و عامل را با عمل علم باید تا عالم  
 و عمل ایشان را اثره دهد که گفته اند عالم بی عمل چون درخت بی برست و زاهد بی علم چون خانه بی در الهی همه را توفیق

علم و عمل کرامت فرمائی

### فصل هشتم در عیادت مریض

بدانکه عیادت مریض یک بار از فروض کفایه داشته اند و از حقوق مسلمانان است چنانکه در خزانه الفقها و غیر آن گفته  
 است در صحیح مسلم می آید بروایت ثوبان از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود من عاد مریضا لم یزل فی خرفة الجنة  
 یعنی هر کس بیمار را بپرسد و اطم در بوستان بهشت باشد و در حدیث آمده است که مزد شهید یا بد کسی که بیماری را بپرسد  
 ششتر عن سعید و جبیر و قتادة من عاد مریضا فلدا اجر شهادة و عیادت مریض سنت است اما دیرینه نشینند که بدت  
 است حکایت در روضه اخلدی آرد که حکیمی بیمار شده بود جمعی بعیادت وی رفتند و دیر نشینند بعد از ان گفتند ما را  
 بندی ده حکیم گفت شما را پند میدهم که چون بعیادت بیمار شوید دیرینه نشینید فرود چو میروی سر بیمار دیرینه نشینی و بربفاتحه  
 از سرش کرا بخانی و در صحیحین و سنن ابوداؤد و صحیح ابوعیسی ترمذی و اذکار امام محی الدین نوادی و تلخیص اذکار می آرد

بروایت مادر مؤمنان عایشه صدیقہ رضی اللہ عنہا از رسول صلی اللہ علیہ وسلم کہ چون کسی بنا لیدی بسوی وی از مرض انگشت سبابہ خود بر زمین ہنای پس برداشتی و گفتی بسم اللہ تریبہ ارضنا بریقۃ بعضنا لیثقی مقیمنا باذ ذریعنا پس چون کسی بی عیادت بیمار و باید کہ این دعا بخواند اقتدا بر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در سنن ابوداؤد و صحیح ترمذی می آرد کہ این کلمات را بہفت بار بر بیمار خواند حق تعالی آن بیمار را شفا فرستد از بیماری کہ باشد اورا الا موت دعا اینست اسأل اللہ العظیم رب العرش العظیم ان یشفیک فایده عیادت آن میباشد کہ دل شکستہ آن بیمار را دریابی و بفاتحہ و دعا مددگاری کنی شاید کہ کاری بر آید کہ گفتہ اند رباعی چو بچ بر توانی گرفتن از بیمار ب قدم ز رفتن و پرسیدنش در بیخ مدار بچ ہزار شربت شیرین و میوہ خوشبوے چنان مفید نباشد کہ بوی صحبت یار ب قدم از خستگان باز گیر خواہ غمی بود بیمار خواہ فقیر اگرچہ دوستان را در رنج دیدن رنج تمامست اما فراموش کردن نیز در یاری حرامست رباعی اگر شرط عیادت ہمی کنم تقصیر کنون تو بر من شوریدہ حال خوردہ گیر بکہ خاطر من غم دیدہ ستمدیدہ بخواہدت کہ ہمیند بر دور رنج اسیر بچہ در صحیح بخاری می آید بروایت ابوہریرہ رضی اللہ عنہ از رسول صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود من یرد اللہ بہ خیر ایصیب منہ یعنی ہر کس خداوند تعالی باو نیکی خواستہ باشد اورا رنج و بیماری فرستد ابو موسی الاشعری رضی اللہ عنہ روایت میکند از رسول صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود چون بندہ مؤمن بیمار شود یا در سفر باشد بفرماید خداوند تعالی تا بنویسند از برای آن بندہ ثواب اعمال وی مثل آنکہ در صحت و اقامت وی می نوشتہ اند درین حدیث در صحیح مسلم است و در روایت ابو سعید می آید ہم در صحیح مسلم کہ رسول علیہ السلام فرمود نرسد بچ مومنی را رنجی و دردی و بیماری و عزانے تا چیزی کہ او بار مندر گرداند الا آنکہ کفر گرداند بان صغایر و بزرگتر غیب حمیدی می آرد بروایت امیر المؤمنین علی کرم اللہ وجہہ از رسول صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود بیچ مطلبانی نباشد کہ مسلمان را عیادت کند در باد الا آنکہ آمرزش خواہند از برای وی ہفتاد ہزار فرشتہ از باد او تا شبانگاہ و پسرد اورا در شبانگاہ الا آنکہ ہفتاد ہزار فرشتہ اورا آمرزش خواہند تا صبح و باشد مر اورا بوتانی در بہشت آلتے

دلہائی بیمار مارا از حسرت آنکہ گرم شربت ہدایت فرست

### فصل نہم در تشیع جنازہ

بدانکہ بختیز میت یعنی کار سازی دفن وی و تشیع جنازہ وی فرض کفایتست و از حقوقست کہ مسلمانان از بر یکدیگر است در ترغیب حمیدی می آرد بروایت ابی کعب و ابوہریرہ رضی اللہ عنہما از رسول صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود ہر کس نماز گذارد بر میتی مر او را قیراطی بود از اجر و اگر انتظار کشد تا میت را دفن کنند و قیراط بود گفتند یا رسول اللہ قیراط بگرانی چند باشد فرمود کہ خرد تروی مانند کواہ احد باشد و بروایت ابی چنان است کہ سوگند بخدائی کہ نفس محمد بقدرت اوست کہ آن قیراط گران تر باشد در پلہ حسنات وی روز قیامت از کواہ احد ابن عباس این حدیث بشنید گفت لقد فرطنا فی قرادیط کثیرہ یعنی بدستیہ تقصیر کردیم در قیراطها بسیار در صحیحین نیز این حدیث چنین آمدہ است بروایت ابوہریرہ رضی اللہ عنہ فرمود الا آنکہ دو قیراط مثل دو کواہ بزرگ می باشد در صحیح مسلم می آید بروایت ابن عباس رضی اللہ عنہما از

رسول علیه السلام که فرمود نباشد هیچ مسلمانی که میرد پس نماز کند بر جنازه وی چهل مرد از مسلمانان که بخداوند شرک  
 نیارده باشد چیز بر الا آنکه قبول کند خداوند تعالی اشاعت ایشان را در حق وی یعنی بیامرز او را در مختار الفقه می آرد که  
 غسل میت واجب کفایت است و تکفین وی در سه جامه سنت است و نماز کردن بروی فرض کفایه است در صحیح مسلم  
 می آید بروایت ابو سعید رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم که چون میت را در جنازه نهند و مردمان برگردن خود بردارند پس  
 اگر آن میت صالح بود گوید قد مونی یعنی جهد کنید و زود تر برسائید مرا بر حمت و کرامت پروردگار من اگر غیر صالح بود گوید  
 وای بر من کجایم برید مرا بشنود آواز ویرا همه چیز مگر آدمی که نشنود اگر بشنود و پیوستن شود حکایت در عشرت حمالی می آرد که یکی  
 از بزرگان دین گفت در شهر عبادان جوان پارسائی وفات یافت و تالستان بود و هوادر غایت گرمی گفتیم توفت کنیم  
 تا نماز پیشین که هوا خشک شود جوان را دفن کنیم درین حال خواب بر من غلبه کرد و در خواب چنان دیدم که قبه زده بودند در  
 گورستان از یکدانه در که نور از آن قبه با سمان میرفت ناگاه حوری از آن قبه روی من نمود و گفت ای شیخ رو امیدار  
 که آن جوان مرده را تا نماز پیشین از ماجداری جهد کن و زود تر او را بارسان که در انتظار دیدار اویم خوشابنده که میرد و حال وی  
 چنین باشد پیچاره آدمی که چهار خطر دارد در پیش که هر یک از آن سخت تر و صعب تر از دیگر است که اگر نظر تحقیق در روئے کنیم  
 و تفکر و تامل نمایم فی پروای خوردن و آشامیدن ماندنی سامان گفتن و شنودن اما چکنیم که غفلت بر دلها مستولی گشته  
 مگر حق تعالی آگاهی و هشاری دهد و آن چهار خطر اول خطر مرگ است دوم خطر گور است سیم خطر قیامت است چهارم خطر  
 آتش دوزخ در کیمیای آرد که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود که سکر است موت و تلخی جان کشدن بر بنده مؤمن زیادت ازان  
 است که او را سی صد بار بشمشیر می کشند و او باز زنده میگردد و انس بن مالک رضی الله عنه روایت میکند از رسول صلی الله علیه وسلم  
 که فرمود هیچ روز نباشد الا آنکه دو فرشته از آسمان ندا میکنند که یا اهل الدنیا ولد تم للموت و تبنون للحراب و تجعون  
 للاعداء و انتم محاسبون و معدون عند ربکم یعنی ای اهل دنیا شما زاده شدید از برای مردن و بنامی کنید از برای  
 خراب شدن یعنی چه عمارت میکنید چیزی را که روی درویرانی دارد و آنچه جمع می کند نصیب دشمنان خواهد بود و حال آنکه شما محاسب  
 و معدوب خواهید شد نزد پروردگار خود پس ای برادر نظر کن تا چه میکنی آگاه و هشیار شو فقر و عمر و مال اندر سرکاری عمارت کرده  
 این عمارتها که دار و درویرانی چه سود رسول خدا صلی الله علیه وسلم هرگز در کار دنیا سگی بر سگی نهاد تا آن زمان که از عالم سفر کرد  
 که ما وضع رسول الله صلی الله علیه وسلم حجر اعلی حجرا ختار لقا الله عز وجل سنگدلی باید که دل درنگ بندد  
 امروز چندانی برار که فردا برداری خانه اکل را چند عمارت میکنی یک بار خانه اول را عمارت کن فردا خانه هر چند کنی محکم و پر نقش  
 نگار و ملک الموت در آن خانه در آید روزی : قوله تعالی اینما تکتون اید و ککم الموت ولو کنتم فی بروج مشید هر کجا  
 باشید مرگ شما را در یابد و اگر چه شما در حصارها و قصرهای بلند و رفیع باشید و بقول سدی و قتاده اگر چه شما بر برج اثنی عشر آسمان باشید  
 پس ای برادر اگر در حصارهای آهنین باشی که مرگ را از خود دور نتوانی کرد و فقر و ملک الموت را بجیل و زور و نتوانی که نخچیرتانی  
 روزی رسول علیه السلام بقومی برگزشت که می خندیدند پری دهان فرمود که اگر شما مرگ را که ویران کننده لذتهاست یاد کنید  
 شما را خنده نیاید مرگ بسیار یاد کنید که گور شما را خانه است و آن روضه خواهد بود از روضهای بهشت یا کنده از کندهای

دینه

دو زخ امام حسن بصری رح میگوید ای مردمان گور را بسیار یاد کنید که آخرین خانه شماست و کفن خود را یاد کنید که آخرین جا است شماست همچو گفت هر زندگانی که بوده است در دنیا اگر یک کس داشته باشد با مرگ برابر نیاید و اگر همه لباسهای نیکو را یک تن پوشیده باشد با کفن برابر نیاید و اگر همه مرکبهای دنیا را یک تن سواری کرده باشد با جنازه برابر نیاید و اگر همه تختهای عالم را یک کس داشته باشد با تخت تفتشوی برابر نیاید و اگر همه باغها و بوستانهای عالم را یک کس داشته باشد با تاریکی گور برابر نیاید گورخانه است که کلید آن بدست اسرافیل است تا او صورت دهد از آن خانه بیرون آمدن نسبت ای بیچاره از خواب

غفلت بیدار شو که تا چشم بکشانی خود را در گور خواهی دید رباعی | ناگاه بود کزین جهان ت بیزند | از حلقه جمع دوستان ت بیزند

غافل منشین زمان زمانت بیزند | اگر تو ز روی کشان کشان بیزند | همه آن نباشد که تو بجنازه دیگران حاضر شوی روزی خواهد بود

که جمعی بجنازه تو نیز حاضر شوند یاد کن از آن ساعت که صلوة جنازه تو بر آید یاد کن آن زمانی را که باغ و بوستان را بگذاری و روی بگورستان آری یاد آر آن لخطه را که ترا بجاگ تیره بسیارند و دوستان از سر خاک تو باز کردند و ترا در آن مقام پر حشمت بگذارند یاد کن از آن ساعت که خروش مصیبت از خانواده تو بر آید اهل و سر زندان تو آه و واد و یلا بر آرد رباعی

روزی بود که آه بر آید ز کوی ما | گیرد عبا را خاک لحد گرد روی ما | از مرگ ما چو مدت سه روز بگذرد | در بیچ کوی کس نکند جستجوی ما

صعب حالتی است مرگ و مردوم از وی چنین غافل و بیخبر شمر بخیر منشین گزین دارمحن : تا خبر خواهی شدن خواهی شدن : اگر بمثل نهر ارسال عمر یابی و همه لذات دنیا ترا دست دهد حاصل آن چه خواهد بود جز آنکه شربت مرگ میاید چشید و سختی جان کندن میباید دید و حال آنکه در دنیا خود عیش صافی یافت نشده است چنانکه در تذکره الاولیای می آرد که ابو ریحان مکی رحمه الله گفت در دنیا چیزی نیست که بدان شاد شوی که نه در زیر آن چیزی بود که بدان غمگین گردی شادی یکروزه یافت نشده است و اگر همه عالم یکجا تو شد آخر چیست رباعی دنیا همه سرسبز بکامت شده لیر : پس عمر برفته و جل آمده گیر : گوی : بمراد خویش دستی بزم : این خود نتوان و اگر توانی زده گیر : عمر از آن عزیز تر است که او را در طلب حطام دنیا ضایع گردانی و مشقت تمام درم و دنیا چند جمع گنی و نجوف زگا هدراری و بحسرت بگذاری بلکه از و تمتع نا گرفته بوارث گذاری و خود بگذری در مصایح می آرد که امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه چون بر سر گوری با ایستادی چندان بگریستی که محاسن وی تر شدی از وی سوال کردند که چه حال است که قیامت و دوزخ را یاد میکنی چندان نمیگویی و چون گور را می بینی چندین میگویی گفت اگر قیامت است خدایق همه جمع خواهند بود و اگر دوزخ است آنجا نیز گروهی خواهند بود بیچ جای صعب تر و پر حشمت تر از گور نیست که در نجیب تنها میباید بود تا قیامت عزیز من مرگ همه کس صعب است اما مرگ جوانان و غریبان صعب تر است آن غریب بیچاره از وطن خود دور افتاده و از یاران و دوستان جدا مانده در مسجدی یا گوشه ای با طی بیمار افتاده پدر و مادر هر بان بر سر بالین وی نه از خوششان و فرزندانش وی کسی حاضر نه سر بسنگی یا بر کلونجی نهاده بازنگ زرد و جان پر درد ناگاه ملک الموت بروی ظاهر شود آن بیچاره چون ویرا بیند از کسان خود یاد آور و آه سرد از سینه بر آورد در آن حال حق تعالی فرشته نفرستد تا سلام حق بوسه رساند و گوید ای بنده غریب خدایت سلام میرساند و میفرماید که بنده من اگر ترا از وطن و دوستان تو جدا کردم رحمت خود را قرین حال تو گردانیدم ای بنده مترس و اندوه مخور که بهشت را از برای تو آماده کرده ام و حورای عینا در انتظار دیدار تو اند و باین همه



ترا درجه شهید اگر است که درم که من مات غریبا فقد مات شهیدا بنده چون این تشریف بیاید فرحان و شادان گردد و جان  
 وی برحمت و رضوان حق برآید و تفسیر سورا بادی می آرد که چون بنده در سکرات موت افتد شیطان نزد وی آید و گوید ای مسکین  
 بیخ میبیدانی که چندین رحمت و مشقت که بر تو گذاشته اند از برای چیست این همه از برای آنست که تو مسلمانی ترک ازین دین کن تا  
 ازین همه محنتها برهی اگر بنده در دین صلب محکم بود گوید ای ملعون خام طمع دیگر هوس تو از من بچسته نگردد من همه مشقتها و محنتها  
 از برای این دین اختیار کرده ام و امید رستگاری بپرکت این دین دارم برگردد که مقصود تو از من بر نیاید شیطان از و  
 نومید شود و برگردد و اگر آن بچاره در دین سست بوده و بر هوای نفس میرفته شیطان را فرمان برداری کند و ایمان از وی  
 زایل شود و بر کفر میرود و العیاذ باللہ این عمر رضی اللہ عنہما روایت میکند از رسول صلی اللہ علیہ وسلم که فرمود بیخ مسلمان  
 نگذرد و بگورستان از گورستانهای مسلمانان الا آنکه اهل گورستان گویند ای غافل اگر بدانی آنچه میبیدانیم هر آینه که بگذرد گوشت  
 تو بر تن تو در کیمیای آرد که امیر المؤمنین عمر رضی اللہ عنہ کعب اخبار را گفت حدیث کن ما را از مرگ گفت مرگ درخت خارناک  
 است که در آید در شکم بنی آدم هر شاخه جدا جدا گوشت و رگ و پی مردم بکند هر چه بقوت ترا از تن مردم سفیان ثوری طیب اللہ روح  
 چون از مرگ یاد کردی و خوف مرگ بروی مستولی شدی بروزگاری دراز از وی منفعت نیافتندی و چون از وی کسی چیزی  
 پرسیدی گفتی ندانم آئی درویش از کار سازی مرگ غافل مباش و زود آخرت بساز که مرگ سفر درازست تا بکی در باز بچ  
 دنیا سرگردان باشی از حال گذشتگان عبرت گیر رباعی بدینادل نه بندد هر که مرگ دست بزد دنیا سرسبزاندوه و در دست  
 بگورستان نظر کن تا به بینی بزد دوران با حریفانت چه کردست بزد الهی همه را از خواب غفلت بیدار گردان و توفیق کار سازی مرگ ارزانی دار

### فصل دهم در اثبات عذاب قبر و کیفیت آن

بدانکه قبر آخر منزل دنیا و اول منزل آخرت است و آن روضه خواهد بود از روضهای بهشت یا کئنه از کئنه های دوزخ چنانکه  
 رسول علیه السلام فرمود القبر روضه من ریاض الجنة او حفرة من حفرة النيران و اگر در گور بیخ عذاب دیگر نباشد  
 جز آنکه بنده را زنده گرداند و در قبر بچاره چشم بکشد و خود را در گور بیند بگر که همین چه عذابی بود که دانند که تا قیامت آنجا میباید بود  
 اما در کیفیت عذاب قبر علماء اختلاف است بعضی گفته اند عذاب گور روح راست و بعضی گفته اند روح و تن هر دو راست  
 و بعضی گفته اند یک عضو بنده را حق تعالی در گور بدارد و عذاب میکند تا آنکه آن همه اعضا میرسد و اصح این اقوال قول اول است  
 و حجة الاسلام غزالی و جمعی از علماء برین اند و قول حق و مذہب سنت و جماعت آنست که عذاب گور حق است مرهمه کافران را  
 و مشرکان را و منافقان را و بعضی مؤمنان عاصی را امام غزالی رحمه اللہ میگوید عذاب گور روح راست و نظیر وی چنانست که  
 شخصی در باغ باشد که در آنجا گلها و دریا چین باشد و آبهای روان و او بر تختی باشد در خواب و جمع ما هر ویان بگذرد وی در گاه ناگاه  
 او بجا می بیند که او را در تنور آتش می اندازند یا میکشند یا مثل آن چیزهای می بیند و نیک ترسان میشود و حال آنکه آنچه او  
 در خواب مشاهده میکند در آن باغ خود موجود نیست پس آن روح وی است که آن معنی را مطالعه میکند و مشاهده و آن مکر و حی و  
 ناخوشی با و میرسد باز مثال راحت گور چنانست که مثلا شخصی در خانه تنگ و تاریک خسته باشد بر روی خاک تنها ناگاه می بیند که

در باغ و بوستان است در میان گل و ریاحین و نعمتها و آبهای روان و ما هر ویان بگردوی نشسته و او را آهنا در عین لذت و راحت ناگاه بیدار شد معلوم شد که آنها بخواب میدیده و در آنخانه تنگ و تاریک از آنها بیخ نبوده بلکه آن روح وی بوده که اینها مشاهده می میسند و این نمودار نیست مر عذاب گور و راحت گور را اما عذاب آخرت روح و تن هر دو را باشد و مثال وی چنانست که در قریه نایبانی و لنگی باشد و ایشان را با یکدیگر ملاقات باشد یکی مرد دیگر را گوید که فلان ما را انگور مسیب باید و نیک مشتاقیم بین تا از کجا حاصل میکنی لنگ گوید در باغ فلان خواجگه انگور است اما هر پای نیست که بروم و انگور آرام نایبانی گوید من پای دارم اما چشم ندارم ندانم که از کدام سوی میباید رفت اعرج گوید من چشم تو باشم و تو پای من شو تا برویم و انگور آرام برو برین اتفاق کردند لنگ برگردن نایبانشست و او راه نشان میدهد تا رسیدند پای دیوار باغ لنگ بر سر دیوار رفت و دست نایبانی گرفت و بیاع فرو گذشت و هر دو با هم رفتند تا پای درخت انگور و آن مقدار که خواستند انگور باز کردند قصد کردند که باز گردند ناگاه خداوند باغ در یکشاد و در آمد می بیند که دیوار رخنه کرده اند و انگور باز کرده و راه گریزی طلبند بانگ برایشان زد که چرا بید ستوری بیاع من در آمده اید لنگ میگوید ای خواجگه تو میدانی که من پای رفتن ندارم و هرگز باغ ترانندیده ام و راه نمیدانم این کور مر آورد و کور گوید ای خواجگه تو میدانی که من چشم ندارم و راه نمی بینم این لنگ مر آورد و در شرع و در عرف عذر هیچ یک مسموع نیست چون هر دو بدید یکدیگر آن کار کرده اند اگر از ایشان عفو کند کرم و مروت بجای آورده باشد و اگر او بکند نیز مستحق آنند همچنین فدای قیامت حق تعالی خطاب کند روح را که ای روح چه آورد من عاصی شدمی گوید خداوند اتو دانانتری که تا من مصاحب تن نگشته بودم و در عالم ارواح بودم پاک بودم و از من نافرمانی نمی آمد هر چه کردن کردن با خطاب رسد که ای تن چه عصیت کردی تن گوید خدا یا تا روح بمن نبود جادی بودم و از من خیر و شرمی آمد هر چه کرد روح کرد اینچنان عذر هیچ یک مسموع نیست چون گناه بدید یکدیگر کرده اند پس حق تعالی اگر گناه از ایشان عفو کند و ایشان را بهشت فرستد فضل کرده باشد و اگر بدو فرستد و عذاب کند عدل کرده باشد پس ثابت شد که عذاب گور روح راست و عذاب قیامت روح و تن هر دو را و زوالمقویین این حکایت را می آرد که پیری مدت هفتاد سال کار وی این بود که گور کند روزی بزرگی از وی سوال کرد که درین مدت این کار میکنی چه عجب دیدی گفت روزی گور میکنم گور دیگر پیدا شد میتی در وی همه اعضای وی خاک شده بود الا آنکه یک پای وی مانده بود نظر کردم در یک طرف لحد کزدمی دیدم بغایت کلان بیامد و میش بران پای زو آن پای طپیدن گرفت و کزدم بجای خود باز رفت چون از طپیدن باز ایستاد باز آن کزدم بیامد و میش بروی زد همچنین هر گاه که آرام گرفته آن کزدم بیامدی و میش بروی زد وی حکایت از استاد خواجگه رحمه الله شنیدم که میفرمود که روزی به طبس مینار رسیدم و در آنجا مردم می مردند آنچه عادت عوام است گفتند معلوم باید کرد که اول که مرده است سر گور وی بیاید کشاد که شاید کفن در وی من کشیده باشد تخص کردند اول زن حامی مرده بود سر گور وی بکشادند آن بیچاره از سر تا قدم سوخته بود و خاکستر شده چنانکه مردم از قبر بیامی آمدند و میدیدند و عبرت میگرفتند تا بدانکه عذاب گور حق است پس ای برادر این همه خطر در پیش داری تدارک کار خود مشغول شو و از حال گذشتگان عبرت گیر اگر قیامت و دوزخ را بچشم سرنویندیده باری مرگ عزیزان و دوستان بسیار دین و از مردن چاره نیست بجلال ذوالجلال که زود خواهد بود که مرگ واقعه من تو خواهد شد بجاه و منصب

عاریتی و نعمت و ثروت ناپائیدار غرہ مشوکہ ناگاہ مرگ از کین در جہد مبارک غافل و بی حاصل بروی قطع

گر قنمت کہ گرفتنی جہان بزیر نگین	جم و قنات کجارت کیو و خسرو کو	کجا شدند گروہ نمود کز قرآن	خدای گفت بتعظیم و صفشان جابو
کجا شدند خلائق ز دودہ عباس	رشید و ہادی و مامون و اثن و حجاز	کجا شدند بتا از نژاد دودہ تو	برادر و پدر و مادر و عم و حنا و
بہ پنجہ ملک الموت چون در افتادند	نہ زور دست باند و نہ قوت بازو	اجل بجان تو اندم کہ تا سخن آید	ز خانمان چو غریبان بگور آری رو
ز بہر تعزیرت را بر آورند سر روز	یکی نفیر و گر آفرخ و دگر ہو ہو	ترا از ان چہ کہ بانوی تو کند فریاد	ترا از ان چہ کہ فرزند تو ببرد مو
برندگیم و زرت دختر و پسر حالی	یکی بخانہ زن دیگری بخانہ شو	سرای گور یک ہفتہ را کہ بکشاکش	ز وہم خویش ندانی ز خواجہ تا ہند و
	گناہ ما بکرم عفو کن خداوند	بجی اشہد ان لا الہ الا ہو	

### فصل یازدہم در امر معروف و نہی منکر

بدانکہ امر معروف و نہی منکر از فروض کفایت است اگر اہل شہری یا موضعی ترک امر معروف و نہی منکر کنند ہمہ عاصی شوند و اگر بعضی باین فرض قیام نمایند از ذمہ دیگران ساقط شود اما امر معروف و نہی منکر بوجہ شرع کنند و احتیاط بجائے آرند و تفحص کنند نہ تجسس کہ حق تعالی از ان نہی کردہ است قولہ تعالی ولا تجسسوا و بکس گمان بد نہ برد چون بنائے کار مسلمانان بر صلاح است کہ از ان نیز منع است قولہ تعالی یا ایہا الذین امنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم و میل و مداہنت نیز نکنند و در حق رسانیدن و دفع منکرات میان غنی و فقیر فرق نکنند قولہ تعالی ان یکن غنیا او فقیرا فاللہ اولی الیہما و باید کہ اول خود را بر شرع راست کند و ہمہ قول و فعل خود را موافق شرع گرداند تا سخن وی موثر افتد و قول وی در دلہا جای گیرد نہ آنکہ شرع را بر خود راست کند طبیعت راست کردن شرع را بر خود خطا است بد خویش را بر شرع باید کرد راست در صحیحین می آید بروایت اسامہ بن زید از رسول صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود روز قیامت مردی را بسیارند فرمان شود تا او را بد و تخراند از درود ہا از شکم وی بیرون آید و او بران میگردد چنانکہ چارہ برگرد آساید و اہل دوزخ او را گویند ای فلان چہ بودہ است ترا و نبودی کہ امر معروف و نہی منکر میکردی چہ چیز ترا بدین حال گرفتار کرد و گوید بی بودم کہ بہ نیکو میفرمودم دیگر از او خود نمیکردم و از بدی نہی میکردم و خود میکردم پس احتیاط باید کرد و از حق گفتن و حق رسانیدن ساکت نباید بود مگر بجز شرعی کہ دانند کہ از وی قبول نخواہند کرد و خورد داشت حق و بی عرضی بحق گوی لازم خواهد آمد آنگاہ اگر نرساند معذور بود زیرا کہ فائدہ حاصل نخواہد شد و فساد لازم خواهد آمد و چون آن کس کہ مرتکب منکر شدہ سر باز زند و قبول نکند کافر گردد چون چنین باشد آنگاہ واجب بود کہ حق بچنان کس نرساند چنانکہ اگر عس و یا حنی و تمقاجی و یرغوجی و مثل این کسان را اگر از ان کار باطل ایشان منع کنند غالب آنست کہ ایشان قبول نخواہند کرد و بلکہ بایزای حق گوی مشغول خواہند شد پس باید کہ عرض خود نگاہ دارد کہ از حق رسانیدن بایشان فائدہ حاصل نہی شود بلکہ فساد واقع می شود و ازین جاست کہ علما بنشینند کہ اگر امر معروف و نہی منکر دانند کہ از حق رسانیدن فائدہ حاصل خواهد شد از وی قبول خواہند کرد و یاد دفع منکر خواهد شد واجب بود رسانیدن و اگر دانند کہ قبول نخواہند کرد واجب بود نارسانیدن در واقعات حسامی و در قضاوائے

ظہیری می آرد کہ رجل را می علی ثوب انسان بخاسته اکثر من قدر الدردھمان وقع فی قلبہ اند لو خبرہ لم یلتفت الخ  
کلامہ کان فی سعة من بان لا یخبرہ لان الاخبار لا یفید قال مشائخنا قاسوا الامر بالمعروف علی هذا  
ان کان یعلم انہم یسمعون یجب علیہ والا لا یعنی مردی برجامہ آدمی بخاست دید زیادہ از قدر و رسم و اندک اگر خبر کند  
التفات سخن وی نخواہد کرد اخبار کند اورا می شاید زیر کہ اخبار فائدہ منی دہد و گفته کہ مشایخ ما قیاس گرفته اند امر معروف را برین  
کہ اگر دانکہ از وی خواہند شنید واجب بود بروی والا فلا و امر معروف و نہی منکر را نہ مرتبہ است از حکام بدست و از علمای زبان  
و از عوام بدل در مشارق الانوار می آرد از صحیح مسلم کہ رسول علیہ السلام فرمود چون یکی از شما منکری بیند پس گوئی تغییر کن اورا  
بدست خود و اگر نتواند بزبان منع کند و اگر از آن نیز عاجز آید پس بدل انکار کند و آن ضعیف ترین ایمان است بعضی از شارحان  
حدیث گفته اند کہ آن انکار کردن بدل از ضعف ایمان انکار کننده است و بعضی گفته اند از ضعف ایمان مرکب منکر است کہ حق گوی  
خشم در نمی بیند کہ حق بوی رساند و روایت آنست کہ در جامی کہ مفسدان باشند و مصلحان نیز باشند و آن نیکان از دفع و منع آن  
بدان عاجز نباشند اگر دفع منکرات نکنند و خاموش نشینند با وجود استطاعت منع فردای قیامت آن نیک مردان کہ باید آن  
در ساخته باشند در صورت بوزنیگان برانگیخته شوند حکایت نقل است کہ حق تعالی امر کرد فرشتہ را بہلاک اہل شہری کہ فساد در میان  
ایشان ظاہر شدہ بود آن فرشتہ یک دوست حق دید در میان ایشان مناجات کرد کہ خداوند انودا نواتری کہ یک بندہ شایستہ  
است ترا در میان ایشان چه فرمائی با وی چه کنم فرمان رسید کہ اول او را ہلاک کن آنگاہ دیگران را کہ ہرگز یکبار بر ایشان غضب  
نگرفت از برای من و با ایشان در ساخته بود و در کتب فقہی نبشہ است کہ با اہل کبیرہ نشستن گناہ کبیرہ است در روضہ فقہ  
امام محی الدین نوای آورده است کہ ہر گاہ کہ با اہل کبیرہ نشینند بر سبیل انس آنگاہ گناہ کبیرہ باشد در تفاسیر و کتاب قصص  
می آرد کہ حق تعالی چہل ہزار گزیدگان قوم یوشع را با شصت ہزار دیگر از بدن از برای یک غضب ناکردن بر ایشان موافقت  
با ایشان در خوردن و آشامیدن ہلاک کردہ یوشع علیہ السلام دعا کرد کہ الہی میدانم کہ بدن را بشوئی بدی ایشان ہلاک کردی  
اما در نمی یابم کہ حکمت در ہلاک نیکان چہ بود فرمان رسید کہ ای یوشع نیکان با بدن در ساخته بودند و ترک امر معروف و نہی منکر  
کردہ ایشان را بدن سبب ہلاک کرد پس بندہ مومن باید کہ با امر معروف و نہی منکر قیام نماید با وجود استطاعت تا از جملہ  
خاسران نباشد در صحیح بخاری می آرد بروایت نعمان بن بشیر از رسول صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود مثل کسانی کہ امر معروف و  
نہی منکر میکنند و کسانی کہ ترک معروف می کنند و مکرکب منکر میکنند همچون مثل قومی است کہ قرعہ زنند و از کشتہ در آیند بعضی را  
خاہنہای شیب رسد و بعضی را خاہنہای بالا آہنا کہ در خاہنہای شیب باشند گویند ہر بار کہ ما را آب باید بخانہ بالا باید شد و آب از  
دریا گرفت بیاتاکشتی را سوراخ کنیم و ہم از اینجا آب برداریم در ایستادند و کشتی را سوراخ میکنند آہنا کہ بر بالا اند اگر دست ایشان  
نگیرند و ایشان را منع نکنند ہم اینہا و ہم ایشان ہمہ ہلاک شوند و اگر ایشان را منع کنند و نگذارند ہمہ از ہلاکت برہند پس در  
خلاص و نجات بندگان حق باید کوشید تخصیص در دستگاری خود و نیک مردی خود عذر نباید ساخت کہ کار صعب و دشوار است  
و حق تعالی این امت را بہترین امتان گردانید بسبب امر معروف و نہی منکر قولہ تعالی کنا تم خیرا متاخرجت للناس تأمرون  
بالمعروف و تنہون عن المنکر و تو منون باللہ در تفسیر و سیوطی آرد کہ فرمود زجاج میگوید کہ ای کنا تم خیرا متاخرجت عند اللہ

فی اللوح المحفوظ یعنی شما بهترین امتی بودید نزد خداوند در لوح محفوظ یعنی شما در لوح محفوظ بهترین امت باشتند این عباس رضی اللہ عنہما میگوید مراد امت محمدی صلی اللہ علیہ وسلم زجاج میگوید خطاب مراد اصحاب محمد است و ہمہ امت داخل یعنی سبب خاص است و معنی عام اخراجت للناس بیرون آورده شدند از برای مردمان یعنی اصحاب محمد صلی اللہ علیہ وسلم بہترین آدمیانند از برای مردمان زیرا کہ فرمودہ نشد نقتال غیر از محمد علیہ السلام پس شما کہ اصحاب محمد اید اسپر میکنید فارس و روم را تا درمی آیند ایشان در دین شما و این قول عکرمہ و مجاہد است و نیز در تفسیر و سیوط مذکور است بروایت شعبی کہ رسول علیہ السلام فرمود اہل بہشت صد و بست صف باشند ہشتاد و صف از امتان من باشند و چہل صف از امتان پیغمبران دیگر و آسبے بروہ روایت میکنند از پدر خود کہ گفت از رسول صلی اللہ علیہ وسلم شنیدم کہ میفرمود کہ امت من امتی اند فرمود کہ ایشان را در آخرت فی حساب باشند و فی عذاب و نیز در تفسیر و سیوطی آمد کہ عیسی علیہ السلام یاد کرد و مراد امت محمدی است فرمود کہ ایشان جبکہ ترین مردمان باشند از روی عقل و گران ترین مردمان از روی وزن اعمال اما سبکی عقل ایشان آنست کہ لعنت کنند بجاہ ایم را و گرانی میزان ایشان آنست کہ آسان گردانیدہ شد بزرگایہای ایشان کلمہ کہ دشوار و گران بود بر کسانیکہ پیش از ایشان بودند و آن کلمہ طیبہ لا الہ الا اللہ است در تفسیر عمی آمد کہ خداوند تعالی قلم را بسا فرید پس فرمان کرد کہ ای قلم اکتب علی فی لوح جملہ معلومات را در لوح بنویس قلم در کار آمد و می نوشت و مقدرات و معلومات را فرمان آمد کہ ای قلم بنویس کہ امتی بیعت سپہ خود را تکذیب کنند ایشان را بسا و سر و سخت ہلاک کنم و بر ایشان سنگ بارانم و همچنین یک یک امت را فرمان می آمد تا می نوشت بعد از آن فرمان رسید کہ ای قلم بنویس کہ امتی باشند با عمر ہای کوتاہ و با کوتاہ عمری گناہان بسیار کنند و با برخلاف فرمان بیازند و امت پیغمبر آخر الزمان باشند قلم ترسان گشت کہ تا چہ عفت و سخت در حق ایشان فرمان رسد خطاب آمد کہ ای قلم بنویس کہ ہی امتہ مذنبہ و اناس رب غفود ایشان است گناہگار و من پروردگار آمرزگار قلم چون این خطاب بشنید از حیرت شق شد و شق قلم از آنجا است قولہ تعالی تأمروا بالمعروف و تنہون عن المنکر حق تعالی مدح میگوید امت محمدی را صلے اللہ علیہ وسلم با پنجہ در ایشان است از خصال خیر و آن آنست کہ بر امر معروف و نہی منکر و ایمان داری مداومت می نمایند و از بسیاری کہ امر معروف و نہی منکر در دین ہمہ است او را مقدم بر ایمان یاد کرد و بلفظ مضارع فرمود و صیغہ مضارع دوام و استمرار میطلبد سوال چون صیغہ مضارع از برای دوام و استمرار است پس معنی چنان شود کہ بندہ یک طرقتہ العین از آن غافل نشود و خالی نباشد و این دشواری نماید پس این معنی چگونه باشد جواب آنست و اللہ اعلم و بنیابہرگز باید کہ از امر معروف خالی نباشد و از نہی منکر و این معنی مقدر و موجود است زیرا کہ بیچ وقت عالم از امر معروف و نہی منکر خالی نیست تا اگر درین خانہ نیست در خانہ دیگر نیست و اگر درین محلہ دیگر نیست و اگر درین قریہ یا درین شہر نیست در قریہ و شہر دیگر نیست پس دوام و استمرار برین تقدیر حاصل آمدہ باشد و رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ ہر کس امر معروف و نہی منکر میکند و در آن میگوید کہ لاجبای دین است کند و در زوج دین و شریعت سعی نماید و خلیفہ خداوند است در زمین و خلیفہ رسول وی و خلیفہ کتاب وی و امیر المؤمنین علی کرم اللہ وجہہ فرمود فاضلترین جہادوی امر معروف و نہی منکر است در طیب القلوب نقل است کہ مردی ہارون الرشید را امر معروف کرد و او را خوش نیامد بفرمود تا او را در خانہ کردند و در خانہ را بر آوردند بعد از ہفتہ ہارون را گفتند

آن مرد را که در خانه کرده بودی امروز در فلان باغ دیدیم بفرمودتا او را حاضر آوردند گفت ترا که از خانه بیرون کردی گفت آن کس که در خانه کرد گفتند که در خانه کرد ترا گفت همان کس که از خانه بیرون آورد گفت مشکل سخنی است گفت خدایا ازین مشکلها بسیار است هارون دانست که او از دوستان حق است بفرمودتا او را براسپی سوار کردند و در بازار بغداد میگردانیدند و مناد سے میگردند که این مردیست که خداوند او را عزیز کرده است و هارون میخواست که خوار کند نتوانست الهی بجزمت دوستان خود

مار از خواری دنیا و آخرت نگاهدار

## باب اول در بیان کفر و شرک و نفاق و ردت و درین باب چهار فصل است

### فصل اول در اقسام و انواع کفر و احکام آن

بدانکه کفر دو قسم است شتم اول تکذیب حق است شتم دوم آنکه واسطه است میان تصدیق و تکذیب که نه تصدیق است و نه تکذیب ولیکن کفر است آما آن شتم کفر که تکذیب حق است چهار نوع است چنانکه امام محی السنه در تفسیر معالم التریل خود و امام علی و احدی در تفسیر و سیط و غیر ایشان از ائمه التفسیر در تقاسیر خود آورده اند چون تفسیر معنی و غیر آن در آیه ان الذین کفروا سواء علیهم الایه اول کفر انکار و آن چنان باشد که شخصی خداوند تعالی را نمی شناسد و اصلا بوی معرفت ندارد و دوم کفر جحود و آن چنان باشد که خداوند تعالی را میدانند بدل و انکار میکنند چون امینه الصلت سیم کفر عناد و آن چنان باشد که خداوند تعالی را می شناسد بدل و بزبان نیز معترف است بدین حق ولیکن آنرا قبول نمیکند و مسلمانی را دین خود نمی گیرند و چون ابوطالب چهارم کفر نفاق و آن چنان باشد که بدل منکر حق اجماع قطعی باشد و بزبان معترف باشد این است آنچه ائمه تقاسیر مذکور گفته اند اما قسم دوم از کفر که واسطه است میان تصدیق و تکذیب چنانکه امام نورالدین صابونی رحمه الله علیه در کفایه گفته است و آن سه نوع است اول آنکه تکذیب نداشته باشد ولیکن شک و تردد داشته باشد و دوم آنکه در قبول حق توقف داشته باشد و این هر دو نوع کفر را امام نورالدین بخاری در کفایه ذکر کرده و گفته که این هر دو کفر است با نفاق سیم آنکه خالی باشد از تصدیق و تکذیب و از شک و توقف و این نیز کفر است با نفاق از بهر آنکه هر دو که در وی تصدیق نباشد یعنی تسلیم نباشد یعنی قبول حقیقت نباشد و در آن دل ایمان نباشد کفر باشد از بهر آنکه واسطه نیست میان کفر و ایمان نسبت مکلف این بود اقسام و انواع کفر و الله اعلم

اما حکم کفر آنست که چون کافر اظهار کفر کند در دنیا مستحق کشتن و غارتیدن و برده کردن شود بشرطی که در کتب کلامی و فقهی مذکور و مسطور است و چون بر کفر میرد لغو ذبا لله در آخرت مستوجب دوزخ شود و بعد از جاودانه گرفتار گردد کما قال جل ذکره اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون و در لغت خداوند فرشتگان و همه آدمیان باشد قوله تعالی ان الذین کفروا و ما تواوهم کفار اولئک علیهم لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین خالدین فیها و یک طرفه العین عذاب از وی تخفیف نشود که لا ینخف عنهم العذاب و حق تعالی نظر رحمت بوی نکند که و لا هم ینظرون و چون او کافر شد و ظلم کرد بر نفس خود باوردن کفر حق تعالی نیامزد و مر او را و نماید او را راهی الا راه دوزخ که ان الذین کفروا و ظلموا المر یکین الله لیخفر لهم و لا یهدیهم طریقاً الا طریق جهنم خالدین فیها ابد او جاوید باشد در آنجا همیشه و هست این جاوید عذاب کردن او بر خداوند تعالی آسان که و کان ذلک علی الله یسیرا هرگز بهشت در نیاید همچنانکه شتر بسورخ سوزن در نیاید قوله تعالی و لا یدخلون الجنة حتی یلبس الجمل فی سم الخیاط و اگر باشد مر او را همه آنچه در زمین است و مانند آن بآن او خواهد که همه را بدل و فدیه دهد تا خویشتن را بآن باز خرد از عذاب روز قیامت نپذیرند و مر او را بود عذاب دردناک که ان الذین کفروا لو ان لهم ما فی الارض جمیعا و مثله معه لیفتدوا به من عذاب یوم القیمة ما تقبل منهم و لهم عذاب الیم حکم کفر این بود اما حکم ایمان آنست که مثلاً کافر می که سالها در کفر بسر برده باشد چون از کفر پشیمان شود و کلمه توحید بر زبان راند و دل وی باز بان وی موافق باشد حق تعالی آن کفر گذشته وی را بیامزد و او را برگزیده است موافق نباشد چنانکه در کلام مجید خود فرمود قوله تعالی قل للذین کفروا ان ینتهوا ینصرف لهم ما قد سلف و چون بر مسلمانان میرد در آید در بهشت جاودانه قوله تعالی اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون پس از انواع سبعه کفر بر طرر باید بود که بآن رستگاری نتوان یافت الهی ما مسکینان را از کافر لیستین از کافر مردن در امان دار و توفیق ایمان داشتن و

ایمان بردن کرامت فرماید

## فصل دوم در شرک و انواع آن

در احیاء العلوم و تنبیه حی آرد که شرک بر دو نوع است شرک جلی و شرک خفی اما شرک جلی چنانکه غیر خداوند چیزی را پرستند چون بت و غیر آن و حکم این مشرک همان حکم کافر است در عقوبات دنیوی و اخروی و جاوید ماندن در دوزخ قوله تعالی ان الله لا یغفران یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء یعنی بدرستی که خداوند نمی آفرزد این را که شرک است بوی غیر او را و مادون شرک هر گناه که باشد می آفرزد مر آن بنده را که میخواهد و من یشرک بالله فقد افتری اثماً عظیماً و هر کس که شرک آرد بخداوند تعالی بدرستی که آورده باشد گناه بزرگ غیر مغفور در تفسیر و سیطمی آرد که این آیت قاطع است در دو مسئله بزرگ از اصول مسئله اول آنکه مرتکب کبایر از مسلمان چون بر ایمان میرد جاوید در دوزخ نماند و خداوند تعالی او را جاودانه عذاب نکند بلکه مشرک را جاودانه در دوزخ بدارد بدون مسلم مسئله دوم آنکه خداوند تعالی وسعه مغفرت کرد مادون شرک را از معاصی که عفو کند از آنکه خواهد و میامزد مر آن را که خواهد خلاف مر قدریه را که میگویند جایز نیست که بیامزد

کیسه را و عفو کند از معاصی هیچ را از امیر المؤمنین کرم الله وجهه مرویست که هیچ آیت در قرآن نرود من امیدوار تر ازین آیت  
نیست که حق تعالی فرمود ان الله لا یغفر ان یشرك به ویغفر ما دون ذلك لمن یشاء و تیز تر و قوی تر است از آنکه این عمر  
رضی الله عنهما گفت استغفار نمی خواستم از برای اهل کبائر تا آن هنگام که این آیت نازل شد ابوذر غفاری رضی الله عنهما روایت  
میکند از رسول علیه السلام که فرمود آمد من آینده از پروردگار من پس خبر داد مرا این فرمود که بشنارت داد مرا شک ابوذرست  
که هر کس از است من بمیرد که شریک بناورده باشد بخداوند چیزی را در آید در بهشت گفتم یا رسول الله اگر چه زنا و زودی کرده  
باشد فرمود که و اگر چه زنا و زودی کرده باشد در صحیح مسلم می آید بروایت دیگر از ابوذر که گفت در آنم بر رسول علیه السلام و بروی  
جامه سفید بود و رسول علیه السلام در خواب بود باز گشتم کرت دیگر باز آمد رسول علیه السلام بیدار شده بود پس فرمود  
ما من عبد قال لا اله الا الله ثم مات على ذلك الا دخل الجنة یعنی هیچ بنده نباشد که بگوید لا اله الا الله یعنی  
از خالص دل خود پس از ان بمیرد الا آنکه در آید در بهشت ابوذر میگوید گفتم و ان ذنی وان سرق یعنی و اگر چه زنا و زودی  
کرده باشد رسول علیه السلام فرمود و اگر چه زنا و زودی کرده باشد تا سه کرت همین سوال میکردم رسول علیه السلام همین جواب  
میگفت در کرت سیم فرمود و ان ذنی وان سرق علی و عمر انف ابی ذر شرح السنه می آورد که رعم بمعنی کرده است و گفته  
اند بمعنی اضطراب است و ابوذر هر گاه که این حدیث روایت کردی گفتمی و ان و عمر انف ابی ذر پس ای برادر ازین نوع شرک  
که غیر خدا پرستیدن پر خدا باید بود که بان خلاص نتوان یافت اما نوع دوم از شرک که در احیا گفته آن را شرک خفی گویند  
یعنی نفس آن کفر نیست ولیکن معصیت است بنده را از کمال ایمان بپندارند اما از اصل ایمان بیرون نیارند و آن آنست  
که طاعت بریا کند و یا سبب را از سبب بیند از الله تعالی چنانکه سیرابی را از آب بیند تا از الله تعالی حکایت نقل است  
که سلطان العارفین ابو یزید بسطامی قدس سره وفات یافت یکی از بزرگان او را در خواب دید پرسید که حق تعالی با تو چه کرد  
گفت چون مراد خاک نهادند فرمان رسید که ای بایزید از برای ما هدیه چه آوردی گفتم خداوند هدیه که شایسته حضرت تو باشد  
نیاردم اما شرک نیر نیاردم فرمان رسید که ای بایزید انسیت لیلۃ اللبن شب شیر را فراموش کردی و آن چنان بود که  
سلطان شبی شیر خورده بود و شکم وی در درگد گفت امشب شیر خوردم شکم من در درگد فرمان رسید که ای بایزید آن شرک نبود که حضرت  
ما آوردی که آن در روز شیر دانستی اهل تحقیق گفته اند طاعت کردن از برای اجر و مزد نیز شرک خفی است طاعت خالص باید  
فرو طاعت از بهر جزا شرک خفی است بپا خدا را باش یا عقبی طلب پانام نجم الدین عمر نسفی رح درار بعین سلمانی خود می آید  
که شبی گفت از دوزخ ترسیدن و از بهر آن گناه برجای ماندن و به بهشت امید داشتن و از بهر وی طاعت کردن نفس  
پرستیدن است فی خدا پرستیدن مفر آل رسول امیر حسینی رحمه الله میگوید فرود پشت این مشت مقلد خم نگشتی در رکوع بگره  
در جنت امید قلبیه و حلوا بدی بن رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ما عبد علی وجد الارض صانرا خبت عن الهوائے  
یعنی پرستیده نشد بروی زمین هیچ تنی خبیث تر و پلید تر از هوای نفس و هوا میل کردن نفس باشد بسوی و انهای و س  
حکایت در حقایق سلی می آید از شیخ جنید بغدادی که گفت شبی برخواستم تاوردی بگذارم نفس مراد در یک سجده موافقت  
نمیکردم خواستم که خواب کنم قادر نشدم بر خواب کردن خواستم که بنشینم طاقت نداشتم در یکشادم و بیرون آمدم مردی دیدم



گفتم در سر کشیده حس من دریافت سر بر آورد و گفت یا ابا القاسم در نفس دوامی وی شود گفتم آری چون خلاف کند هوای خود را در دوی دوامی وی شود روی با نفس کرد و گفت ای نفس هفت بار ترا این جواب گفتم از من قبول نکردی این بگفت و باز گشت من استم که از کجا آمد و بجا رفت فضیل عیاض میگوید فاضلترین اعمال خلاف هوای نفس کردنست قوله تعالی و طغی النفس عن الهوی فان الجنة هی المادی سهل بن عبد الله تستری میگوید کسی از هوای نفس سالم ماند مگر انبیا و بعضی از صدیقان کمال ایشان رسول علیه السلام فرمود هر کس تبرزد از آتش دوزخ باز دارد نفس خود را از لذات پس بنا برین آیات و احادیث

از هوای نفس در باید گذشتن که هوا اهل خود را به او میبندد	مردان راه عنایت دنیا نکرده اند	غیر از وصال دست نمانده اند
صاحب را توان طریقت خدای را	طاعت برای جنت ما نکرده اند	یک ذره التفات دنیا و آخرت
گریا دل همی برد انصاف بیدهد	وردوست جان همی طلبدنی نکرده اند	عطار کی بدولت دیدار حق رسد

یکی از بزرگان میگوید آن هنگام که خداوند تعالی اخلق را بیافرید در ایشان هیچ حرکت نبود چون هوا را در ایشان ترکیب کرد در حرکت آمدند و هوای ایشان تمام نگشت تا ترکیب کردند در ایشان شهوت را و شهوت تمام هو است شیخ جنید بغدادی رحمة الله میگوید بر سر سقظی رح در آدم اورا گریان یافتم گفتم یا شیخ چه چیز گریانید ترا با نگشت اشارت کرد بیک سوی خانه نظر کردم کوزه نو دیدم شکسته گفتم این کوزه شکسته چیست گفت روزه داشتم دختر کی میاید و این کوزه پر از آب کرد و بر طاق نهاد و گفت این کوزه پر آب سرد کردم تا وقت روزه کشا دن بدین روزه کشانی خواب بر چشم من غلبه کرد حوری دیدم که خود را بر من عرض کرد چنانکه در مجالش حیران شدم گفتم ای حور تو کرائی گفت لمن یشرب الماء الجلید فی الکوذا لجدید آنگاه کوزه برداشت و بر زمین زد از خواب بیدار شدم کوزه شکسته دیدم جنید گفت تا شیخ زنده بود آن سفاهار از آنجا نبرد داشت

الهی ما را از شرک و هوا پرستی نگاهدار

### فصل سیم در نفاق و انواع وی و صفت منافقان

بدانکه نفاق بر دو نوع است یکی آنکه کفر است و آن چنان است که کسی بظاهر مقرر باشد همه حقها و بیاطن منکر حق اتفاق قطعی باشد چنانکه در انواع سبعة کفر ذکر آن رفت و حکم این منافق در آخرت همان حکم کافر است یعنی در گرفتاری عذاب جاودانه بکه عذاب منافق از عذاب کافر سخت تر است قوله تعالی ان المنافقین فی الدارک الا سفلی من النار یعنی منافقان در دوزخ در زیر پای کافران خواهد بود آن زمان که کافر و منافق را در دوزخ جمع گردانند قوله تعالی ان الله جامع المنافقین و الکافورین جمیعا قطع جہنم مقام است آن قوم را بد که ایشان زرقند راه خدا بدیشان رسد هر زمان در حجیم بقعر جہنم شها این ندانند که این است پاداش اعمالتان بچو بودید مغرور نفس و هوا با انواع دویم از نفاق آن کفر نیست ولیکن معصیت است یعنی این نوع نفاق چنان است که در دل انکار حق نداشته باشد ولیکن چون گوید و وعده کند و عهد کند خلاف کند و چون امینش کنند خیانت کند و چون خصومت کند فحش گوید و از حق عدول کند و تعدی کند به بهتان و دمان و این نوع نفاق بنده را از کمال ایمان بیرون برد اما از اصل ایمان بیرون نیارد و در تحریف الفواید می آرد

که حق تعالی ہزار آیت در شان منافقان فرستاده است در کلام مجید خود و نیز در بحر الفوائد فریدی می آرد کہ منافق کسی بود کہ از نفاق  
ایمن بود این ملکیہ میگوید ہفتاد تن را از صحابہ رسول علیہ السلام در یافتیم کہ شبان روزی از نفاق می ترسیدند و امیر المؤمنین  
رضی اللہ عنہ نیز دیک حدیث آمد و میگفت ای حدیثیہ تو صاحب سر مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم بودی و رسول علیہ السلام با تو صحبت  
منافقان میگفت در عمر چہ می بینی تا از خود دور کند امروز کار مردم بجای رسیده است کہ کس باشد کہ سچاہ صفت نفاق در وی موجود  
بود و یکی را با وی نتوان گفت و اگر بگویی سالہا از وی خلاص نتوان یافت زہی خرابی کار روزی نگونساری آن خراب روزگار  
نغوذ باللہ من النفاق از امام حسن بصری رحمہ اللہ نقل است کہ اگر منافقان دنب داشتی پای مومنان بر زمین نیامدی ہسم او  
گفت اگر منافقان بمردندی در زاہبا وحشت آمدی در صحیحین می آید بروایت عبدالعزیز بن عمر از رسول علیہ السلام کہ فرمود چہا  
حصلت در ہر کس مجتمع بود آن کس منافق بود مطلقاً و ہر کس کہ یک حاصلت از ان در وی بود از نفاق حصلتے در وی بود تا  
آن ہنگام کہ آن ترک کند یکی آنکہ چون او را این گردانند خیانت کند و چون سخن گوید در فرغ گوید و چون عہد کند بشکند و چون خصومت  
کند فحش گوید و میل کند از حق و تعدی کند بہ بہتان و ندانان و از ان ہزار آیت کہ در شان منافقان آمده است یکی این است  
قوله تعالیٰ ان المنافقین یخادعون اللہ الایہ یعنی بدرستی کہ منافقان عمل مخادعان میکنند نسبت باللہ تعالیٰ و حال آنکہ  
خداوند از ان منزه است کہ او را فریب توان داد و در تفسیر وسیطہ درین آیت میگوید کہ خداع ایشان آنست کہ بظاہر ایمان  
می آرند و در باطن کفر دارند خداوند تعالیٰ از ان بزرگتر است کہ او را فریب توان داد و لکن یعملون عمل المخادع تالاجرم نمی فریبند  
لکن نفسہای خود را کہ و ما یخدعون الا النفس ہم لان وبال خدا ہم عاد علیہم قوله تعالیٰ و هو خادع ہم و خداع  
از خداوند تعالیٰ بمعنی جزا است یعنی خداوند جزا دہندہ است مرا ایشان را بران خداع ایشان و آن چنان باشد کہ حق تعالیٰ ایشان را  
فوری دہد در قیامت مانند نور مومنان چون خواهند کہ بر صراط بگذرند نور ایشان فرود میرد و نور مومنان باقی ماند و منافقان در  
ظلمت و تاریکی مانند ہم از ان جا بدو رخ افتند و مومنان سلامت بگذرند قوله تعالیٰ و اذا قاموا الى الصلوٰۃ قاموا کسالی  
بیان آن می کند کہ منافقان چون خیزند بسوی نماز با مومنان گران و کابل خیزند از برای آنکہ امید ثواب ندارند بر نماز و نمی ترسند  
بترک آن از عذاب یراؤن الناس فرامی نمایند با و بیان کہ ما نماز میگذاریم و غرض ایشان از نماز آنست کہ مردمان بنیند  
نہ آنکہ بان نماز رضای حق جویند قتادہ میگوید سوگند بخدا کہ اگر مردمان نبودندی منافقان نماز نکردندی و نمیگذارند بگریا و سحت  
قوله تعالیٰ و لا یدکرون اللہ الا قلیلاً یعنی منافقان یاد نمی کنند خدای را مگر اندکی حسن میگوید چون بریاست آنرا اندک خوانند  
و اگر با خلاص بودی ہر آئینہ بسیار بودی قتادہ میگوید ہر چیز را کہ خداوند تعالیٰ ارد کند ہر آئینہ آن اندک باشد و ہر چہ را خداوند  
تعالیٰ قبول کند آن بسیار باشد قوله تعالیٰ مذ بین بین ذلک لا الی ہولاً الا الی ہولاً ای مرد دون بین الکفر  
و الایمان یعنی متردد و سرگردانند میان کفر و ایمان نہ با رضایت و نہ با یہود و این قول ابن عباس است رضی اللہ عنہما قتادہ  
میگوید نہ از مشرکانند و نہ از مومنان در مشارق و در تفسیر وسیطہ می آید این حدیث بروایت ابن عباس رضی اللہ عنہما از  
رسول صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود مثل منافق ہچو گو سفند ر میدہ است میان دوری و گوسفند اگر با این رسم می چونند و میرنند و  
میرانند و اگر با آن قطع میرد و بیرون می کنند و میدوانند و من یضلل اللہ فلن یجد لہ سبیلاً و ہر کس را خداوند گمراہ گرداند

نیابی اور دین ابن عباس رضی اللہ عنہا میگوید از سبیل مراد اینجا دین است بشر المنافقین بان لهم عذاب الیم ابشارت  
 ده منافقان را باین که مرایشان بود عذاب دردناک در تفسیر معنی و غیر آن از تفسیر میگوید که معنی تبشیر در اصل ابرو خنجر  
 سارست که ظاهر شود اثر سرور در لبثه مجرب پس بسیار گشت استعمال او تا گشت بمنزله اخبار پس استعمال کنند و نقیض وی  
 در مرصاد العبادی آرد که صفت کافر و منافق آنست که بکلی روی بطلب دنیا آورده و عمر بتمتعات نفسانی حیوانی مصروف  
 گردانیده و پشت بر کار دین و آخرت کرده و نعیم باقی در تنعم فانی باخته دنیا بدست نیامده و از آخرت برآمده فرود نیامده بدست  
 آخرت دلداده بیادید در آب و گیاه مانده کالالغامند و نیز در مرصاد العبادی آرد که نفاق دوست نفاق است در اسلام و  
 نفاق است در کفر اما نفاق در اسلام آنست که چون سخن گوید دروغ گوید و چون وعده کند خلاف کند و چون امیدش گردانند  
 خیانت کند و چون عهد کند بشکنند و چون خصومت کند فحش گوید و دشنام دهد و این معاشرت از نفاق اهل اسلام است  
 و حقیقت این احادیث تنبیه و وعید نام است اهل اسلام را کم کسی ازین خصلتها خلاص یابد یعنی این خصلتها ترک کند و  
 توبه کند اما نفاق در کفر حیانت است که فلسفیان و دهریان و طبایعیان و تناسخیان و اسماعلیان و مباحیان می کنند که  
 در میان مسلمانان باشند و میگویند ما مسلمانیم و اعتقاد ایشان از کفر با و بدعتها باشد و شبهتها چون بابنای جنس خود  
 رسد اعتقاد خویش را آشکارا کنند و گویند ما برین مقلدان استنهایم کینیم حق تعالی از حال ایشان خبر میدهد قوله تعالی  
 واذ القوالذین امنوا قالوا امنوا واذ اخلاوا الی شیاطینهم قالوا انما حکمنا من مستهزؤن پس واجب است  
 از نفاق پر حذر بودن حکایت در تخریر الفوائد می آرد که شیخ جنید بغدادی رحمه الله گفت اگر مردی زیارت من آید و من  
 دست بمجاسن خود فرود آورم تا در نظری نیکنمایم ترسم که نام مراد در جریده منافقان ثبت کنند انصاف مردان بین که از نفاق چگونگی  
 ترسیده اند و اخلاص ایشان در دین تا چه غایت بوده است اللهم اننا نخوذ بک من النفاق والشقاق وسوء الاخلاق

### فصل چهارم درودت واحکام مرتد

بدانکه مرتد کسی را گویند که از اسلام برگردد و نفوذ باشد و روت بر دو نوع می باشد یکی قولی و یکی اعتقادی در فتاوی امام شمس لایبه  
 حلوانی می آرد که کفر قولی سه نوع می باشد یکی آنکه کلمه کفر بقصد بر زبان راند و داند که کفر است اینجا با نفاق کافر شود و بقول امام  
 اعظم رحمه الله عمل صالح که در همه عمر کرده باشد حبطه شود و اگر زن دارد بروی حرام شود و امام اعظم رح تمسک بدین آیت میکنند  
 و من یکفر بالایمان فقد حبط عمل الایه و چون از ان کفر باز آید و کلمه توحید بگوید و اسلام آرد نو مسلمان مفلسی باشد  
 که او را اعمال صالحه مانده باشد اما بقول شافعی رح عمل تبع ایمان است میگوید که چون ایمان باز آید اعمال صالحه نیز باز آید مگر  
 آنکه یکفر بیره و آنگاه عمل وی حبطه شود و امام شافعی رح تمسک بدین آیت میکنند که حق تعالی فرمود و من یرتد منکم عذبنه  
 قیمت و هو کافر فاولئک حطت اعمالهم فی الدنیا و الاخره پس امام شافعی رح بر کفر مردن را شرط میدارد از برای  
 احباط عمل پس اگر مسلمانی کلمه کفر بقصد بر زبان راند رجوع باید کرد و از ان و تجدید نکاح باید کرد تا اگر گشتن آن زن مرد احلال  
 شود و چون کفر از قبیل مرد باشد زن را بر تجدید نکاح تکلیف نتوان کرد مگر آنکه کفر از قبیل زن باشد و اگر چه بقصد گفته باشد او را

بر تجدید نکاح تکلیف توان کرد اما قول امام محمد آنست که چون مرد کلمه کفر بر زبان راند زن از وی طلاق شود تا اگر سه مرتبه کلمه کفر  
از وی صادر شود و هر بار رجوع کند زن از وی سه طلاق شود اما فتوی بر قول امام عظیم است یعنی طلاق واقع نشود اما حرام گردد  
در هدایه فقہ و عامه کتب فقہی میگوید که اگر مرد و زن هر دو یکبار کلمه کفر بر زبان راند و مرتد گردند هر دو با هم رجوع کنند بر نکاح خود  
باشند و تجدید نکاح واجب نباشد اما نوع دوم از کفر قولی آنست که کلمه کفر بر زبان راند بقصد و ندانند که کفر است اینچنینی کافر شود  
زیرا که جهل در اسلام عذر نیست و لیکن عمل وی حبط نشود یعنی بقول امام شافعی چون ایمان باز آید عمل نیز باز آید و قول علمای  
ما بین است درین صورت تجدید نکاح کند بر سبیل احتیاط اما نوع سیم آنست که قصد وی آن بود که سخنی گوید ناگاه بی اختیار  
سخنی دیگر بر زبان وی جاری شود که قصد آن کفر بود مثلاً میخواست که گوید الهی تو خدای من و من بنده تو عکس این بر زبان وی رفت  
بی قصد این را خطای لفظی گویند صحیح اینست که باین کافر نشود و عمل حبط نگردد و زن حرام نشود اما رد اعتقاد وی  
در شرح حاوی فقہ که در مذہب شافعی است رحمہ اللہ می آرد که رد اعتقاد وی سه نوع می باشد یکی آنکه بدل انکار فرضیت  
بیخ نماز کند یا انکار هر فرض اجماع قطعی که باشد و بدل انکار فرضیت او را معتقد باشد و دوم آنکه بدل انکار حرمت دروغ و غیبت  
کند و یا انکار حرمت حرام اتفاتی کند سیم آنکه انکار باحت اتفاتی باشد مثل انکار باحت لبس آنچه مباح باشد شرعاً با اتفاق  
علماء در متن حاوی میگوید رد کفر مسلم مکلف است بفعل یا بقول بعناد یا باستهزایا اعتقاد یا بصیغ در شرح حاوی میگوید قول  
صیغ بی باشد و فعل صیغ اما قول صریح همچون نفی صانع یا نفی صفات ثبوتی اتفاتی وی و تکذیب رسل و یا تکذیب از رسولان  
اما فعل صریح چون سجده کردن غیر خداوند را و اتقای مصحف در قاذورات و مثل آن در شرح تنبیه ابو اسحق شیرازی می آرد که  
ردت عبارتست از قطع اسلام از مکلف و در لغت معنی امتناع است از ادای حق یقال فلان مرتد ای ممنوع عن  
اداء الحق الذی علیہ در متن تنبیه میگوید صحیح است ردت از هر عاقل و بالغ مختار و ردت صبی و معتوه صحیح نیست و مکره  
نیز صحیح نیست اما ردت سکران صحیح است کذا ذکره فی شرح التنبیه اما در حالی که مست باشد حکم بکفر وی نمکنند اما حکم مرتد آنست  
که اول اسلام بروی عرض کنند و اگر او را شبهتی باشد کشف شبهه وی کنند و سه روز او را حبس کنند اگر اسلام نیارد آنگاه او را  
قتل کنند زیرا که رسول علیہ السلام فرموده است من بدل دینہ فاقتلوه در هدایه و عامه کتب فقہی میگوید اگر کسی مرتدا  
قتل کند قبل از عرض اسلام بروی مکروه بود اما بر قاتل چیزی نباشد از برای آنکه خون مرتد مباح است شرعاً و کراهت از جهت  
آنست که شاید اسلام آرد و در نوافع میگوید که اگر بردت بمیرد یا کشته شود بروی نماز نکنند و در گورستان مسلمانان ننهند با اتفاق  
در حاوی و شرح حاوی میگوید و در فقہ اصحاب ما نیز چون هدایه و نہایه و کافی و غیر آن که توبه مرتد قبول کنند و اگر چه او زندق باشد  
یعنی اگر بظاہر اسلام آرد و بیاطن کفر داشته باشد مثل باطنیہ در دستور الفریض می آرد که زندق آن باشد که کفر از مسلمانان  
پنهان دارد و واجب دارد بر خود پنهان داشتن و کفر را اعتقاد دارد و اسلام آشکارا کند میان مسلمانان تا پندارند که مسلم است  
اما مسلمانی را اعتقاد ندارد و فرق میان زندق و منافق آنست که منافق کفر از مسلمان پنهان دارد و لیکن واجب نداند پنهان  
داشتن کفر را اما پنهان میدارد و از خوف مسلمانان و مرتدان بود که از اسلام برگردد و نفوذ باشد چنانکه یاد کرده شد و اللہ اعلم  
در هدایه و عامه کتب فقہی میگوید که زایل شود بردت بلکه مرتد از اموال وی زوال موقوف تا اگر اسلام آرد حکم کند بآنکه مالک

باشد باز اموال خود را اگر گشته شود یا بمیرد بر ردت مالی که در حال اسلام کسب کرده بود منتقل شود پورته وی از مسلمانان آنچه در حال ردت کسب کرده بود بقول امام عظیم رحمہ اللہ فی باشد و بقول صاحبیہ ہر دو مال حق و رتہ وی گردد زیرا کہ ورتہ وے اولی تر از ذہابال وی واقرب اند و امام عظیم رحمہ اللہ بدین حدیث کرده است کہ رسول علیہ السلام فرمود لا یتوارث اهل ملتین شتی یعنی میراث نگیرد از یکدیگر اہل دو ملت مختلف اما اگر مرتد تصرف کند در مال خود تصرف وی جایز باشد زیرا کہ ردت وی سبب ہلاک نیست در مالی میگوید اگر کسی نیت کند کہ بعد از روزگاری از اسلام برخواہد گشت فی الحال کافر گردد و رتہ مالی اینست و من ینوارتہا بعد دہر بصیغ دین حق ذی اللہ لالی حکایت حارث محاسبی یکی از جملہ بزرگان سنت اورا پدیری بود کہ قرآن را مخلوق گفتی و دنیا دار بود چون وفات یافت نعمت بسیار گذاشت سه روز بر حارث بگذشت کہ طعام نیافت اورا گفتند از پدیر تو نعمت بسیار مانده چہ در وجه خود تصرف کنی گفت زیرا کہ او قرآن را مخلوق گفتی و رسول علیہ السلام فرمودہ است اهل الدین لا یتوارث مؤمن از کافر میراث نگیرد گر سنہ ہاشم دوست نزنہ دارم کہ میراث کافر گیرم الہی بآپدی بندگان خود مارا از ردت نگاہدار بر ملت اسلام میران

## باب دوم در بدعت و درین باب دو فصل است

### فصل اول در انواع و اقسام بدعت و ذکر آفات آن

بدانکہ بدعت یعنی مذہب بر دو نوع است نوع اول بدعتی کہ کفرست ہر چند صاحب وی دعوی ایمان و اسلام میکند چون الحاد کہنہ اسماعیلیان و ایشان را ملاحدہ و باطنیہ و قرامطہ میگویند با چند نام دیگر کہ دارند و چون الحاد نو کہ وجودیان دارند و این وجودیان گندہ تر و رسواتر از اسماعیلیان اند و اسماعیلیان گندہ تر و رسواتر از باقی کافراند و امام غزالی رح در رسالہ حماقت اہل اباحت گفته است و راست گفته است واللہ اعلم کہ آن دستیکہ شیطان بر اہل اباحت یافت بر ہیچس نیافت نوع دوم بدعتی مے باشد کہ آن ضلالت و گمراہی است لیکن جمہور علما و فقہا و متکلمان تکفیر آن نکرده چون بعضی از بدعتہائے معتزلی و خارجی و رافضی و غیر ایشان از فرق مبدعہ در صحیحین می آید بروایت مادر مومنان عایشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا از رسول علیہ السلام کہ فرمود من احدث فی امرنا ہذا مالیس فیہ مفسود یعنی ہر کس در دین ما در آرد چیزی کہ آنرا اصل منصوص و یا فرع مقیس علیہ نباشد آن زشت و مردود باشد و مراد از ان بدعت مخالف سنت است و دین را بلفظ امر یاد کرد یعنی دین امر است کہ اہتمام ما از برای وی است و مشغول باو چنانیم کہ ہیچ چیز از قول و فعل ما خالی از وی نیست تا لاجرم ہر کس در آرد در دین چیزی کہ آن موافق قول و فعل ما نباشد آن چیز مردود باشد و در اینجا بمعنی مردود است چنانکہ خلق بمعنی مخلوق است کذا ذکرہ فی شرح صحیح مسلم در شرح مشکوٰۃ می آرد کہ بدعت بر پنج قسم است بدعت واجب ہچو آموختن علم نحو و تصریف از برای آنکہ این مقدمہ معرفت کلام اللہ و احادیث است و بدعت حرام مثل مذہب قدریہ و مجسمہ و مانند آن و بدعت مندوب ہچون مصافحہ بعد از نماز با دعا و نماز دیگر و بدعت مکروہ ہچون آراستہ کردن مسجد بزر

و مانند آن از برای مفاخرت و بدعت مباح همچون توسع الکلام و انواع اطعمه از برای مهان پس باید که از بدعت حرام و مکروه بپرهیزد  
باشد که اگر چه این نوع مخالفت از کفر فراترست اما از سایر معاصی بالاترست و بد مذہب را مبتدع گویند و امت محمد صلی اللہ علیہ  
وسلم مقتاد و سه گروه گشته اند و کل ایشان مبتدع و ضال اند مگر فرقه ناجیه و ایشان آنها اند که رسول علیہ السلام و یاران او بر آن  
بوده است یعنی اہل سنت و جماعت الہی با بروی فرقه ناجیه ما را از ہواہا و بدعتہای فرقه مبتدعہ نگاہدار و بر مذہب سنت  
و جماعت استوار و ثابت قدم دار

## فصل در اقسام عالم و اجزای می و ذکر اسامی ہفتاد و دو گروه مبتدعہ ذکر اسامی مذہب حق

بدانکہ خداوند تعالی عالم را بیافرید و چهار قسم کرد و فرشتگان و آدمیان و پریان و دیوان پس ایشان را نیز جزو گردانید نہ صد  
جزو فرشتگانند و صد جزو آدمیان و پریان و دیوان پس از ان صد جزو نوذ جزو دیوان آمدند و باقی آدمیان و پریان پس  
از ان ده جزو پریان آمدند و یک جزو آدمیان پس یک جزو آدمیان را صد و بست و پنج جزو گردانید صد جزو جانب  
مشرق اند و ایشان چهار گروه اند ساطوح و ایشان آدمیانند کہ سرہای ایشان مانند سرہای اسگانست دویم فالج و ایشان  
کسان اند کہ چشمہای ایشان بر سینہای ایشان است سیم ماشخ و ایشان کسان اند کہ گوشہای ایشان مانند گوش فیل است چهارم مالوف  
و ایشان کسان اند کہ پانہای ایشان در فرمان نیست و بفارسی ایشان را دوال پای میگویند و بازگشت کل ایشان بدوزخ است  
و از ان بست و پنج جزو کہ ماند دوازده جزو در بلاد روم اند قسطوریہ و ملکانبہ و یعقوبیہ و از ان سیزده جزو شش جزو در جانب شمال  
اند و او بلاد ترک است یا جوج و ما جوج و ترک ما مان و خدرج و فدلج و قحاق و خمرز و قرب و ایشان اہل دوزخ اند و شش جزو  
دیگر در جانب مغرب اند و ایشان زنگ وزلج و حبشہ و نوہ و بربر و کفار عربند بازگشت کل ایشان بسوی آتش است یک  
جزو ماند کہ ایشان اہل توحید اند و ایشان جزیرہ و عراق و خراسان و ماوراء النہر و اندک از ہند و اندک از بلاد ترک و اندک از  
روم و حبشہ اند و در میان ایشان بسیار دیگر از یہودان و ترسیان و مجوسیان و صابیان و غیر آند و اہل توحید ہفتاد و دو گروه  
گشتہ اند ہفتاد و دو گروه اہل بدعت و ہوا پرستانند و ضالند و مضلند یعنی ابا حنیان و اخنئیہ و اخشدیہ و ازرقیہ و ازلیہ  
و اسحاقیہ و اصفویہ و افلاکیہ و باطنیہ و باقدیہ و بنانیہ و بہیہ و ثامیہ و ثوبانیہ و جاحطیہ و جادودیہ و حیابیہ و صبریہ و جرقیہ  
و جمہیہ و جعصیہ و خفافیہ و کلبیہ و جنبیہ و خطابیہ و خوارجیہ و روانضیہ و دہریہ و قدریہ و روندیہ و زنادقیہ و سبائیہ  
و سمطیہ و سوفسطائیہ و شیطانیہ و شیعیہ و صاحبیہ و خواریہ و طبالیعیہ و طرابلسیہ و عجمردیہ و عینانیہ و فلانیہ و فلاسفیہ  
و قرامطیہ و کرامیہ و قلندریہ و کفالیہ و کیسانیہ و کعبیہ و بخاریہ و مرجبیہ و مرادیہ و فرقویہ و مشہبیہ و معتدیہ و معتزلیہ  
و منغیہ و مکرمہ و ملاعدہ و مطوریہ و میمونہ و ناموسیہ و ناصریہ و نظامیہ و اصلتیہ و ہشامیہ و ہبصمیہ و بابلیہ و اشعریہ  
و حروریہ و بازگشت ایشان کس نمیداند و امر ایشان در مشیت خداوند است و یک جزو دیگر اہل سنت و جماعت اند نصرہم  
اللہ تعالی و ایشان فرقه ناجیہ اند و ایشان نیز بر مذہب بسیار اند چون مذہب ابو حنیفہ و شافعی و مالک و احمد و حنبل و  
سفیان ثوری و حسن بصری و اوزاعی و زہری و نخعی و شعبی و ابن ابی لیلی و ابن شیرہ و اسحق بن راہویہ و سعید بن مسیب

و سعید بن جبیر و طاووس یامانی و ایوب سجستانی و سفیان بن عیینه رحمهم الله این شهرده مذاهب است که اهل حق اند و مشهورترین مذاهب ابوحنیفه و شافعی است رحمهما الله و در مذاهب شافعی خلاف کرده اند تلامذه وی چون مدنی و بیح بن سلیمان مرادی و ابراهیم بلخی و الحرمی و حصرنی و زعفرانی و صرمی و بولطینی و غیر ایشان و در مذاهب ابوحنیفه نیز خلاف کرده اند تلامذه وی چون ابو یوسف القاضی و محمد حسن شیبانی و زفر و حسن بن زیاد و ابن سماعه و محول و داؤد طائی و عبد الله مبارک جزا هم الله خیر الراحمین الهی بجزمت این مخلصان بر ما مفسران رحمت فرماید

## باب سیم در بیان معاصی و درین باب ده فصل است

### فصل اول در اقسام و انواع معاصی

بدانکه باقی گناهان که غیر کفر و بد مذہبی بود و در قسم است یکی آنکه میان بنده و خداوند باشد چون خروج نحر و ترک نماز و روزه و مثل آن و یک قسم آنکه میان بندگان باشد و آن پنج نوع می باشد یکی نفسانی چون زدن و کشتن و قطع عضوی کردن و مانند آن و یکی مالی چون غصب و خیانت و مثل آن و یکی آبروی ریختن چون غیبت و بهتان و عیب کردن و یکی طعن کردن در دین مذہب کسی بخلاف واقع پنجم بجزمتی کردن با کسی بزنا و لواطه و متعلق وی و این نوع گناه که میان بندگان باشد کار آن دشوارتر است از نوع اول باید که ازین نوع گناه نیکو پر خذر باشد بلکه از جمیع صنغایر و کبائر محترز و محتنب باشد که رسول علیه السلام فرمودتوك الذرة من المناهي خیر من عبادة الثقلین یعنی ترک یک ذره از نافرمانی خداوند بهتر است از عبادت همه پریان و آدمیان در خلاصه الحقایق می آرد که انس بن مالک رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه السلام که فرمودتومن در جهاد دست مادام که غیبت وی آنست که در خداوند عاصی نشود یکی از بزرگان میگوید که گناه از آن روی که نافرمانی خداوند است همه بزرگ است اما بعضی نسبت بعضی خورد ترمی نماید چنانکه نظر کردن بشبهوت در نامحرم خورد ترست از زنا کردن و تس علی هذا و ترک یک گناه صغیره کردن بهتر است از عبادت جهنمان نافله آوردن زیرا که آوردن نافله فرض نیست و همه ترک معصیتها فرض است بر همه مکلفان پس عمل کردن بفرض اولی بود از عمل کردن پس چون ترک معاصی فریضه است اگر از بنده مومن معصیتی در وجود آید باید که فی الحال توبه کند و بخداوند باز گردد که توبه کردن از پس گناه نیز فریضه است و توبه از همه گناهان مقبول است و جمیع آزاد و بنیادارک میتوان کرد مبادا که خشم خداوند در رسد زیرا که خشم خداوند در میان معاصی پنهان است و خداوند تعالی بس قاهر و متکبر و منتقم است و بی نیاز است شاید که بسبب یک ساعت نافرمانی مقبل صد هزار ساله را مردود و داند و از بیچسب باک ندارد چنانکه قرآن بدان ناطق است که البیس را با طاعت دو بیست هزار ساله تبرک یک سجده که از سر ابا و استکبار بود ملعون ابدا کرده وان علیک لعنتی الی یوم الدین و هاروت و هاروت را که از گزندگان ملائکه بودند یک خطبه تا روز قیامت در چاه بابل نگویند و آنچه که ملکین بپابل هاروت و مادوت و خلیفه زاوه خود قایل بیا یک قتل بناحق مخذول ابد کرده و بلعم را که مستجاب الدعوه بود و اسم اعظم حق دانسته و در عبادت و مکاشفه بجائی بوده که دو هزار دوات زرین در مجلس

داشته اند از برای نشستن قائده که او بودی بدان فرمایند بیک میل که او بدینا کرده لباس ایمان از بر او برکشیده و مثل کبک  
 کمثل الكلب زده و بر صیصای عابد را که مستجاب الدعوه بود بیک گناه طاعت همه عمر وی حبس کرده و جزای وی دوزخ ابدی  
 کرده و قارون را که قرابت موسی و همراز وی بوده بیک بازگرفتن درم چند از مال زکوة و پیرا با مالها و سرای بزین مشروب کرده که  
 فحسفتابه و بداده لادض و ثعلبه زاهدترین صحابه بوده و مثل کبوتر مسجد رسول علیه السلام بوده بیک خلاف وعده نورانی  
 از دل وی ر بوده و ظلمت نفاق ابدی در دل وی پدید کرده که با استغفار سپیدر سولان اگر چه هفتاد بار شد وی را نیامرزیده  
 بلکه استغفار و راسخ کرده فی الجمله خداوند تعالی از بیجا بسیار کرده چنانکه گویندگان از شمار آن عاجز آیند پس باید که باشند همیشه  
 مومنان از خداوند خود ترسان و از مخالفت او پراسان و بحضرت او وسیلت جوین و بالنفس خود در راه او از مجاهدان  
 تا باشد که بیاند فلاح جاودان که او فرموده در قرآن یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیلة وجاهدوا فی  
 سبیل الله لعلکم تفلحون اللهم ارحم عبادک ونب علیهم انک انت التواب الرحیم و صلی الله علی محمد و آلہ اجمعین

## فصل دویم در ذکر کبایر و عقوبات آن

بدانکه در عدد و تعریف کبایر اختلاف بسیار کرده اند و ابوطالب مکی در قوة القلوب خود گفته است که جمع کردم کبایر را از احادیث  
 و اقوال صحابه هفده کبیره آمد از آن جمله چهار در دل است شرک و اصرار بر گناه و ایمینی از عذاب خداوند تعالی و نومیدی از رحمت  
 وی و چهار از آن و زبانه است و آن سحر است یعنی جادویی و گواهی بدرون و سوگند بدرون و دشنام دلون پارسا بر زنا  
 و سه گناه از شکم آید و آن شرب خمر است و مستی از هر شراب و خوردن مال یتیم بظلم و خوردن ربوا چون عالم باشد بآن و دو  
 گناه از فرج آید و آن زناست و لواط و دوازد دست آید و آن دزدی است و خون بناحق و یک گناه از پای آید و آن گرختن  
 است از صف قتال با کفار چون یک مسلمان را دو کافر پیش نباشد و اگر زیادت بود گرختن رواست و یک گناه از همه  
 اعضا آید و آن عاصی شدن است در مادر و پدر اینست آنچه ابوطالب مکی گفته رحمه الله علیه در قوة القلوب امام غزالی رحمه الله  
 میگوید مختصر نسبت کبایر برین هفده و غیر ازین کبایر هست از برای آنکه همچنانکه یک درم از مال یتیم خوردن بناحق گناه بزرگ است  
 گوش یتیم بریدن نیز گناه بزرگ است و امثال دین عدد شمرده نیست پس این عدد هفده حاضر جمیع کبایر نباشد و غیر ازین  
 کبیره باشد اما امام نجم الدین عمر نسفی رح در ربیعین سلمانی خود کبایر را چهل شمرده و بر هر یکی از آن دلیل از کتاب یا از سنت آورده  
 و گفته اول سر همه کبیره شرک است دویم نومیدی از رحمت سیم ایمینی از عذاب چهارم آزار مادر و پدر پنجم کشتن مسلمانان بناحق  
 ششم دشنام دادن بی پارسا بر زنا هفتم خوردن مال یتیم بظلم هشتم گرختن از صف قتال با کفار وقتی که یک مسلمان را دو کافر  
 پیش نباشد نهم خوردن ربوا دهم جادویی کردن یازدهم زنا کردن دوازدهم لواط کردن سیزدهم سوگند بدرون خوردن چهاردهم  
 خیانت کردن در مال غنیمت پانزدهم بازداشتن گواهی بحق شانزدهم خمر خوردن هفدهم ترک نماز هجدهم شکستن عهد نوزدهم  
 قطعیت رحم بسنم دزدی کردن بیست و یکم رشوت گرفتن بیست و دویم خوردن مال وقف بغیر وصیت بیست و سیم غیبت  
 کردن بیست و چهارم نمانی کردن بیست و پنجم سحرگی کردن بر مسلمانان بیست و ششم دروغ گفتن بیست و هفتم گردانیدن



حکم شرع در حق بعضی بطبع بست و ششم کم سپردن بست و نهم کم سنجیدن سی ام ستم کردن سی و یکم عیش و ناز استی کردن در حق مسلمانان سی و دویم حسد کردن سی و سیم حرمت کعبه و بیت الحرام شکستن سی و چهارم آزار مسلمان سی و پنجم مسلمانان را بیدی یاد کردن سی و ششم دو ناز بیک جامع کردن سی و هفتم مادر و پدر خود را بدشنام آوردن سی و هشتم آنکه کسی را گویند از خدا ترس گوید تو کار خود کن من دائم که چه باید کرد و عبدالمؤمنین عباس رضی الله عنهما گوید این از همه بدترست قوله تعالی و اذا قيل لداق الله اخذته العزة باللائم فحسبه جهمنا و بئس المهاد سی و نهم سبک داشتن گناه خود و ستودن خود را بران چهلیم اصرار نمودن بر گناه خوردن و قال النبی علیه السلام لا صغیره مع الاصرار ولا کبیره مع الاستغفار این بود چهل کبیره که امام نجم الدین عمر ح جمع کرده است از بنده مؤمن چنان سرود که از جمله صغایر و کبایر بر خرد باشد تا باشد که نجات یابد و الله الموفق الی ما را از اصرار نمودن بر گناه نگاهدار و توفیق تو به نصوح کرامت فرماید بمنبر و کرم

## فصل سیم در مناهج و منکرات

از رساله منکرات پیر تسلیم علیه الرحمه تابنده ایمان دار و پر پییر گارد در کل احوال و اقوال و اعمال و افعال احتیاط بجای می آرد و آن را می طلبد و معلوم میکند و از آن دوری باشد که ترک بیکدره از مناهجی بهتر از عبادت ثقلین است کما صوفی فصل الاول پس بدانکه از نافرمانیهاست همه آلات لهور از دن چون چنگ و رباب و طنبور و بر بوط و دف و نی و غیر آن الا در یک روایت از شافعی که دف زدن مباح است و اگر چه با جلاجل باشد و از نافرمانیهاست خمر خوردن و فروع ختن و حرام خوردن و پوشیدن جامه ابریشمین و انگشترین زرین مردان را نه مرزنان را و از نافرمانیهاست در جایگاه غضب کرده نشستن و ظلم کردن و تغییر ناکردن منکرات با وجود استطاعت و اگر عاجز بود پس از آن منکر و از کننده آن دور باید بود و از نافرمانیهاست صورتگره کردن از صورتهای جان داران مگر بر فرشتهها که دزیر پای باشد و صورتهای که مثل آن را جان نباشد چون دخت و مانند آن و از نافرمانیهاست که مردان و عورتان خود را در حمام و غیر آن برهنه کنند و در پیش بینندگان که ناظر و منظور الیه هر دو در لعنت باشند و جمع شدن زنان بر باها بنظر اهر مردان جوان که مظنه فتنه باشند در آن و از نافرمانیهاست با فاسقان در ساختن در حال فاسقی کردن ایشان و با فاسق نشستن بی ضرورت چنانکه در روضه فقه امام محی الدین نوادی رحمه الله آورده که با اهل کبیره نشستن بر سبیل انس گناه کبیره است و از نافرمانیهاست در مصیبت نوحه کردن و جامه پاره کردن و روی خراشیدن باید که در مصیبت تغییر بلیاس و خورش بر خود راه ندهد که رسول علیه السلام فرمود که هر کس در مصیبت دست بر آرد دعای وی مستجاب نکنند و از نافرمانیهاست اسراف کردن در خوردن و پوشیدن و ساختن بناها در زینت کردن و بدان نازیدن و از نافرمانیهاست غیبت کردن و شنودن و بهتان گفتن و شنودن و دروغ گفتن و شنودن و بنا محرم شهوت نظر کردن و بصورت که نظر کردن بدان حرام است مگر لیستن و از نافرمانیهاست در راههای مسلمانان چیزها نهادن از دوکانهها و دیوارها و سنگها و بناها که سبب زحمت مردمان باشد و خیانت کردن و حق مردمان در تراز و پیمانگی کم کردن و از آنچه حق خود است بیشتر گرفتن بتدویر و حیل و بیع را از فساد نگاه نداشتن و عقدهای فاسد کردن چون بیع فاسد و اجارت فاسد

و نکاح فاسد و تباه داشتن بردگان و از نافرمانیهاست نمازها تمام کردن و قرائت را تمام خواندن و نادرست گذاشتن و قرآن بالحن خواندن چنانکه حروف و کلمات را از یک دیگر جدا کردن و همچنین با ننگ نماز را بالحن مشوش کردن و امر معروف و نهی منکر ترک کردن باید که امر معروف و نهی منکر را از نگاهدارند اول بر نفس خود آنگاه بر اهل بیت خود آنگاه بر اهل شهر خود و بر هر که بیند و داند در امر معروف و نهی منکر بازمی باشد و بلطف و رفیق و محفل گوید و جانی که بیدار شسته میسر نشود در شتی کند اگر تواند در دین صلابت نماید و از نافرمانیهاست راه مردمان را گرفتن و اسباب مردمان گرفتن و حکمهای باطل کردن میان مردمان و قاضیان رشوئی میل کننده را بر قضا گذاشتن و بستن و پیر و حیل حق را پوشیدن و باطل را بحق در نمودن و این دین را خاین داشتن از برای هوای خود و خاین را این داشتن و عوانان و ظالمان را بزیر دستان نظلم کردن مسلط گردانیدن و سر پیش مخلوق بر زمین نهادن و از نافرمانیهاست آنکه مردان و زنان جمع می شوند و سرود گوی سرود میگویند و رقص میکنند و سر پیش یکدیگر بر زمین می نهند و آنکه مردان نامحرم از مطربان و غیر ایشان در خانه در می آیند و در پیش عورتان و از نافرمانیهاست که عورتین را میراث نمی دهند باید که همه را میراث دهند آنچه حق ایشان باشد و از نافرمانیهاست که عورت مرد مرده را بزور میگیرند و نمی گذارند که آن عورت بدل خود هر کفورا که خواهد شوهر کند و از نافرمانیهاست که در ماتم دعوت می کنند و حتم می کنند از برای نام و آوازه و رسم اما اگر بر روح مرده صدقه دهند و خیرات کنند ثواب همه بر روح مرده رسد چون از برای رسم و آوازه نباشد و از نافرمانیهاست بلکه کفر است که روی از شرع بگردانند و حکومت را از شرع بگیرند و پیر غوغا و شخه رغبت کنند و حکم ایشان را برگزینند بر شرع و از نافرمانیهاست که سنگ خواران و مانند ایشان را که چیزهای چنین بنمایند و گویند که ما را چیزی دهید و یا چنین کنید که ما گفتیم و اگر ندیدید و چنان نکنید که ما گفتیم شمار از خم زیم بر حق دانند و بر حق دارند و ایشان را باور دارند اگر چه ایشان درویش باشند و بصورت اهل حق خود را در نمایند که آن همه راه دیو و باطل است زنیبار که چنین کسان را هیچ حساب نکنند مگر گمراه و گمراه کننده و از نافرمانیهاست که زن پدر خود را بخوانند یا سرت پدر خود را بر سرتی یا زنی دارند آنچه حالی پیش خاطر حاضر بود نوشته شد بران باشد که همه را از نگاهدارند که از اینها بعضی کبیره است و بعضی صغیره از همه پر حذر باید بود که حق تعالی استقامت و بی نیاز است و خشم خود در میان معاصی پنهان کرده است شاید آن معصیت که او را از همه خور و تر تصور کنند خشم خداوند در آن باشد و ذب الله من سخط الله الاهی ماسکینان را از سخط خود نگاهدارد و برضای خود برسان و توفیق فرمان برداری خود کرامت فرمائی دیگر بدانکه اگر چه صغایر و کبایر بسیار است اما ده گناه است که کثیر الوقوع است و در میان خلق آشکارا شده واجب نمود آنها را یاد کردن و وبال و وعید هر یک یاد کردن تا مگر سب توبه بعضی گردد و آن خمر است و قمار و بنگ و زنا و لواط و اکل ربوا و عیبت و سخن دروغ و سخن چینی کردن این جمله در چند

فصل بیان کنیم انشاء الله تعالی

فصل چهارم در بیان خمر و قمار و وعید شاربان خمر پلید  
و آفت قمار باختن و ذکر حرمت بنگ و وبال آن

بدانکه حکم کلام حضرت پروردگار و با حدیث مصطفیٰ صلی الله علیه و سلم و اخبار خمر حرام است و هم مردار و همچنین حرام است قمار  
 كما قال تعالى يا ايها الذين امنوا انما الخمر والميسر والالصاب والالزام مرجس من عمل الشيطان فاجتنبوه  
 لعلمكم تفلحون انما يريد الشيطان ان يوقع بينكم العداوة والبغضاء في الخمر والميسر ويصدكم عن ذكر  
 الله وعن الصلوة فهل انتم منتهون و در تفسیر فقیه بواللبیت سمرقندی می آرد که این آیت در شان سعد بن ابی وقاص فرود  
 آمد و آن چنان بود که خمر بنوعی حرام نشده بود و ایشان خمر میخوردند سعد و مردی از انصار افتخار میکردند در انساب میان ایشان  
 جنگ خاست آن مرد سر سعد را بشکست عمر خطاب رضی الله عنه دعا کرد که اللهم ادنا ذیك في الخمر والميسر فالتها  
 متلفة للمال مذهبة للعقل این آیت فرود آمد قوله تعالى يسئلونك عن الخمر والميسر عمر باز دعا کرد و گفت  
 اللهم بين لنا في الخمر بياننا شافيا این آیت فرود آمد که در سوره النساء قول تعالى لا تقربوا الصلوة وانتم  
 سكارى حتى تعلموا ما تقولون باز عمر گفت اللهم بين لنا في الخمر بياننا شافيا این آیت فرود آمد قوله تعالى  
 انما الخمر والميسر والالصاب الآیه در باب التقاسیر می آرد که اکثر ائمه تفسیر بر آنند که حرام کننده خمر این آیت است  
 اما معنی آیت در تفسیر معالم التنزیل می آرد که یا ایها الذین امنوا ندای لطف و رحمت است و یا ایها الناس ندای  
 سیاست و قهاری است مومنان را بلطف و رحمت میخواند و تفسیر کبیر امام رازی می آرد که یا ایها الذین امنوا ندای  
 ترغیب و تذکیر است یعنی ای دوستان بیعت کرده با ما و ای آنانی که کفر اخلاص و بندگی بر میان جان بسنه اید و قبول حقها  
 کرده اید متنبه باشید و گوش هوش فرا دارید و فهم کنید که چه حکمی کند پروردگار شما انما الخمر این است و جز این نیست که خمر  
 و المیسر و قمار تباه و الالصاب و بتان که نصب میکنند از برای عبادت یا نصب می کنند و خون قربانی بروی میسریزند  
 و الالزام و قداح استقام که مکتوبات ثلاثه است یا سهام جزو رکعات فارس و روم بقول مجاهد یا شطرنج بقول سفیان  
 بن وکیع یا حصیاتی که بران سنگی میزنند از برای قال بقول سعد بن جبیر جس من عمل الشيطان پلید است و قیل حرام  
 از عمل شیطان است یعنی شیطان بآن میخواند و در نظر مردم می آید آنرا فاجتنبوه باز ایستید و بیک شوئید از شیطان  
 یا اجتناب نماید از آنچه درین آیت یاد کردیم یا مجتنب شوئید از جس لعلمکم تفلحون یعنی تا نشایسته آن شوید که صلاح و  
 نجات یابید یعنی برپیدازد و رخ سوزان و برسد بهشت جاودان و در تفسیر امام نجم الدین عمر نسفی روح می آرد که مراد از سیر  
 گفته اند که نزد است ابن عباس رضی الله عنهما میگویی میسیر قمار است تمامه تا بان بازی که کودکان می کنند بجز و بترول در  
 تاویلات امام ابو منصور ماتریدی رحمه الله می آرد که رسول علیه السلام فرمود من لعب بالزرد فقد عصی الله و رسول  
 یعنی هر کس که نزد باخت بدرستی عاصی شد و خدا و رسول وی امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه میگوید اگر دو خگر از آتش  
 بگیرم و در دست خود گردانم دوست نرازان دارم که کعبتین دیگر کون می کنم یعنی آتش بر دست نگاهد اشتن بجز زرد بان  
 هم او گفت الشطرنج میسیر لا عاصم یعنی شطرنج قمار عجم است در هدایه میگوید قمار و زرد و شطرنج باختن حرام است  
 من لعب بالزرد و الشطرنج فکامنما عیس بیده فی دم الخنزیر یعنی هر کس که زرد و شطرنج باز و چنانست که دست  
 خود در خون خوک فرومی بردازد برای آنکه باز سیدار و از ذکر خداوند تعالی و از نماز بجا عت و رسول علیه السلام فرمود هر چه ترا

مشغول گرداند از یاد خداوند آن حرام است و قمار از آنجمله است اما شطرنج با اتفاق فقها و محدثان مذہب حنفی حرام است و با اتفاق فقہا و محدثان مذہب شافعی مکروه است بشرط آنکه بگرو بنوازند و اگر بگرو بازند مذہب شافعی نیز حرام است اما اوزاعی میگوید شطرنج با ختن مباح است کسی را که بغزه خواهد رفت تا حرب کردن را از آنجا قیاس گیرد و بدون این شرط بقول وی نیز مباح نباشد و تفسیر عمده آورده است که حق تعالی را هر روز سی صد و هفتاد و پنج مرتبه است بر بندگان مومن و اهل نرد و شطرنج و قمار از آن نظر بالنسب نیست در تا ویلات علم الهدی ابو منصور ماتریدی رحمه الله می آرد که رسول علیه السلام فرمود اجتنبوا من هذه اللعب الموسومة التي يجرها زجرا فانها من الميسر قوله تعالى انما يريد الشيطان ان يوقع بينكم العداوة والبغضاء في الخمر والبيسر الآية یعنی اینست و جز این نیست که شیطان میخواهد که در افکند و ظاهرا گرداند در میان شما دشمنی کردن و دشمن داشتن را در استعمال خمر و قمار زیرا که عداوت دشمنی کردن بود بفعل و بغض دشمنی داشتن بود در دل و یصد که عن ذکر الله وعن الصلوة و باز در شمار از یاد کرد خداوند و از نماز فہل انتم منتہون استفہام است بمعنی امرای انہوا در تفسیر سیطمی آرد از زجاج کہ گفت مبالغه کرد حضرت الله تعالی و نگویش این اشیا یعنی خمر و قمار و بت پرستیدن و از لام کہ آن مکتوبات ثلاثه است با چند قول دیگر کہ از پیش گذشت و آنرا جس نام نهاد و آن چنان بود کہ عرب را چون کاری پیش آمدی از نکاح و سفر و مانند آن سه مکتوب نوشتی بر یکی اینکه امری دبی و بر دیگر نوشتی کہ طمانی دبی و بر سیم نوشتی کہ غفل و آن نوشتہا را در زیر بساط کردی و کسی را فرمودی تا دست در کردی و یکی از آن نوشتہا بیرون آوردی اگر مکتوب امری دبی بیرون آمدی گفتندی این کار کردنی است و بران برفتندی و اگر طمانی دبی بر آمدی این کار را ترک کردندی و اگر غفل بر آمدی باز از سر گرفتندی حق تعالی از آن منع کرد و فرمود کہ ولا زلام وجس من عمل الشيطان در تفسیر سیطمی آرد کہ حق تعالی قرین کرد تحریم خمر را تحریم بت پرستیدن از برای تخلیط و تبلیغ در نہی از شرب آن از برای این بود کہ شاہ مفسران عبد الله عباس رضی الله عنہما گفت آن هنگام کہ خداوند تعالی خمر را حرام گردانید صحابہ رسول علیہ السلام نیز دیک یک دیگر میرفتند وی گفتند حرام گردانیدہ شد خمر و با شرک برابر شد این ابزاری میگوید بیان کرد خداوند تعالی تحریم خمر را اینجا کہ فرمود فہل انتم منتہون چون معنی این است کہ انہوا فرامیگوید کہ تکرار میکرد اعرابی کہ هل انت ساکت هل انت ساکت و مقصود وی این بود کہ اسکت امام نجم الدین عمر نسفی در تفسیر سیر و در اربعین سلمانی خود نیز می آرد کہ آیت دلالت میکند بر تحریم خمر از وہ وجہ اول آنکہ قرین کرد او را با میسر و میسر حرام است پس خمر نیز حرام باشد و دیم آنکہ قرین کرد او را با بت پرستیدن و آن نیز حرام است سیم آنکہ قرین کرد با از لام و آن نیز حرام است چهارم آنکہ فرمود کہ پلید است پنجم آنکہ فرمود کہ از عمل شیطان است ششم آنکہ فرمود فاجتنبوه ہفتم آنکہ وعدہ فلاح کرد بر اجتناب از آن و فلاح اجتناب از حرام توان یافت ہفتم آنکہ فرمود کہ آن موجب عداوت و بغض بود ہشتم آنکہ فرمود کہ او باز دارد از ذکر خداوند تعالی و از نماز و ہر چه از یاد خداوند و از نماز باز دارد حرام بود ہنم آنکہ امر کرد با ایستادن از آن وجوب انہتا از چیزی بود کہ حرام بود و در ایراد آن دارد و موضع و تقدیم خمر بر اخوات وی نیز توکید تبلیغ است این خود احکام آیت بود اما احادیث کہ در وعید حسره آمده است این است در تفسیر سیطمی آرد این حدیث را مسند از جابر بن عبد الله از رسول علیہ السلام کہ فرمود ما اسکر کثیرہ فقلیلہ حرام ہر چه بسیار وی است گرداند اندک وی حرام بود و نیز در تفسیر سیطمی آرد مسند از عمارہ بن خرم کہ گفت شنووم از

عبداللہ ابن عمرو بن العاص و او صحیحہ بود بکہ کہ سوال کردند از وی از خمر گفت سوگند بخدا کہ بزرگ باشند تیرہ یک خداوند کہ پیری  
 پنج من و محاسن خود بدست گرفت دروغ گوید درین مقام بر رسول علیہ السلام آمد بن بحدوی و من در چین مقام بودم و  
 سوال کرد از من از خمر نشان دادم و گفتم این است رسول خدا بنزد وی رود سوال کن از وی و باز گرد بسوی من و مرا خبر ده از آنچه  
 رسول علیہ السلام فرماید آن مردی رفت و من نظر میکردم تا آن زمان کہ آن مرد نزد رسول علیہ السلام نشست و سوال کرد رسول  
 علیہ السلام جواب داد پس آن مرد بسوی من آمد و گفت سوال کردم از خمر فرمود ہی اکبر الکبایر و ام الفواحش من شرب  
 الخمر ترک الصلوة و وقع علی امه و خالته و عمتہ یعنی خمر خوردن بزرگترین ہمہ گناہان کبیرہ است و اصل ما در ہمہ بدبختی است  
 ہر کس خمر را بیا شامد نماز را ترک کند و با مادر و خالہ و عمہ خود جمع شود و حدیث مسند دیگری آرہ نیز در و سبط بروایت ابن عمر رضی اللہ  
 عنہما از رسول علیہ السلام کہ فرمود ہمیشہ نکلید با شارب خمر پلید و تشبیح جنازہ ایشان نکلید و دختر بخمر خوارہ مدید و دختر  
 از خمر خوارہ نخواہید کہ بدسنگ شارب خمر سیاہ روی برابگنختہ شود در روز قیامت چشمہای وی از ررق و کبودگشتہ باشد و زبانی  
 برسینہ وی افتادہ بود و پلیدی و گندالی از زبان وی بر شکم وی روان شدہ باشد چنانکہ اہل عرصات از بوی بد آن میگریزند و نفرت  
 میگیرند اتنا دین ضعیف اربعین در بیان خمر و آفات آن و وعید شارب خمر پلید از کتب محدثان معتد جمع کردہ است و  
 شفاء السکران نام نہادہ چون صحیح بخاری و صحیح مسلم و سنن ابوداؤد سجستانی و صحیح ابوعیسی ترمذی و نسائی و ابوبکر بیہقی و  
 شرح السنہ و مسند امام احمد و مسند ابویعلی و حبان و حاکم ابوعبداللہ نیشاپوری و کتاب تزعیب و تزیب حافظ عبدالعظیم  
 منذری قدسی و کتاب بزار و کبیر طبرانی و اوسطوی و صغروی و ہدایہ شیخ جزری و غیر آن از کتب محدثان خلاصہ آن اربعین را  
 بتام درین فصل یاد کنیم انشاء اللہ تعالی المضمون نہ حدیث آنست کہ رسول علیہ السلام فرمود کہ شارب خمر ہمیشہ در نیاید و  
 بعد ازین میگوید مذہب سنت و جماعت آنست کہ نفس معصیت کفر نیست خلاف فرخارج را و گناہ کبیرہ بندہ را از ایمان  
 بیرون نمی آرد خلاف معتزلہ را پس مراد از احادیث تشعہ چہ باشد میگوئیم مراد آن باشد کہ چون او را حلال دارد و یاد دل از بدو است  
 آن خالی دارد و پیشوی او مان بر خمر در دم آخر ایمان از وی زایل شود چون توبہ نکرده نباشد و اللہ اعلم بمراد رسول علیہ السلام  
 منہا بتاء و یلہا پس چنان سزد کہ مؤمن موقن بقیامت اجتناب نماید از آن تا فلاح یابد کہ خداوند فلاح را مترتب ساختہ  
 است بر اجتناب از آن و فرمود کہ فاجتنبوه لعلکم تفلحون و وہ حدیث دیگر از آن ناطق است بخلل در ایمان شارب خمر  
 پس چنان سزد از مؤمن کہ نرسد از زوال ایمان خود و از آنکہ کافر میرد و نحوذ باللہ من ذالک در صحیح بخاری و در کتاب حدود  
 می آرد کہ ابن عباس رضی اللہ عنہما گفت نورا ایمان شارب خمر برود و ایمان او را نور نامند و سہ حدیث دیگر ناطق است بدانکہ لعنت  
 کردہ اند خداوند و رسول او بر شارب خمر تا بدہ تن را با وی کہ در ان سعی نمایند یعنی عاصر آنرا و معتصر آن را و شارب حامل و محولہ  
 البیہ و بائع و مشتری آنرا و مشتتر الہ و ساقی و اکل ثمن او را و سہ حدیث دیگر ناطق است بر توکیل خمر بخرم و تخم ثمن آن شمس حدیث ناطق  
 است بدانکہ شارب خمر خداوند تعالی بلا ہا فرستد و بیخ حدیث دیگر آنست کہ ناطق است بعدم قبول نماز شارب خمر در وقتہائے  
 کہ خمر خوردہ باشد و با آنکہ شارب خمر از طینت خیال چشاند در دوزخ یعنی خوننا بہ و دریم آبہ و فرخیان و گندالی کہ از فرہمائی زانیان  
 میرود و بیخ حدیث دیگر ناطق است بانکہ شرور و بدیہای از خمر تولد میکند و ستم اربعین بر حدیث مسلسل کردہ است طریق بتسلسل

آزایا و کینیم اینجا بدانکہ این حدیث را طرق متعدده است سه ازان بر طریق مسلسل است مبداء آن است و این ضعیف است کہ مؤلف آن اربعین است و منتهای رجال استادوی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم اللہ وجہہ اقول اشہد باللہ و اشہد باللہ لقد سمعت شیخی و استادوی ابو محمد جلال بن محمد عبید اللہ القاسمی قال اشہد باللہ و اشہد باللہ لقد سمعت شیخنا الامام العلامة حسام الملہ والذین محمد شیخ الناسک جلال العبدی قال اشہد باللہ و اشہد باللہ لقد سمعت شیخنا المحدث سعید الملہ والذین محمد بن مسعود کازرونی قال اشہد باللہ و اشہد باللہ لقد سمعت شیخی محب الدین علی بن عبد الصمد بن احمد یقول اشہد باللہ و اشہد باللہ لقد سمعت ابامحمد یوسف بن عبد الرحمن بن علی یقول اشہد باللہ و اشہد باللہ لقد سمعت والذی یقول اشہد باللہ و اشہد باللہ لقد سمعت ابوالفتح محمد بن عبد الباقی یقول اشہد باللہ و اشہد باللہ لقد سمعت ابوالفضل محمد بن احمد یقول اشہد باللہ و اشہد باللہ لقد سمعت ابانعمرا محمد بن عبد اللہ یقول اشہد باللہ و اشہد باللہ و اشہد باللہ لقد سمعت القاضی ابوالجسب علی بن محمد القزوی یقول اشہد باللہ و اشہد باللہ لقد حدثنی القاسم بن الہدانی قال اشہد باللہ و اشہد باللہ لقد حدثنی الحسن بن علی بن محمد بن علی موسی الرضا قال اشہد باللہ و اشہد باللہ لقد حدثنی ابو علی بن محمد قال اشہد باللہ و اشہد باللہ لقد حدثنی ابو محمد بن علی قال اشہد باللہ و اشہد باللہ لقد حدثنی جعفر بن محمد قال اشہد باللہ و اشہد باللہ لقد حدثنی ابو علی بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن ابی طالب قال اشہد باللہ و اشہد باللہ لقد حدثنی ابو یحییٰ بن علی قال اشہد باللہ و اشہد باللہ لقد حدثنی ابو علی بن ابی طالب قال اشہد باللہ و اشہد باللہ لقد حدثنی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال اشہد باللہ و اشہد باللہ لقد قال لی جبرئیل علیہ السلام یا محمد ان مد من الخمر کعابد و ثن طریق ووم مبداء و منتهای وی ہانست یعنی علی ابن ابوطالب رضی اللہ عنہ گفت اشہد باللہ و اشہد باللہ لقد حدثنی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال اشہد باللہ و اشہد باللہ لقد حدثنی جبرئیل علیہ السلام قال اشہد باللہ و اشہد باللہ لقد حدثنی میرکابیل علیہ السلام قال اشہد باللہ و اشہد باللہ لقد حدثنی اسرافیل علیہ السلام عن اللوح المحفوظ انه قال یقول اللہ تعالیٰ شارب الخمر کعابد الوثن طریق سیم مبداء وی شیخنا الامام العلامة المقرئ المحدث شمس الملہ والذین ابو الخیر محمد بن محمد بن الجزری علیہ الرحمہ والرضوان و منتهای رجال وی علی ابن ابی طالب رضی اللہ عنہ قال اشہد باللہ و اشہد باللہ لقد حدثنی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال اشہد باللہ و اشہد باللہ لقد حدثنی جبرئیل علیہ السلام قال یا محمد ان مد من الخمر کعابد و ثن یعنی بدرستیکہ مد من خمر همچون پرستندہ بت است شیخ جزری روح اللہ روحی فرمود در وقت قرات رسالہ مغنیہ خود ہذا حدیث جلیل المقدار من ذویۃ ہذہ السادات الاخیار ائمة الالاطہار رضی اللہ عنہم ابو نعیم اصفہانی رحمہ اللہ نیز این حدیث را در حلیۃ الاولیاء روایت کردہ و گفتہ ہذا حدیث صحیح ثابت روایت المغیرۃ الطاہرۃ الطیبۃ رضی اللہ عنہم در اربعین شفاء السکران می آید این حدیث کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمود ہر کس یک دہن خمر یا شامد تا سہ روز در خشم خداوند باشد یعنی تا بسہ روز حق تعالیٰ بیچ طاعت وی نپذیرد و بیچ معصیت وی نیامرزد و اگر دران سہ روز بمیرد خطر بود کہ بشومی آن یک دہن خمر کافر میرد بغوذ باللہ و اگر یک یا نہ خمر خورد تا چہل روز در خشم خداوند باشد و اگر دران چہل روز بمیرد بشومی آن خطر بود کہ کافر میرد در کتب فقہی چون ہدایہ وغیر آن میگوید

شراب انگور با اتفاق حرام است ہر کہ آنرا حلال دارد کافر گردد بخوردن یک قطرہ از ان حد واجب آید در کتاب عالم متعلم  
 می آرد کہ متعلم از عالم سوال کرد یعنی ابو یوسف از امام اعظم رحمہما اللہ سوال کرد کہ حکمت حمیت کہ خمر خوارہ در وقت خمر خوردن  
 روی در ہم میکشد گفت از ان سبب کہ ایمان از وی بیرون میرود اگر در ان حال بمیرد خطرست کہ بی ایمان مرده باشد و نیز  
 در کتب فقہی می آرد کہ من نام سکوان کان عروسا للشیاطین یعنی ہر کس خمر خورد و شب بخسید عروس شیاطین بود با وی  
 ہمان کنند کہ باز نان کنند مردی کہ با وجود عقل خود را زن شیاطین کند حکایت عبد الغزیز رو آورد کہ اللہ گفت در مدینہ بودم  
 شبی بمسجد رسول علیہ السلام میرفتم زنی دامنم گرفت و گفت ای خواجہ اگر ثواب میخواہی اینجا بیارست در ترغ و اینجا ہمہ  
 زنان اند و بیچ مرد نیست کہ اورا کلمہ شہادت تلقین کند نزدیک او در آمد ہم چند اورا کلمہ شہادت تلقین کردم نگفت چشم بکشد و  
 گفت چند میگونی کہ بگوی نمی گویم بیزارم ازین کلمہ و از دین اسلام این بگفت و جان بداد از حال وی تھخص کردم گفتند خمر خوارہ بود  
 گفتم صدق یا رسول اللہ شاداب الخمر کجا بد الوثن حدیث است کہ رسول علیہ السلام فرمود کہ خمر خوارہ بتر از زنا کار است  
 زیرا کہ زنا کار در حال زنا خلای را می شناسد و خمر خوارہ نمی شناسد و جنایت خمر از ہمہ جنایات بالاترست همچنانکہ دخت انگور  
 از ہمہ درختها در میگردد و جنایت خمر از ہمہ جنایات در میگردد سعید بن مسیب میگوید ہمہ امتان پیشینہ کہ خیانتها و کافرہا کردند  
 از سبب خمر بوده است امیر المؤمنین عثمان رضی اللہ عنہ بر منبر رسول علیہ السلام خطبہ کرد و گفت ایھا الناس اتقوا الخمر  
 فانھا ام الخبیثات پیر منیر یاد از خمر کہ آن مادر ہمہ پلیدیہا است در کتاب الامام فی احادیث الاحکام می آرد از صحیح مسلم روایت اول  
 خضرے کہ طارق بن جعفر سوال کرد از رسول صلی اللہ علیہ وسلم از خمر رسول علیہ السلام اورا نہی کرد طارق گفت از برائے  
 دوا بنہم خمر را رسول علیہ السلام را اگر است آمد و فرمودر انہ لیس بد واء و لکنہ داء یعنی در خمر شفا نیست بلکہ اورنج و بیماریست  
 پس ازین حدیث معلوم می شود کہ در حرام شفا نیست در اربعین امام نجم الدین عمر نسفی رحمہ اللہ می آرد کہ عبد اللہ مسعود رضی اللہ  
 عنہ گفت خمر خوارہ را کہ بی توبہ میرد در گور نہید و بگیرد پیر او گوری بکشاید اگر روی وی بکشاید اگر روی وی بقبلہ یا بیدمرا بردار کند حکایت شیخ  
 ابو جعفر کی را در گوری نہاد در لحد او ماری دید خواست کہ مار را کشد آوازی شنید کہ بگذارد کہ این عذاب گوراوست تا قیامت کہ  
 او ہر روز بہ نیت دار و مقداری خمر بخوردہ کسی کہ از برای دار و بخورد عذاب او اینست چگونه بود عذاب کسی کہ از برائے  
 ہوا می نفس و شہوت خورد و خمار آن غرض فاسدی پیدا کردہ اند و میگونی در خمر بیخ فایده است اول آنکہ رنگ روی را سرخ  
 و نازہ میدارد و شکر شراب از پی سرخ روی خوردند و زو عاقبت زرد روی بر بندند و دویم آنکہ در تن قوت می افزاید سیم آنکہ  
 طعام را ہضم میکند چہارم آنکہ شہوت می انگیزد و پنجم آنکہ مرد را تن درست میدارد و آینکہ ایشان میگونی خطا و غلط است زیرا  
 کہ ہر یک ازین دلائل منقول و معقول بسیارست برطلان قول ایشان اول آنکہ میگونی روی را نیکو میکند حق تعالی  
 میفرماید ہمہم من اثر السجود و رسول علیہ السلام گفتند من کثر صاوتہ باللیل حسن و جہد بالہنا  
 یعنی ہر کس کہ نماز وی شب بسیار بود روی او بروز نیکو بود پس بکتاب خداوند وسعت ثابت شد کہ خوبی روی و صفائے  
 بشرہ در عبادت و طاعت است نہ در خمر خوردن و صحبت بلکہ دیدن روی خماران و فاسقان دل را تاریک میگردد  
 و روی را زشت و دویم آنکہ میگونی قوت می افزاید در تن حق تعالی می فرماید ان یکن ماہ صابفا یخلبوا ماتین و ان یکن

الف یغلبوا الفین باذن الله مضمون آیت آنست که یک مؤمن ضعیف دو کافر قوی را میزند و قهر میکنند بقوت ایمان پس ثابت شد بکلام حق که اهل حق قوی می باشند و اهل باطل ضعیف سیم آنکه میگویند که طعام رضم میکنند آری طعام را رضم کرد بگر تا حاصل این طعام رضم شده چیست جز بخرج مستراح رفتن و بوی بدان شنیدن و الا نه ماره یا قوت سرخ می شود و نه در دست زرتا از آن نفعی نبرد چهارم آنکه تن صحیح میدارد و رسول علیه السلام فرمود در حدیث طارق بن سوید که انه لیس بدواء و لکنه داء پس معلوم شد که وی در دست نه درمان و از اومان او عاقبت کار بیماریهای بد تولد میکند و عقل را نقصان میکند چنانکه در کتاب طب کمال الدین اسمعیل بخاری می آرد که خمر چون بسیار خورده شود حرارت اصل را از گوارانیدن عاجز گرداند مسافت او مضرت گردد و بیم آن بود که در میان خمر خوردن یا در خواب مستی بمفاجعا هلاک شود و از خمر خوردن بسیار و سواس مالی خوبا پیدا آید و غفلت و فراموش کاری و رای ناصواب و ترسیدن اندر خواب و سگته و رعشه و خناق و فالج و سرنه م و دیوانگی و استسقا تولد کند و مستی پیوسته مزاج جگر تباه کند خاصه شراب ناشتا و دماغ و عصبها را زاین دارد پس زیان وی از سود وی و اثم وی از نفع وی بیشتر آید قوله تعالی و اثمهما اکبر من نفعهما پنجم آنکه میگویند شهوت می انگیزد و بدانکه شهوت بر جسد آدمی بر مثال سگ دیوانه است یا بر مثال اثردهای در خواب هیچ عاقل کلب عفو روازدهای در خواب را بیدار کند و بر خود مسلط گرداند تا ویرا هلاک کنند پس در شرع و عقل واجب بود از خمر دور بودن و از آفات وی حذر کردن که او اکبر کبایر و ام الفواحش است حکایت در زاد المقومین میگوید نقل است که روزی رسول علیه السلام در گورستانی میگذاشت آواز ناله شنود که میگفت الامان الامان یا رسول الله ۱۲ امروز بستی سال است که در عذابم در کار من نظری کن مصطفی اصلی الله علیه و سلم بایستاد و تامل کرد جبرئیل علیه السلام در رسید و گفت یا رسول الله این گور نیست پرس تا گوید که گناهش چه بوده است رسول علیه السلام سوال کرد آن ضعیفه گفت یا رسول الله در خانه همسایه من خمر میخوردند من از برای زن همسایه بستی و یک نان پنجم که پیش آن خمر خوران نهاد بستی سال است تا درین آتش می سوزم رسول علیه السلام سر سجده نهاد و دعا کرد حق تعالی بشفاعت رسول علیه السلام عذاب آن ضعیفه برداشت کسبکه از برای می خواره نان می نبرد عذاب وی این است عذاب می خواره دانی که چگونه باشد در رساله امام قشیری رح می آرد که خمر حرام است از برای آنکه عقل را زایل میکند و مستی آرد و هر کس که از شراب غفلت مست بود مستی او ضعیف تر بود از مستی خمر خواره و شرب خمر موجب حدست و خمر غفلت موجب بعدست و هر کس که خمر خورد ممنوع شود از نماز و هر کس غافل شود محروم گردد از نماز و همچنانکه مست تا همیشه نشود بروی اقامت حد نکند مست غفلت را موعظت سود نکند تا هشیار نشود بنایانه مرگ و همچنانکه خمر سبب همه صغیرها و ذلهاست غفلت سبب همه بعد و حجبهاست در قنای نفسی میگوید البینه حرام و طلاق البینه واقع و القنوی فی زماننا علی هذا و متلفه غیر ضامن یعنی بنگ حرام است و طلاق بنگ واقع است و فتوی در زمان ما بدین است و تلف کننده وی ضامن نیست یعنی اگر بنگ کسی را بریزد بروی و بال و تاوان نباشد این دلیل منقول بود بر حرمت بنج اما دلائل معقول آنست که نفس آدمی محتاج است بطعام و شراب و محتاج است بدار و در وقت بیماری و بنگ نی بجای طعام است و نی بجای شراب بلکه آتش گرسنگی از وی استقال



می یابد و مردم بنگی بسیار خوار باشد چنانکه ظریفی گفته است مردم بنگی طعام ده روزه بیک روز خورند و کار بیک روزه بد ده روز کنند و دارو نیست که دفع بیماری کند پس معلوم شد که هر کس او را می خورد و هوای نفس می خورد و متابعت هوای نفس در شرع و عقل حرام است لقوله تعالی ولا تتبع الهوی فیضلك عن سبیل الله وقوله تعالی افرایت من اتخذ الهوهو اهوا پس بدلائل منقول و معقول ثابت شد که بنگ حرام است الهی ماسکینان را از مستی شهوت هشیار گردان و از خواب غفلت بیدار ساز

## فصل پنجم در بیان زنا و وعید زانیان

بدانکه زنا فعل زشت و فبیح است و در همه شریعتها حرام بوده است همچنانکه در شریعت ما حرام است حق تعالی از وی نهی کرده و او را نکوهش کرده چنانکه فرمود و لا تقربوا الزنا انه کان فاحشه و ساء سبیلاً یعنی نزدیک مشوید بزنا که زنا فبیح و زشت است و بر طریق است که در کوی مخالفت شرع و عقل است و مخالفت رسم هر است و این ترجمان عبارت تفسیر جوزانی است و همچنانکه زنا حرام است مقدمات وی نیز حرام است و از آن دور باید بود که حق تعالی از آن نهی کرده چون فرمود و لا تقربوا الزنا نزدیک مشوید بزنا یعنی از مقدمات وی پرهیزید یعنی بدل اندیشه زنان نامحرم نکنید و بزبان حدیث ایشان گویند و بگوش آواز ایشان مشنویید و چشم نظر نامحرم نکنید و رسول علیه السلام فرمود در حجه الوداع که هر کس نظر بشهوت کند در زنان نامحرم حق تعالی بفرماید تا دو چشم او را پاره کنی کنده آنگاه او را بدوزخ اندازند و هر کس مصافحه کند با زن بیگانه روز قیامت دو دست او را غل کنند با گردن وی آنگاه فرمان شود تا او را بدوزخ اندازند و اگر نقبیل کند زن نامحرم یا با مخور گوید هر کلمه که گفته باشد هزار سال او را در دوزخ باز دارند و هر کس فوارگی کند در میان مرد و زن بیگانه حق تعالی ابهشت را بروی حرام گرداند و جای باش وی دوزخ باشد و پدید بازگشتن جایی است دوزخ و در شریعت اسلام نیز آمده است این حدیث که رسول علیه السلام فرمود هر کس هوای نفس خود سخن گوید با زنان نامحرم هر کلمه که گفته باشد هزار سال او را در دوزخ بدانند و در آیت دیگر فرمود و قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم و یحفظوا

فروجهم بگویی ای محمد مردمان ایمان دار را تا فرو خوابانند چشمهای خود را یعنی نگاهدارند نظریات خود را از زنان نامحرم و از آنچه حلال نیست مرا ایشان را نظر کردن بسوی وی و من در من ابصارهم من تعبیض است و نگاهدارند فرجهای خود را از آنچه حلال نیست مرا ایشان را و از فواش است زک اللهم آن فرو خوابانیدن چشم است از نامحرمان و نگاهداشتن فرج از فواشس بهتر است و فاضل تر است مرا ایشان را نزد خداوندان الله خبیر بما یصنعون بدرستیکه خداوند تعالی اعلم و حیه است آنچه می بیند در فرج و ابصار یعنی بیداند و آگاه است از آنچه از چشمها و فرجهای ایشان در وجودی آید و در حق عورتان نیز فرمود و قل

للمؤمنات یغضن من ابصارهن و یحفظن فروجهن یعنی ای محمد بگویی مرزنان مؤمنه را تا چشمهای خود را از مردمان نامحرم فرو خوابانند و تنهای خود را از حرام نگاهدارند با چند حکم دیگر که در حق ایشان فرمود در فتاوی فقیه ابواللیث رحمه الله میگوید که نظر کردن مردان را در عورتان حرام است یکی آنکه رواست نظر کردن از سر تا قدم مثل نظر کردن در زن خود و در کینیک خود بیشتر آنکه کتیرک شوهر نداشته باشد و دوم آنکه نظر کردن در هیچ عضو و انباشد چون زن بیگانه که خطر شهوت در میان باشد سیم آنکه نظر کردن بروی وی روا باشد و بیاتی اعضا و انباشد چون زن که مشتهات نباشد از غایت پیری و مردنیز

از خطر شهوت امین باشد یعنی دوپیر یا کارنه دوپیر بر کار و اگر زن بسیار پیر باشد چنانکه مردان جوان و پیر را دروغت نماند نظر کردن در وی جایز باشد بقول ابن مسعود رضی اللہ عنہ مصافحه با وی نیز جایز باشد چهارم آنکه نظر کردن در مواضع زمینت روا باشد و بباقی اعضا روا نباشد یعنی از ستر تا سینه و از سر انگشتان دست تا سر دوش و از پاپها تا زیر زانو نظر توان کرد یعنی از محارم خود چون مادر و خواهر و عمه و خاله و دختر برادر و دختر خواهر و مانند آن بشرط آنکه نظر شهوت نباشد و بسر شود یعنی بسراندر اگر بصلاح باشد از زن پدرا این مقدار رواست که ببیند و اگر بصلاح نباشد نه بیند و در کتب حدیث می آید که رسول خدا علیہ السلام از خاتون قیامت فاطمه زہرا رضی اللہ عنہا سوال کرد که ای فاطمه زنان را چه بهتر گفت آنکه هیچ مرد نامحرم ایشان را نه بیند و ایشان هیچ مرد نامحرم را نه بیند رسول علیہ السلام را این جواب از وی خوش آمد و او را در برگرفت و گفت ذریعہ بعضیها من بعض بدانکه جنایت فرج سه می باشد زنا و لواط و جمع شدن دوزن با یک دیگر که اهل ماوراالنہر اوراسعری می گویند و در هر یک از آن وعید بسیارست و زنا از کفر زشت ترست از برای آنکه بعضی از زنان پیغامبران کافر بوده اند چون نوح و زن لوط علیہما السلام قوله تعالی ضرب اللذین کفروا امرأة نوح و امرأة لوط اما زن هیچ پیغامبر هرگز زنا نکرده نبوده است تا عاری بدان پیغامبر باز نگردد و حدیثست که بیچ گناه نزد خداوند از زنا بزرگ تر نیست و در مشارق الانوار می آید این حدیث را که رسول علیہ السلام فرموده گروہ اند که خداوند تعالی در قیامت با ایشان سخن نگوید و نظر رحمت با ایشان نکند و ایشان را پاک نگرداند از دین معصیت و مرا ایشان را بود عذاب دردناک یکی بادشاه دروغ گوئی دویم پیرزانی ستم فقیر متکبر یعنی گردن کش از حق و در حدیث دیگری می آید که بدرستی که هفت زمین بر پیرزانی بلرزد و وحی کرد حق تعالی بد او پیغامبر علیہ السلام که ای داؤد بعزمت و جلال من که نظر میکنم بر حمت هر روز با دوشها نگاه به بنده پیر خود پس میگویم مرا ورا که بنده من بزرگ شدن تو و تنگ شدن پوست تو و دست گشت استخوان تو و ضعیف شدن تو و شرم دار از حضرت من بدرستی که من شرم میدارم که ترا عذاب کنم در حدیث می آید که پاد زنا با عورت همسایه و بال وی زیادتست از ده زنا که جای دیگر کند و یک زنا با زن باشوهر و بال وی بیشتر و بالاتر باشد از هزار زنا با زنی که او را شوهر نباشد حکایت نقلست که جوانی نزد رسول علیہ السلام آمد و گفت یا رسول اللہ امر حضرت ده در زنا که از آن صبر نمی توانم کرد صحابه قصد کردند که جوان را ادب کنند رسول علیہ السلام ایشان را منع کرد و جوان را فرمود که هر چه بر خود نمی پسندی بدیگران پسند ترا خوش آید که کسی با اهل و کسان تو این فعل کند گفت فی رسول علیہ السلام فرمود پس دیگران نیز همچنین بودند دست مبارک خود بر سینه او نهاد و گفت اللهم زیند و طهره و حصن فرجه جوان نازنده بود دیگر از وی زنا نکرد و نقلست که جبرئیل علیہ السلام نزد رسول علیہ السلام آمد و گفت یا رسول اللہ خداوند چهار چیز از جعفر طیار شکر میکند رسول علیہ السلام از وی سوال کرد که ای جعفر کدام چهار خصلتست در تو که خداوند تعالی آن از تو راضی است گفت یا رسول اللہ هرگز بت را سجده نکردم چون دانستم که از وی نفع نیست و ضرر نمی تواند رسانید و دویم هرگز خمر نخوردم چون دیدم که عقل را زایل میکند سیم هرگز دروغ نگفتم چون دروغ گوئی نزد من عظیم زشتی می نمود و دانستم که اگر دروغ گویم من نیز همچین خواهم بود چهارم هرگز زنا نکردم اندیشه کردم که اگر کسی با اهل من این کند و مرا معلوم شود بر من چه رسوخ رسد همه کس همچنین بود مصطفی علیہ السلام فرمود سزاوارست که با فرشتگان برابر شوی باین خصلتها که در دست حکایت

نقل است که منصور عمار ح شیبی از کوی از کوهیامی گذشتت از مردی شنید که زنی را میگفت دو درم را چه میگوئی او را اجابت کرد و باوی روان شد شیخ با خود گفت اگر بگذارم در ملک خدا نسا در و د از طرف دیگر درآمد و طیلسان در سر کشید و گفت ای ضعیفه چهار درم را چگوئی فی الحال از پس آن مرد باز گشت و باوی روان شد شیخ او را بخانه خود برد و چهار درم پیش وی نهاد و خود بنهار مشغول شد هر دو گانه که بگذار دی بدو گانه دیگر مشغول شدی آن ضعیفه انتظار می کشید آخر گفت چرا حاجت خود روا نمیکنی که مرا نیز بر گاه میشود و صبح نزدیک آمد شیخ گریان شد و گفت ای ضعیفه اگر گویم هر ابا تو میل نیست دروغ باشد اما اگر این فعل از مادر وجود آید و چهار گواه عدل گوایی دهند تبرد قاضی که ایشان راجح نباشد قاضی با ما چه کند گفت آنچه حد شرع باشد بر ما براند شیخ گفت اگر قاضی خود بنید چگونه بود گفت حجت استوار تر باشد اما اینجا درین شب کدام گواہ قاضی باشد که بیند گفت اول دو فرشته که کاتبان عمل تواند و دوازده من که سبند و گواہ شوند و خداوند تعالی از حال بندگان آگاه است می بیند و میداند هیچ دانی که در قیامت با ما چه کند آن ضعیفه چون این سخن بشنید نعره بزد و بهوش شد چون بهوش باز آمد گفت ای شیخ مدتی عمر خود در خراب روزگاری بسر برده ام و ازین معنی غافل بودم اگر توبه کنم نپذیرد شیخ گفت ای ضعیفه حق تعالی قبول کننده توبه بندگان است و عفو کننده سیئات ایشان است قوله تعالی هو الذی یقبل التوبه عن عباده و یحفو عن السیئات توبه از همه گناهان مقبول است آن ضعیفه توبه کرد و از دوستان حق گشت الهی با مسکینان را از هر چه نباید و نشاید نگاه دار بفضلک و کرمک ۴

## فصل ششم در وعید لواط و عقوبت لوطیان

روی ابوهریره رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و سلم انه قال ملعون ملعون ملعون من عمل عمل قوم لوط و ملعون من جمع بین امراه و امها و ملعون من عاق و الدیه و ملعون من ذبح و ملعون من اتی بطیمة و ملعون من سرق من نجوم الارض و ملعون من قول غیر و الیه پاری حدیث ابوهریره رضی الله عنه روایت میکنند از رسول علیه السلام که فرمود ملعونست ملعونست ملعونست کسیکه عمل قوم لوط کند و ملعونست کسیکه جمع کند میان زن خود و مادر وی یعنی در و طی چه در نکاح و چه بکلت کین و چه در زنا و ملعونست کسیکه عاق و نافرمان شود در پدر و مادر خود و ملعونست کسیکه ذبح کند حیوانی را بنام غیر خداوند و ملعونست کسیکه جمع شود با چهار پای و ملعونست کسیکه از زمین غیر بگیرد بناحق یعنی از زمین همسایه زمین خود در آرد و بی رضای وی یا تغییر کند نشانه را که میان آن زمین است و ملعونست کسیکه از نسب خود تنگ دارد حکایت سلیمان پنیام علیه السلام از ابلیس پرسید که از طاعتها کدام نزد خداوند دوست تر و نزدیک تر و از معصیتها کدام نزد خداوند دشمن تر و نزدیک تر و دوست تر شیطان گفت یا نبی الله نماز نزد خداوند از همه طاعتها دوست تر و دشمن تر و لواط نزد خداوند از همه گناهان دشمن تر و دشمن تر و دوست تر و جائے که لواط کنند و یوان از آنجا بگریزند که مباد آتش آید و ایشان بسوزند و تر غیب الصلوة می آرد که چون زنی از خانه بیرون آید چهار دیو او را در نظر ناخرمان می آرایند و اگر مردی بیرون آید هفتاد دیو او را بیارند پس خطروی زیاد است زیرا که

هم مردان و هم عورتان را در وی نظرست حکایت نقلست که عبد الله مسعود رضی الله عنه بر در حجره خود ایستاده بود ناگاه  
 امر وی میگذاشت عبد الله کجی در آمد و در سبب و فریاد میکرد که این فتنه بگذشت تا چون گفتند که بگذشت از حجره بیرون آمد و  
 و این حدیث روایت کرد قال النبی علیه السلام اتقوا ابناء الملوك فان فیهم شهوة کشفهوه النساء یعنی پسر پسر پد  
 از پسران ملکان بدرستی که در ایشان شهوت است همچون شهوت زنان و در حدیث دیگر فرمود قال النبی علیه السلام  
 من مکن من دبره ثلاثا طایعا غیر مکره و وثق الله شهوة کشفهوه النساء یعنی مفعول فعل لواطه که سه مرتتکین  
 کند در آن فعل خبیث بطوع و رغبت خود از غیر آراه میراث دهند او را شهوتی همچون شهوت زنان که دیگر صبر نتوان کرد  
 از آن اما قصه قوم لوط که اصل این کار ایشان را از کجا خاست با خبر آمده است که ابلیس بر صورت پیری نبرد یک قوم  
 لوط آمد و تا یک سال در میان ایشان بعبادت مشغول بود که یک چشم بر هم زد و از عبادت خالی نبود تا همه بروی جمع  
 شدند و گفتند این فرشته است و الا آدمی این عبادت نتوان کرد از وی درخواست کردند که از برای ما و عظم گوی گفت بگویم  
 و مجلس گفتن آغاز کرد و در اثنای آن گفت اگر کسی از زن خود جدا ماند و او را مجامعت آرزو کند اگر با مردی دیگر و یا با ستور جمع  
 شود شاید و گفت این سنت مشروع است و ایشان مردمان بودند که پیوسته بیازرگانی میرفتند و بسالی نمی آمدند این سخن  
 ایشان را عظیم خوش آمد و این را حرف ساختند تا کار بجائی رسید که دیگر زنان را التفات نکردند ابلیس ناگاه ناپدید شد  
 گفتند دیدید که فرشته بود یا ولی از اولیا که ناگاه ناپدید شد بعد از یک سال باز آمدند و یک ایشان بر صورت گنده پیری و  
 همچنان تا یک سال بعبادت مشغول شد همه زنان بروی جمع شدند و زنان را نیز مجلس و عظم نهاد و طاعت آموختن گرفت  
 تا زنان پیش وی گله آغاز کردند که مردان با ما نمی خفتند و با ما جمع نمی شوند و ما را مجامعت آرزو میکنند گفت شما نیز با یک دیگر  
 فر از آید زنان با یک دیگر مشغول شدند چنان شد که نسل ایشان منقطع خواست شد خداوند تعالی لوط پنیامبر را علیه السلام  
 بدیشان فرستاد و هر چند بزجر و نهی ایشان را از آن کار خبیث باز داشت باز نایستادند حق تعالی جبریل را علیه السلام  
 با گروهی از فرشتگان بهلاک ایشان فرستاد و ایشان دوازده فرشته بودند که با جبریل آمده بودند همه بر صورت غلامان آمد  
 لوط ایشان را شناخت گفتند همان تویم لوط علیه السلام تبرسید که مبادا قوم خبردار شود ناگاه قوم خبر یافتند جمله می آمدند لوط  
 جبریل را بان فرشتگان در خانه پنهان کرد و خود بر در خانه بایستاد آخر در را بقهر بشکستند و درآمدند جبریل پری بروی ایشان بار  
 نهاد همه را کور گردانید ایشان لوط را گفتند تو جادویان آوردی و در خانه کردی تا با ما یان این کردند ما نیز مکافات این کنیم لوط  
 تبرسید از برای ایشان حکم آنکه گفته اند تبرس از آنکه از خدا ترسد فرشتگان گفتند ای لوط ما فرشتگان خدای تویم قوله تعالی  
 یا لوط نادسل ربک گفتند ای لوط ما فرستادگان پروردگار تویم لن یصلوا الیک هرگز نرسند ایشان تو یعنی دل  
 مشغول مدار از بدی ایشان که ایشان بدتو نتوانند رسانید جبریل گفت فاسی با هلك بقطع من اللیل بشب بر اهل  
 خود را چون بعضی از شب گذشته باشد و لا یلتفت منکم احد الا امرتک و باز پس بایستد از شما هیچکس مگر زن تو  
 و اغلذانه مصیبی با ما اصحابم بدرستی که رسیدنی است بوی آنچه رسیدنی است بر ایشان از هلاک و عذاب آن موعدهم  
 الصبح بدرستی که وعده گاه ایشان صبح است یعنی آن وقت فرماست بهلاک ایشان جبریل لوط را گفت ابلیس خویش را

و ستوران و بر چه داری همه را جمع کن تا شما را بصعبر برم یک شهر بود از آن شهرهای لوط و اهل آن نیز همه کافر بودند و لیکن لوط را  
 نیامدند خدای تعالی ایشان را هلاک نکرد لوط گفت دروازه بسته است چون کنم جبرئیل گفت تو هر چه داری فراهم آر همه را  
 فراهم آورد جبرئیل آنرا بر پر خود گرفت از شهر بیرون بردهمی رفتند و لوط باز پس می نگریست و میگفت مبادا که از پس بیایند جبرئیل  
 گفت ولایت گفت منکم احد باز پس منکر و از شما بچکس که چون من ایشانرا هلاک کنم شما طاقت دیدن عذاب ندارید هر ساعت  
 جبرئیل را گفت الیس الصبح بقریب انه صبح نزدیک است فلما جاء امرنا پس آن هنگام که بیاید فرمان ما بعد از ایشان  
 جعلنا عالیها سافلها کردیم زبران را زیر آن و آن چنان بود که چون لوط و اهل وی بصعبر رسیدند جبرئیل برگشت و بر فرود برد  
 آن هر چهار شهر را بر کند و برگرفت یعنی سلام و داد و ما و صبوایم و غامورا و پیر و تانز و یک آسمان چنانکه اهل آسمان آواز خروس و  
 سگ ایشان بشنیدند آنگاه او را در گردانید و زیر بر گردانید و آب سیه بر دوامطرتا علیها سجادة من سجیل و سنگ  
 بارانیدیم ماکه خداوندیم بر اهل آن شهرها سنگها از سنگ و گل یعنی بسختی چون سنگ و بگرانی چون گل و گفته اند من سجیل اس  
 من السماء الدنيا یعنی از آسمان دنیا و نیا و گفته اند سجیل از سجیل است و برین تقدیر سجیل نوشته بود یعنی نامهای ایشانرا بدان  
 نوشته بود و گفته اند که سجیل از سجیل است و سجیل نوبت بود یعنی نوبت بنام هر یک سنگ فرستادیم منضود بر هم نشانده یعنی پیایه  
 و پیوسته مسومه عند دبك نشان کرده نزد خدای تو و گفته اند از پس یکدیگر فر کرده و ماهی من الظالمین بیعید و نبود  
 آن سنگها از آن ستمگاران دور یعنی برایشان فرود آمد و هیچ خطا نکرد و از برای این است که لوطی را از بلندترین جایگاه بیندازند  
 موافقت کلام حق را که شهرت آنها لوط را از نزدیک آسمان نگوسار کردند دیگر آنست که حد لوط همان حد زناست و بعضی  
 گفته اند لوطی را در پای دیواری بنشانند و دیوار را بر روی افکنند و بعضی گفته اند در گنده ترین موضعی باز دارند تا در آنجا بمیرد  
 قول ابو بکر صدیق رضی الله عنه آنست که لوطی را بکشند بعد از آن بسوزند با تش و بعضی گفته اند تعلق برای امام دارد یعنی  
 ازین عقوبتها هر یک که فرماید جایز باشد اما معمول قول اول است که از بلندتر جای می اندازند پس از عقل دور می نماید که بنده نمون  
 مرتکب فعلی شود که سبب آن مستحق این همه عقوبت گردد در دنیا و در آخرت بعد از آن در زنج در ماند الهی همه را ازین فعل از سایر

افعال خبیثه در امان دار و از رسوائی دنیا و آخرت نگاهدار

فصل سفتم در بیان ربوا و عیب ربوا خواران

بدانکه ربوا در لغت مرزیده را گویند و در شرع ربوا زیادت بر اصل مال از غیر بیع و کسی از ربوا بر سر نواند کرد که علم بیع و شرا  
 بدانند و رقنای طهری می آرد که عبدالله مسعود رضی الله عنه گفت هر کس علم بیع و شرا نداند ربوا خواهد خورد و اگر خواند و اگر نماند  
 در مشکوٰۃ مصابیح می آرد بر وایت عبدالله بن حنظلہ عسبل الملائکه از رسول علیه السلام که فرمود در هر دو با کله الرجل  
 وهو یعلم انشد من سننه و ثلثین ذنا یعنی یک درم ربوا که بخورد مرد و بداند که ربواست از روی وبال سخت تر باشد  
 از سی و شش زنا و بر وایت ابو هریره رضی الله عنه آمده است از رسول علیه السلام که فرمود الربوا سبعون حوبا ایسرها  
 کوقع الرجل بامد یعنی در ربوا هفتاد بزه است که کمترین وی همچون زنا کردنت با ما در خود و نیز بر وایت ابو هریره آمده است

از رسول علیه السلام که فرمود در شب معراج قومی را بمن نمودند که شکهای ایشان همچون خاها بود و پرماران که از بیرون شکهای ایشان می نمودند گفتند یا جبرئیل این گروه کیانند جبرئیل گفت اینها خوارند کار بوا اند و حدیث دیگر می آید بروایت امیرالمومنین علی کرم الله وجهه که رسول علیه السلام لعنت کرده است پنج کس را در ربوا خوانده ربوا را و خوارانده او را و دو گواه را و کتاب آن را و حق تعالی در حق ربوا خوانان فرمود الذین یا کلون الربوا لا یقومون الا بما یقوم الذی یتخطه الشیطان من المس یعنی آن کسانی که میخورند ربوا را برنجیزند از گورهای خود روز قیامت بگریه چون کسی که بر خیزد که دیو او را زده باشد و دیوانه کرده در نفس سیر می آرد که قتاده گفت بدرستی که خوارنده ربوا روز قیامت دیوانه برانگیخته شود و آن نشانی باشد مرربوا خواره را که اهل عصات او را بشناسد ذلك بالهضم قالوا انما البیوع مثل الربوا آن عقوبت ایشان را باشد که گفتند زیادت بر اس المال بعد از محل دین همچون زیادتی پنج است در اول بیع و ربوا حلال میداشتند و ایشان مشرکان عرب بوده اند و هر کس چنین کند و چنین گوید حکم عقوبت وی همین باشد و احل الله البیوع و حرم الربوا و حالانکه خداوند حلال کرده است بیع را و حرام کرده است ربوا را بحکم این آیت حرام باشد و از خوردن وی نهی است قوله تعالی ایحیی الله الربوا و یرب الصداقات کم و کاست گردانند خداوند ربوا را یا ایها الذین امنوا لا تاکلون الربوا و عاقبت ربوا نیست شدن مال است و سپردن صدقات را در حدیث است که بیع مال بستانیدن ربوا زیادت نشود و بیع مال بدون صدقه کم نشود و آن کسان که از ربوا ستانند و خوردن توبه نکلند نام ایشان محاربان است فان لم تفعلوا فاذا نوا مجرب من الله و رسوله و ان تلبتم فلكم دءوس اموالکم یعنی اگر توبه کنید از ستانیدن ربوا شمارا باشد بر اس المال لا تظلمون و لا تظلمون ظلم مکنید شما بستانیدن ربوا بر اس المال و شما ظلم کرده نمی شوید یعنی باز گرفتن اس المال و کم کردن حق شما یعنی آن کسانی که قرض بر ایشان دارند امام نجم الدین عمر نسفی رح در اربعین سلمانی خود می آرد که انواع ربوا بسیار است و حاصل وی بچهل باز میگردد و یکی آنکه چون کیل بکیل که جنس و بیست فروخته شود دست بدست و یکی از آن بکیل زیادت بود ربوا بود چون برابر فروخته شود بکیل و یکی از ایشان نسیه بود ربوا بود چون وزنی بوزنی فروخته شود و هر دو یک جنس بود دست بدست و یکی از آن زیاده بود بوزن ربوا بود و چون هر دو برابر فروخته شود بوزن و یکی از آن نسیه بود ربوا بود و چون کیل بود ربوا بود و چون بوزن بود بوزن که خلاف جنس و بیست فروخته شود بنسبه ربوا بود هر چیز که بجنس وی فروخته شود بنسبه هر چند وزن و کیل نیست ربوا بود و کیل بکیل و وزن بوزن فروختن بکذا ف بی کیل و وزن ربوا بود و هر شی که مشترک بود میان چند قسمت کردن بکذا ف بی کیل و وزن ربوا بود و ام دادن کیل و وزن بکذا ف بی کیل و وزن ربوا بود و گندم فروختن در خوشه بگندم جدا کرده ربوا بود و فروختن گندم در خوشه بگندم در خوشه ربوا بود و فروختن غرما و میوه بر درخت بخرما و میوه جدا کرده ربوا بود و فروختن خرما بر درخت بخرمای بر درخت ربوا بود گندم بریان کرده با گندم نابریان کرده ربوا بود گندم بچینه بانان بچینه ربوا بود همچنین گندم بنان و آرد بنان فروختن ربوا بود بقول امام اعظم رح آرد به بیست فروختن هم بقول وی ربوا بود و ام ستانیدن نان بعد از بوزن بقول امام اعظم رح ربوا بود و بقول ابو یوسف بوزن شاید و بعد نشاید و بقول امام محمد رح هم بوزن شاید و هم بعد فروختن کج بروغن کج اگر روغن بیش از آن روغن است که از کج بیرون آید و است روغن بروغن رو و زیاده بکجا اما اگر برابر آن روغن است یا کمتر از آن

روغن است یا معلوم نیست این ربو بود مغز جوز بروغن جوز همچنین زغیر بار و عن همچنین انگور با عصیر همچنین ربو بود گو سفند  
 با پشم فروختن همچنین درخت خرما با خرماوزمین با کشت و گندم رسیده با گندم نارسیده همچنین کنیزک با پیرایه زرین همچنین  
 لگام و اسطام و میان بند و شمشیر و کار و با بند های زرین و نقره گین همچنین برنج با پوست سبزه پوست فروختن ربو  
 بود فروختن چیزی بده دینار و بخزنده سپردن و باز خریدن بنه دینار پیش از قبض بهانند و علمای مارحهم الله ربو بود فروختن  
 چیزی تا حاله دو ماه باز اتفاق کردند که پیش از حالی بدهد بدانکه چیزی کم کند ربو بود و دوتن اتفاق کردند که یک جوال گندم این  
 و یک جوال گندم آن آبمخته آرد کنند و آرد قسمت کنند ربو بود اگر گفتند آرد تو و آرد من بیامیزیم و نان پریم و نان قسمت کنیم  
 ربو بود مغز جوز با مغز جوز یا کجند با کجند آبمختن و روغن قسمت کردن ربو بود ماده گاو سست میان دوتن اتفاق کردند که شیرها  
 وی یک روز این را بود و یک روز آن را بود ربو بود گاو و دام مبدد کسی را که امروز کار دارد تا یک روز گاو خویش او را دهد  
 تا وی بکار دارد یا خری دهد بر شستن را و یا بار بردن را تا نیز خر خویش را با وی دهد یک روز یا خانه خود با نشیدن را تا وی نیز  
 خانه خویش و یا دهد با نشیدن را یا زمین مبدد هر کاشتن را تا وی نیز زمین خویش و یا دهد هر کاشتن را یا امروز این مرد کار وی  
 میکند تا آن مرد نیز یک روز کار وی کند یا زن یک روز دوک میرسد تا آن زن یک روز دوک وی رسد این همه ربو بود  
 یا خانه گوگرد ماهی و شرط کرد که در وی نشیند یا زمین گوگرد و شرط کرد که در وی تخم بکار دو یا خری گوگرد و شرط کرد که  
 بر نشیند و اعیان دیگر هم برین قیاس این همه ربو بود مالی و ام دارد و در وی هر مسفت است بدانکه ویرا چیزی فروخت گرا تر  
 یا از آن کس غله گرفت از آن نریا که پور را سیم یا خروار بار و ام داد و ملک خویش بکد پوری داد بجهت بیشتر یا کد پور و هقان را  
 و ام داد و ملک وی بکد پوری گرفت بجهت کمتر این همه ربو بود و ام دارد را کار فرمودن رایگان و پذیرفتن هدیه وی و خوردن  
 دعوت وی این همه ربو بود چه کسی را بی بصارت یعنی بنادانی چیزی فروختن گران تر و از وی چیزی خریدن ارزان تر ربو  
 بود و عیب پوشیده داشتن در آنچه فروشی و هنر پنهان کردن در آنچه خری ربو بود حرکایت نقل است که مردی نزد امام  
 اعظم رح آمد و گفت میخواهم بعبادت و طاعت مشغول شوم از برای من رساله بنویس امام از برای وی رساله در بیع و شرا  
 نوشت آن مرد گفت اینکه بنشستی کسی را در کار است که در بازار بیع و شرا مشغول باشد کسی که در خلوت بطاعت و عبادت  
 بود که مشغول و بر این چه حاجت است امام فرمود بیچس را از لقمه و کهنه چاره نیست و تا طریق ویراند اند خط دارد که از نا وجه  
 باشد و در طاعت نقصان و شبهت واقع شود و از وی مقبول نباشد و رنج وی ضایع شود و از مقصود محروم شود

فصل سیم در علوم که فرض کفایت تحصیل آن

و کتب اصحاب مارحهم الله آمده است که دانستن علوم شریعت و قرآن زاید بران فرض عین است فرض کفایت است  
 و ضرورت آنچه از مقدمات آن باشد از علوم عربیت نیز فرض کفایت باشد و استاد این فقیر از استاد جامع لغت و علوم  
 مولانا عطاء الله حیوقی علیه الرحمه چنین نقل کردند که آن بزرگ دین فرمود که علوم که تعلیم و تعلم آن میکنند سه قسم است علوم شرعی  
 و علوم ادبی و علوم حکمی اما علوم شرعی هفت است علم تفسیر و علم قراءت و علم تجوید و علم اصول فقه و علم فروع فقه و علم کلام و علم

مکارم شریعت یعنی اخلاق که آنرا علم نقیصون نیز میگویند مثلاً چون علم اخلاص و علم توکل و علم رضا و علم تسلیم و علم خوف و علم رجا و باقی اخلاق که آنرا منجیات میگویند و اضداد آنکه آنرا مہلکات میگویند چون ریا و کبر و عجب و خجل و حسد و حقد و غیر اینها ازین علوم مذکورہ بعضی فرض عین است چنانکہ ذکر آن رفت و آن علویست کہ دایم بدان حاجت است یا کثیر الوقوع است آنچه ازین جملہ باقی ماند فرض کفایت است جمیع آنکہ احیاء نامردم را بآن حاجت می افتد مگر آنکہ محض اصطلاحات ہر قومی است کہ معرفت اصطلاح مردم از فرضیت بیرونست اما علم ادبی کہ دو از وہ علم است آنچه از ان از مقدمات علوم شرعی است فرض کفایت است چنانکہ در احیاء العلوم گفته است و آن پنج علم است علم متن لغت و علم ابنیہ و علم اعراب و علم معانی و علم بیان ازین پنج علم آنچه از مقدمات علوم شرعی است کہ معرفت چیزی از علوم شرعی بر معرفت آن موقوف است آن فرض کفایت است اما قسم سیم کہ حکیات است از ان علم طب و علم حساب فرض کفایت است چنانکہ علم آہنگری و درودگری و رازکے و جلاہگی و پیشہائے کہ از مہمات آدمیان است آن ہمہ فرض کفایت است چنانکہ روایت آن پیشتر ازین الکتب شافعیہ یاد کردہ شد و حجۃ الاسلام نیز در احیاء چنین ذکر کردہ است و اللہ اعلم و اما درین کتاب از اقسام ثلاثہ علوم و انواع وی آنچه ہمہ بود ذکر کردیم و ہر یک بجایگاہ و سہ بیارویم و بقدر وسع شرح بیان کردیم و آنچه از مہمات دین نبود چون علم نحو و علم ادوار و عروض شعر و مراسلات و مکاتبات و علم کلمات و انواع علم فلسفہ و غیر آن از باقی علوم انہا نیارویم زیرا کہ عرض ازین کتاب بیان فرایض و واجبات و مہمات مسلمانان است و دین و انہا ازین قصد بیرون بود پس بنا برین معنی انہا را بیرون گذاشتیم و درین صفحات نگاشتیم الا اندکے از نجوم از برای دانستن اوقات نماز و شناختن قبلہ در قسم اعمال بیارویم اما از علوم سببہ شرعی کہ آن ہفت است از علم کلام آنچه ہمہ بود در قسم اول کتاب کہ قسم اعتقادات است یاد کردیم و از علم تفسیر نیز چیزی در کل اقسام این کتاب مندرج است و از علم مکارم شریعت در قسم اخلاق بعضی آوردہ شد و در اخر اعتقادات ایما کردہ شد و اضداد آن در قسم ترک نیز داخل است و فروع فقہ در قسم اعمال باختلاف مذاہب در ان واضح است اما سہ ذکر از علوم شرعی کہ علم قرأت است از اصول و فروع آن و علم تجوید و علم اصول فقہ و بعضی از فروع آن و اصول و فروع فرایض و تزوکات کہ آن نیز از قبیل فقہ است با اصول حدیث و اصول فقہ

طب و علم حساب و درین قسم در ابواب دیگر بیاید انشاء اللہ تعالیٰ

## فصل چہارم در فضیلت علم و اہل علم

در مرصدا العبادی آرد کہ علم شریف نزوسبیلی است قربت حق را و صفت حق است و بوسیت علم بدرجات عالی توان رسید قولہ تعالیٰ والذین اوتوا العلم درجات و لیکن بدان شرط کہ با علما خوف و خشیت قرین باشد زیرا کہ سر ہمہ علمہا خدا ترسی است قولہ تعالیٰ انما یخشی اللہ من عباده العلماء و ہر چند علم می افزاید نشان خشیت است کہ بدان علم کار کند و آنرا بوسیت و درجات آخرت سازد کہ رسول علیہ السلام فرمود علیکم بالعلم النافع قبل وما العلم النافع یا رسول اللہ قال ومن غلب علمہ ہواہ فذلک العلم النافع یعنی بر شما باد بعلم نافع یا ان گفتند کہ ام است علم نافع یا رسول اللہ فرمود ہر کرا غلبہ کند علم وی بر ہوای وی آن علم نافع باشد و بحقیقت بدانکہ از عرش تا اثری پنج چیز از علم شریف تر نیست بدلیل آنکہ



صد و سست اند نیز از لفظ نبوت را که حق تعالی بخلایق فرستاد ایشان را علم کرامت کرد پس معلوم شد که اگر از علم شریف تر و عزیز تر چیزی بودی یا نیا را آن کرامت کردی حکایت یکی از بزرگان دین را سوال کردند که اگر ترا اندکی از عمر باقی مانده باشد در چه چیز صرف کنی که نیکوتر باشد گفت در علم از برای آنکه بهترین موجودات با همه فضایل و انعام و عرفان که حق تعالی با وی کرده بود از حق تعالی درخواست که رب زدنی علما در صحیحین می آید بروایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول علیه السلام که فرمود من یرد الله به خیر ایفقهه فی الدین یعنی هر کس که حق تعالی با و خیر و نیکی خواسته باشد و انا گرداندا و اورا در دین در کتاب معرفت علوم حدیث حاکم ابو عبد الله نیشاپوری می آرد که فقہ در دین کیاست طبع است در علوم دینی از معانی قرآن و احادیث و تصرف در وجوه تا ویلا بالموافق الاصول و العلم باحکام الشریعة و از برای این است که حق تعالی رافقیه نتوان گفت ابن عباس رضی الله عنهما میگوید علما را بر مؤمنان فضیلت است بهفت صد درجه از درجه تا درجه پانصد ساله راه هر نصیحت چنین که عالم گوید او را قربتی و در حقیقت بود در کتاب حدیث می آرد که رسول علیه السلام فرمود که هیچ شهری یاد ہی نباشد که در آید در روی عالمی یا مستعلمی که از اطعام ایشان نخورد و از آب ایشان نیاشد بلکه از یک جانب در آید و بجانب دیگر بیرون شود الا آنکه بردار و خداوند تعالی عذاب را از اهل گورستانهای ایشان چهل روز و اگر اگرامی دارند و هماننداری کنند عذاب از ایشان بردار تا چهل سال اگر چه در بعضی از تفاسیر چون تفسیر معالم التنزیل و غیر آن از تفاسیر گفته است که درین حدیث رفع عذاب از مؤمن و کافر مراد است اما صحیح آنست که رفع عذاب از مؤمنان عاصی مراد است دلیل بر آنکه حق تعالی در کلام مجید خود در حق کفار فرمود قوله تعالی ان الذین کفروا و ماتوا وهم کفار

اولئك علیهم لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین خالدین فیها لا یمحف عنهم العذاب و لا هم ینظرون یا خود کافر نعمت مراد باشد حکایت ابن سیرین گفت بمسجد بصره در آمدم دو حلقه مردم دیدم یکی حلقه عظامه تذکیه بود و یکی حلقه مطارحه مسایل فقهی بادل خود گفتم اگر در حلقه و عظامه تذکیه نشینم باشد که دعا میگویند و من در اینجا شریک شوم و اگر در حلقه فقه نشینم باشد که مسئله شوم که نشنیده باشم درین تردد بودم و از هر دو حلقه برگزیدم و جای دیگر نشستم و در خواب شدم دیدم که آینده مرا میگوید که چرا در حلقه مطارحه فقه نشستی که جبرئیل علیه السلام با هفتاد هزار ملک مقرب آمده بود و در آن حلقه نشسته هر کس با ایشان در آن مجلس نشستنی نیکبخت شدی که هرگز بدبختی را بوی کار نبودی در مشکوٰۃ مصابیح می آید بروایت ابن عباس رضی الله عنهما از رسول علیه السلام که فرمود که یک ساعت از شب که مرد بمطالعه علم مشغول باشد بهتر از آن بود که تمام شب زنده و ارد یعنی بهتر از قیام تمام شب در رعبین فضل علم و علمای آرد که رسول علیه السلام فرمود هر کس دست مپیدارد که نظر کند بسوی آزد کردگان خداوند از آتش دوزخ پس نظر کند بسوی طلبه علم و حدیث دیگری می آید که ابو امامه الباهلی رضی الله عنه از رسول علیه السلام روایت کرد که فرمود که بدرستی که لقمان پسر خود را گفت که ای پسر بر تو باد بجا سلت علما و استماع کلام حکما بدرستی که زنده میگرداند خداوند تعالی دل مرده را بجز حکمت همچنانکه زنده میگرداند زمین مرده را با باران بزرگ قطره در بهار و در شب دیگری می آید که مثل علما در زمین همچون مثل ستارگان است در آسمان که راه یا بند بان در تاریکیهای برو بجز چون ستاره پوشیده شود زود باشد که راه کم شود و نیز بروایت ابو امامه می آید از رسول علیه السلام که فرمود فضل عالم بر عابد همچو فضل من است بر فرزندین شما و بروایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است از رسول علیه السلام که فضل عالم بر عابد هفتاد درجه است تا درجه هفتاد

سال راه بیای اسپ جواد و بروایت انس بن مالک رضی اللہ عنہ آمده است که یک عالم سخت ترست بر شیطان و لشکرهای وی از هزار عابد یعنی از راه بردن هزار عابد بے علم آسان ترست بر شیطان و لشکرهای وی که از راه بردن یک عالم و معنی تبیین حدیث است که در تعلیم المتعلم می آرد از نظم امام محمد حسن شبیبانی رحمه اللہ شعمر فان فقیها واحدا متورعا با شد علی الشیطان من الف عابد و از برای این است که سلف رضی اللہ عنہم نوشته اند که من تزهد بغير علم جن فی اخر عمره او مات کافرا یعنی هر کس زهد و زور بدون علم دیوانه نشد در آخر عمر خود یا کافر میرود و لغو ذب الله انس بن مالک رضی اللہ عنہ روایت میکند از رسول علیه السلام که فرمود یک بار نظر کردن در روی عالمی دوست ترست نزد یک خداوند تعالی از شصت سال عبادت با صیام روز و قیام شب حکایت در ریاض الصالحین می آرد که رسول علیه السلام فرمود که مردی عالمی را در قریه بدوستی گرفته بود و هر یک چندی زیارت وی رفتی روزی آن مرد زیارت آن عالم میرفت حق تعالی فرشته را بصورت آدمی بر سر راه وی فرستاد تا سوال کرد از وی که کجا میروی گفت زیارت فلان عالم گفت با وی بیخ خویشی داری گفت نی گفت بیخ کار دنیائی داری با وی گفت نی گفت بچه کار میروی گفت من او را دوست میدارم و از برای خدا زیارت وی میروم آن فرشته گفت بدانکه من فرشته ام بشارت مرتزاد بدوستیکه خداوند تعالی بواسطه دوستی آن عالم ترا بیا مرزید الهی دلها می مالاجبت علم و علما آراسته اند

### فصل پنجم در بیان علم لایبغ و عیب تحقیر علم و اهل علم

در مرصاد العباد می آرد که در خبرست که رسول علیه السلام فرمود من طلب العلم لیباهی به العلماء و یمادی به السفهاء و یصرف به وجوه الناس لمدیرح رایحة الجنة یعنی هر کس طلب علم از برای آن کند که مباحات کند بآن بر علماء و جدال کند با سفهاء و روی عامه بطرف خود گرداند بوی بهشت نیابد پس هر عالم که علم را وسیلت جمع مال و کتاب جاه دنیوی و تمتعات بهیمی سازد و بعلم عمل نکند او جاہل بود بحقیقت نه عالم و در حدیث دیگر فرمود هر عالم که از علم عرض وی دنیا باشد او را از ثواب نصیب پیش از آن نبود که در دنیا از علم جاه و مال یابد و در آخرت اول آتش افروز و دوزخ وی بود که نخستین علم نافع نباشد استغاثت از آن واجب است چنانکه حواجه علیه السلام فرمود اعوذ بک من علم لا ینفع و علم لا ینفع بر دو نوع می باشد یکی علم شریعت چون بآن کار نکند اگر چه آن فی نفس الامر نافع باشد و دوم علم کیهانت و نجوم و انواع علم فلسفه که آنرا حکمت میخوانند و بعضی با کلام آیمخته اند و آن را اصول نام کرده اند تا بنام نیک کفر و ضلالت در کردن خلق عاجز کنند و این نوع علم غیر نافع است فی ذاته و اگر بدان عمل کنند مغوی و مضل باشند و چون علم عالم متابع هو اگر دو او کار بهو کند و بعلم عمل نکند و در آن مقام بجدل بیرون آید و ایذا کند حق تعالی مثل چنین عالم بدر از گوش زده است قوله تعالی امثل الذین حملوا التوراة ثم لم یجدوا لها کتلا الحمار میحمل اسفادا و آن چنان عالم از حق و رضای حق دور بود و حق تعالی را در خذلان بندگان سرسبیت که ان الله تعالی سراقی العباد بعض العباد و من یضلل الله فباله من هاد قطع بار درخت علم ندانم بجز عمل به با علم اگر عمل نکنی شاخ بی برمی چه مر علم را که کار بنندی چه فایده چشم از برای آن بود آخر که نگری به در مشکوٰۃ می آرد این حدیث را قال النبی علیه السلام طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة و واضح العلم عند غیر اهله کمقلد الخنازیر الذی یذهب و الدرد و الجواهر یعنی

طلب کردن علم توحید و خدا پرستی فرضیه است بر همه مردان و عورتان ایمان دار و واضح میان کنندہ علم نزد کسانی کہ اہل آن باشند  
بچون کسی است کہ قلبیہ ہا سازد از سرخ و در و جو اہر و در گردن خوکان بندد منقر آل رسول امیر حسینی گوید قطع

حرف معنی گرا نبہا گہراست | چون بنادان رسی گوی و خوش | قیمت لعل گوہری داند | نبری بردگان ہرہ فروش

رسول علیہ السلام فرمود کہ روزگاری بیاید کہ عالم در میان مردمان بچون حیضہ احمار بود یعنی بچنانکہ خر مرده در نظر ایشان خوار  
باشد علما در نظر آن قوم بچنان باشد و این از خباثت باطن آن کوردانست و لا علم و علما غریب کہ وہ خداوند لیکن احمقان دنیا  
پرست کہ در خوردی بکنت نرسیدہ اند و در بزرگی صحبت بزرگان ندیدہ اند و از خطر و نقصان دین نمی ترسند و از علمای دین پرو  
نمی پرسند و بگی ہمت ایشان جمع مال دنیاست حلال از حرام نشناختہ اند و حق از باطل جدا نکرده اند و علم و علما را نزد ایشان قدر  
و قیمت نیست بیان کردن علم نزد ایشان بحقیقت عطاری بود در بازار استوران و آئینہ دارے در محلہ کوران شعہ

بولہب را محرم طہ کہ کرد | لولو اندر کیسہ لالا کہ کرد | حیث باشد این سخن در گوش عام | تو تیا در چشم نابینا کہ کرد

دانے کہ حق تعالی چہ فرمود و حق این مشت و عل اولئک کالا نعام بل ہمراصل انس بن مالک رضی اللہ عنہ روایت  
میکند از رسول علیہ السلام کہ فرمود ہر کس خوار داشت عالمی را بغیر حق خوار گرداند خدای تعالی او را بر سر خلق اولین و آخرین  
و ہر کس گرامی دارد عالمی را کموم گرداند و ارا حق تعالی بکرامت انبیا علیہم السلام و در حدیث دیگر می آید نیز بروایت انس بن مالک از  
سید مالک علیہ السلام کہ فرمود ہر کس آواز خود بردارد بالای آواز عالمی عقوبت کند حق تعالی او را در دنیا و آخرت مگر آنکہ توبہ کند  
و بخدا بازگردد پس علما را عزیز باید داشت رباعی ای کردہ وجود تو ز یک قطرہ منی نہان تا کنی با علما کہبر و منی بوشنو کہ چہ گفت

مصطفی مدنی ب: من اکوم عالما فقد اکرم منی و بحقیقت بدانکہ از تاریکی صلاحت بروشنائی ہدایت بواسطہ علم و علما  
توان رسید و راہ دین را بی راہبر نتوان رفت پس صحبت با علما باید داشت تا از فوائد علم ایشان بہرہ ور گردی نہ بینی کہ موسی  
علیہ السلام با کمال علم و نبوت بانکہ تشریف و کلمہ اللہ موسی تکلیما پوشیدہ و جام محبت حق نوشیدہ لطلب علم نزدیک

خضر علیہ السلام آمد با شاگرد خود یوشع ابن نون قولہ تعالی افوجدا عبدا من عبادنا اتیناہ رحمة من عندنا و علمناہ

من لدنا علما در تفسیر بخاری میگوید موسی را علیہ السلام علم مطلق بود و خضر را علم مقید الحق خوش میگوید پس ای برادر عمر  
عزیز را در چہ چیز صرف کنی کہ بہتر از صحبت عجم و علما باشد و حالانکہ تعظیم علم و حرمت داشت علما و توقیر و ستان حق از فرایض

و واجبات شریعت است پس اوقات را بہیودہ ضایع و مہمل بگذار کہ رسول علیہ السلام فرمود چون عالم حقانی بود و بعلم عمل  
کند میان وی و میان انبیا علیہم السلام فرق نباشد الا یک درجہ و آن درجہ نبوت است پس تحصیل علم مشغول باید بود تا با

این سعادت برسی رباعی ای طالب علم ترک تحصیل مکن بیک روز عمر خویش تعطیل مکن بیک نکتہ اگر عالمی بفروشند  
آن نکتہ بخر عالم و قیل مکن بچکایت نقل است کہ امام ابو یوسف القاضی رحمہ اللہ را پیری پانزدہ سالہ یا شانزدہ سالہ بود

و اورا دران سپرد ببتگی بسیار بود و بغایت اورا دوست داشتی ناگاہ آن سپرد وفات یافت مرخص خود را گفت من کار و دین اورا  
بشما باز گذاشتم و من بدر سس استاد خود میروم کہ مہاد امروز در مجلس استاد من علمی رود کہ من آنرا شنودہ باشم و از من فوت

شود و من از ان محروم بانم لاجرم بعد از وفات وی بزرگی اورا بخواب دید در بہشت بر در گوشکی استادہ بود کہ سر آن گوشک

بازیرش رسیده بود پرسید که این کوشک از ان کیست گفت از ان من است گفت بچه یافتی این کوشک را گفت بخریص بودن بر علم و تعلیم و تعلم آن علم آموز تا عزیز و جهان گردی رباعی خواهی که همیشه شاد و خرم باشی بهر جا که روی ظریف عالم باشی نگرار کن و جهد کن و علم آموز به تاج سر بنین آدم باشی حکایت استاد این ضعیف را سلمه الله فرزند می بود که اکبر اولاد ایشان بود موصوف بکمال تقوی و معروف بجمال فتوی و وفات یافت آن بزرگ دین بر سر بالین وی بود چون روح از بدن وی مفارقت نمود جاسه در روی وی کشید و بدرسه آمد و یک جزو از حدیث درس گفت هنوز فکر دهن وی ناکرده آنگاه از مدرسه بیرون آمد و بکار دهن وی مشغول گشت و در اثنای آن شنودم که فرمود که از مشرق تا بمغرب مرا فرزند بود و همه را بیک بار اجل فرارسد چون رضای حق در انست من نیز بان راضی باشم و چاره دیگر ندانم جز رضا و تسلیم در مقابل قضا و حکم خداوند حکیم علیم حسان بن عطیه رضی الله عنه روایت میکند از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود من لم یحزن بموت عالم فهو منافق فانه لامصیبه

اعظم من موت العالم و اذ مات العالم بکت السموات و سکا لها سبعین یوما فارسی حدیث حسان بن عطیه رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه السلام که فرمود هر کس اندوگین نشود بموت عالمی وی منافق باشد بدستیکه بیج مصیبت از موت عالم بزرگتر نیست و چون عالمی بمیرد آسمانها و ساکنان آسمانها تا هفتاد روز بموت آن عالم بگریند و چون عالم حقانی بمیرد رخنه در دین شود که تا قیامت بسته نشود و در حدیث دیگری آید که آدمی بحقیقت عالم است یا مستعلم یاد و ستاد ایشان سایر آدمیان به پنج بجه اند و راسامی فی الاسلامی میگوید به پنج آن مگسان خوردانند که بر روی گو سفندی نشینند جدید کن تا درجه چهارم باری نباشی ربا

کاری که زد و نخ برهاند علم است | مالی که ز تو کس نشاند علم است | جز علم طلب کن که در دینی و دین | راهی که بمقصود رساند علم است

در فتاوی بلدی می آرد که امام صدر الشهدی رح میگوید هر کس استحقاق کند عالمی رازن از وی طلاق شود و اگر مردی مر عالمی را گوید ای ابله ای نادان ای خوک ای خر تغزیز کنند و پراوین وقتی بود که برسبیل مزاح گوید و اگر ناکس گوید همین حکم دارد آما این سخنان اگر بوجه حقارت گوید کافر گردد و چون کافر شود بهر آینه زن بروی حرام شود و بقول امام محمد چون کلمه کفر گوید زن از وی طلاق شود از برای آنکه این امانت بود و امانت علم و علم کفرست و هو المختار و به اخذ الفقیه ابواللیث رحمه الله الهی ما هممه را

علم نافع کرامت فرماے و از علم لاینفع زکا هدار

## باب پنجم در اصول فقه و درین باب سه فصل است

### فصل اول در اقسام اصول شرع و احکام وی

در اصول امام شمس الدین الایمه بر خسی و در اصول پزدوی و اصول حسامی و تحقیق حسامی و عامه کتب اصول میگوید که اصول شرع سه است کتاب و سنت و اجماع است و اصل چهارم قیاس مستنبط ازین اصول نلثه اما کتاب قرآن

منزل است بر رسول علیه السلام و مکتوب است در مصاحف منقول از وی نقل متواتر بی شبهه چنانکه در اصول قراءت ذکر آن رفت در اصول حسامی میگوید بلا شبهه ذکر کرد اختر از قرآنی که ثابت شده است بطریق شبهت همچون قراءت ابن مسعود چنانکه در اصول قراءت ذکر آن ثابت شد و بدانکه کتاب خداوند منقسم می شود بهشت قسم خاص و عام و مشترک و ما اول و ظاهر و نص و مفسر و محکم اما سنت طریقه مسلوکه را گویند در دین که والسنة الطریقه المسلوکه فی الدین و سنت طریقه رسول است صلی الله علیه و سلم و حکم سنت آنست که طلب اقامت وی کنند از مرد و از غیر اقراض و وجوب از برای آنکه سنت طریقه است که فرموده شدیم با حیا ی آن مستحی ملامت شود تارک وی اما اجماع و دوران اختلاف کرده اند بعضی گفته اند لا اجماع الا للصحابة و قال بعضهم لا اجماع الا لاهل المدينة و قال بعضهم لا اجماع الا لعامة الرسول اما صحیح نزد علمای ما رحمهم الله آنست که اجماع علمای هر عصری از اهل عدالت و اجتهاد حجت است و در باب اجماع کثرت و قلت علمای را اعتبار نیست و نبات را نیز بران اجماع تا وقت موت و مخالفت اهل هوا را در آنچه نسبت کرده شود بوی هوا و مخالفت کسانی که رای نباشند مرایشان را در احکام شرع مگر در آنچه مستغنی باشند از رای در آن همچون نقل قرآن و علمای ما رحمهم الله هیچ یک را ازینها که یاد کرده معتبر نمیدارند اما اجماع بر مراتب است قوی ترین اجماع صحابه است از برای آنکه خلاف نیست در آن و عمرت رسول و اهل مدینه داخل اند در صحابه رضوان الله علیهم جمعین اما قیاس در لغت بمعنی تقدیر است یقال قس النعل بالنعل اے قدره به و در اصطلاح فقها چون بگیرند حکم فرع را از اصل آنرا قیاس نام نهند لتقدیر هم الفرع بالاصل فی المحکم و العلة در اصول حسامی میگوید در فصل عزیمت و رخصت که عزیمت در احکام شرع اسم است مر آن چیز را که او اصل است مر احکام شرع را غیر متعلق بعوارض اما رخصت اسم است مر آنرا که بنا کرده شد بر عذر عباد اما عزیمت چهار قسم است فرض و واجب و سنت و نقل اما فرض آنست که ثابت شده باشد و وجوب وی بدلیل قطعی یعنی دلیلی که در وی شبهه نباشد و حکم او لزوم علم و تصدیق است بدل و عمل کردن بدون تا مسکروی کافر شود و تارک وی فاسق گردد یعنی چون بی عذر ترک آن کند اما واجب آنست که ثابت شده باشد و وجوب وی بدلیلی که در وی شبهه باشد و حکم وی لزوم عمل است بدون لاعلمی علی البیتین تا جاحد وی کافر نشود و لیکن تارک وی فاسق گردد و قنیکه استخفاف کند باخبار آحاد اگر تاویل کند آنرا فاسق نگردد و شرایط قبول آحاد چهار است اول آنکه راوی ثقة بود و دوم آنکه موافق کتاب خداوند و اخبار رسول علیه السلام و اجماع امت و حجت عقل بود سیم آنکه منافق آن خبر دیگر نباشد چهارم آنکه در چیزی باشد که عنایت خلق در آن خاص بوده عام هر گاه که این شرایط بجای آمد آنرا قبول باید کرد و اما سنت رسول علیه السلام طریقه مسلوکه را گویند در دین که عامل بوی مستحی کرامت گردد و تارک وی مستوجب ملامت گردد و سنن بر دو نوع می باشد سنت هدی و تارک وی مستوجب اسات و کراهیت میگرد و سنت زوائد و تارک وی مستوجب اسات نمیکرد و چون سیر رسول علیه السلام از شمشیر و خاستن و پوشیدن و مانند آن اما نفل اسم است مر زیادت را پس نوافل عبادت را باید مشروع باشد که ما را باشد بر ما باشد و حکم وی آنست که ثواب یابد مرد با و رون وی و عقوبت نکند تارک وی و لازم شود بشرع نزد علمای ما اگر نیت کرد و مشروع نکرد لازم نمی شود و این اندک اشارت نیست که کرده شد الهی همه را توفیق نگاهداشتن حدود شرع ارزانی دارد.

## فصل دویم در بیان خصت و انواع وی

بدانکه خصت چهار نوع است دو نوع از حقیقت یکے احتی از دیگری و دو از مجازیکی اتم از دیگری اما نوع احتی از دو نوع حقیقت آنست که مباح باشد باقیام محرم و قیام حکم وی مثل اجرای کلمه شرک بر زبان مکره و افطار مکره در رمضان و اتلاف مال غیر و جنایت وی بر احرام و تناول مضطر مال غیر و ترک امر معروف و نهی خالف را بر نفس خود و حکم وی آنست که اخذ بعزیمت اولی است اما نوع دویم از حقیقت آنست که مباح می شود باقیام سبب و تراخی حکم وی همچون فطر مریض و مسافر و از برای این است که صحیح است ادای هر دو و اگر بمیزند قبل از ادراک عدت ایام آخر لازم نیاید بر ایشان امر بقضیه و حکم وی آنست که صوم افضل است نزد علمای ما از برای کمال سبب وی و از برای نزد که در خصت ست پس عزیمت مودی معنی رخصت می شود از جهت تضمین آن سیر موافقت مسلمانان را مگر آنکه تبر سدر بهلاک خود یا ضعیف گرداند او را روزه داشتن این زمان بروی نباشد که بذل نفس خود کند از برای اقامت صوم زیرا که واجب از وی ساقط است بخلاف نوع اول اما آنکه اتم است از یکی از دو نوع مجاز و آن آنست که برگرفته شد از ما از اصر و اقلال از برای آنکه آنرا رخصت نام می نهند بر سبیل مجاز از جهت آنکه نسخ است از برای محض تخفیف اما نوع چهارم و آن آنست که ساقط می شود از عبادت مع گونه مشروع عافی الجملة همچون عینیه مشروطه در بیع که ساقط است اشراط آن در نوعی از وی اصلا و آن سلم تا باشد عینیه در مسلم فیه تنباه کننده مرقد را و اینجا سخن بسیارست فقس علی هذا الہی ما را در دین فقیہ گردان بفضلک و کریمک

بدانکه علم فرا بیض علم شریف و بزرگ است و رسول علیہ السلام او را نصف العلم فرموده است که تعلموا الفرائض و علموها الناس فانها نصف العلم شعر فرائض تمیز از علم دین است: حدیث مصطفیٰ ابرہان این است: در شرح بهشتی و سایر شروح فرائض میگویند معنی حدیث آنست و الله اعلم کہ آدمی را دو حال است یکی حال حیات و یکے حال ممات و سایر علوم مردم در حال حیات باو محتاج اند و علم فرائض متعلق و مخصوص بحال ممات است پس با این اعتبار وی یک نیمه علم باشد یا خود اگر مسایل فرائض را بنسبت هر فرد از افراد مردمان تقدیر کنند برابر آید با کل علوم پس یک نیمه علم وی باشد یا خود ثواب دانستن این علم برابر آید یا ثواب دانستن باقی علوم یکے از فضلا هشت قول در معنی این حدیث در یک بیت جمع کرده است در هشت حرف شعر قول رسول الباری المصود: علم الفروض نصف العلم فاصبر: ما اول تاویلہ تا مل: فی حسعش و نخوت ففکر: بح باعتبار الحال: بح باعتبار السبب: بح باعتبار العلم: بح باعتبار المشقة: بح باعتبار التقدير: بح باعتبار الرغبة: و باعتبار توسع الكلام: بح باعتبار الثواب در کتاب دستور الفرائض می آرود قال النبی علیہ السلام من تعلم مسألة واحدة من الفرائض فله عشر امثالها من الاجر یعنی هر کس یک مسئله از فقه یا موز و حق تعالی در روز قیامت بفرماید تا هزار قلاوه از نور در گردن وی کنند و هر که یک مسئله از فرائض یا موز و مرور بده امثال آن مزد و ثواب بود و در حدیث دیگر فرمود تعلموا الفرائض و علموها الناس فانها اول علم یعنی اول علم یعنی یا موزید علم

فرائض را و بگردان یا موزانید بدستیکه آن اول علمی است که فراموش کرده شود و بروایت دیگر آنست که آن اول علمی است که از امت من کشیده و از میان ایشان برداشته شود چون چنین است پس واجب بود بر مسلمانان آموختن این علم و دیگر آنرا تعلیم کردن تا ثواب موعود برسد و از فضیلت و شرف این علم است که رسول علیه السلام فرمود ان الله تعالی لم یجعل قسمت الموارث الی ملک مقرب ولا الی نبی مرسل ولی قسمتہ بنفسہ فوق سبکة ارفحة یعنی بدستیکه قسمت موارث را هیچ ملک مقرب و هیچ پیغامبر مرسل باز نگذاشت بلکه قسمت موارث را بر ذات خود گرفت خاصه و سلف رحیم الله نبشته اند العالم الذی لیس عنده علم الفرائض کالجسد الذی لا داس له یعنی عالمی که او را علم فرائض نبود همچون تن است که او را سر نه و پس از طلبه چنان نبرد که در تحصیل این علم کوشند که این فن جلیل است حق تعالی توفیق رفیق گردانان

## فصل دوم در حقوقی که تعلق میگیرد بدست که میت

و بیان آنکه در میراث دادن ابتدا بکدام وارث باید کرد و ذکر آنکه مانع از ارث چند چیز است در فرائض سراجی و دستور الفرائض غیر آن از کتب فرائض میگوید چهار حق تبرکه میت تعلق میگیرد بقول علمای ما رحمهم الله اول ابتدا بتکفین و تجهیز وی کنند از غیر تبرک و تقطیر و دویم قضای دیون وی کنند از جمیع آنچه باقی ماند از مال وی سیم تنفیذ وصایای وی کنند از ثلث مابقی بعد الدین و الکفن چهارم قسمت ترکه وی کنند میان ورثه وی از آنچه باقی ماند بکتاب و سنت و اجماع است پس ابتدا باصحاب فرائض کنند و اصحاب فرائض آنها اند که ایشان را سهام مقدرست در کتاب خداوند تعالی بعد از ان بعصبات نسبی پس بعصبات سببی یعنی مولای عتاقه پس بعصبة مولای عتاقه پس رد کنند بذوی الفروض نسبی بقدر حقوق ایشان و اگر از اصحاب فرائض و عصبات کسی نباشد بذوی الارحام باید داد و اگر ذوی الارحام نباشد بمولای الموالات و اگر نباشد بمقرله بالنسب علی الغیر محشیت که ثابت نشود نسب وی باقرار او از ان غیر ما بشرط آنکه مقرب بر اقرار خود میرد و رجوع نکرده باشد و اگر او نباشد بموصی که جمیع مال باید داد یعنی کسی که میت وصیت کرده باشد که بعد از وفات وی جمیع مال ویرا بدو دهند و اگر موصی له نیز نباشد آن هنگام ترکه میت را در میت المال باید نهاد اما مانع از ارث چهار چیز است اول رقی چه واقف بود آن رقی و چه ناقض دویم قتلی که تعلق گیرد باو و جوب قصاص یا کفارة سیم اختلاف دینین یعنی مومن از کافر و کافر از مومن میراث بگیرد چهارم اختلاف دین حقیقه او حکم چون حزبی و ذمی و یا چون متأسمن و ذمی یا دو حزبی از دو دار مختلف و اختلاف دین سبب منفه است یعنی لشکر و پادشاه از برای انقطاع عصمت در میان ایشان و این نزدیک امام عظیم است خلاف مشافعی را رحمه الله محو ترک باهند یا روم باهند یا ترک با روم که ترک میراث نبرد از هند اگر بمید مورث هندی و در هند نرد ابو حنیفه رح و نزد امام شافعی رح میراث گیرد از وی اما اگر هر دو از یک ارب باشند یکی از دیگر میراث برد باجماع و الله اعلم

## فصل سیم در بیان آنکه میراث از چند گونه رسد

و از مردان چند تن اند که ایشان را میراث رسد و از زنان چند تن اند که میراث رسد از سه گونه رسد از خویشاوندی از زن

بنشوهر وی و از شوهر زن و از و لا چنانکه بنده آزاد کرد میراث وی بمولای وی رسد تمام بشرط آنکه از وی وارث آزاد مانده باشد و اگر وارث آزاد مانده باشد در وی دو حکم است یکی آنکه آنچه از صاحب فرض باقی ماند بوی رسد چون عصبه نسبی نبود و دوم آنکه چون عصبه نسبی باشد او را چیزی نرسد اما از مردان پانزده تن اند که میراث گیرند پسر و پسر پسر و آن سفلی و پدر و پدر پدر و آن علوی و برادر مادر پدر و برادر پدری و برادر مادری و برادر زاده از مادر و پدر و برادر زاده از پدر و پسر برادر از پدر و پسر برادر از مادر و پسر برادر از پدر و شوهر و مولای شوهر و مولای نعمت از سبب اند و دیگران از نسب شوهر و برادر از مادر تنها همه مال بر نتوانند گرفت و ازین دیگران هر یک که باشد تنها همه مال بر نتواند گرفت پدر و پسر و شوهر هیچکس از میراث نیفتد اما از زنان ده تن اند که میراث گیرند دختر و دختر پسر و آن سفلیت مادر و مادر مادر پدر و آن علت و خواهر از مادر و پدر و خواهر از پدر و خواهر از مادر و زن و مولات نعمت از سبب اند و این دیگران از نسب اند مولات نعمت که تنها باشد همه مال بر گیرند و آن دیگران نتوانند بحسب سهام خود مادر و دختر و زن هیچکس از میراث نیفتد

فصل چهارم در معرفت فروض مستحان و

بدانکه شش فرض است که خداوند در قرآن پدید کرده است نیمه و چهار یک و هشت یک و دو سه یک و سه یک و شش یک اما نصف فرض پنج کس است فرض دختر و فرض دختر پسر نزدیک عدم دختر و فرض یک خواهر مادر پدری و فرض یک خواهر پدری نزدیک عدم خواهر مادر پدری و فرض شوهر چون مرده را فرزند نبود و فرزند پسر نیز نباشد اما ربع فرض دو تن است شوهر که آن زن مرده را فرزند باشد یا فرزند پسر و فرض زن که شوهر بمیرد و از وی نه فرزند ماند و نه فرزند پسر اما شش فرض زن است خاصه چون مرده را فرزند بود یا فرزند پسر اگر زن یکی باشد و اگر چهار همان هشت یک را میان ایشان قسمت باید کرد اماثلث فرض چهار تن است دو دختر و چندانکه باشند دو دختر پسر و چندانکه باشند چون میت را دختر نباشد و فرض دو خواهر از مادر و پدر و چندانکه باشند و فرض دو خواهر از پدر و چندانکه باشند چون خواهران مادر پدری نباشد اماثلث فرض دو تن است فرض مادر چون مرده را فرزند نبود و فرزند پسر نیز نبود و دو خواهر و برادر از بیچ شوی نباشد و فرض دو برادر و خواهر از مادر و از آن بیشتر و اولاد ام ذکرو انثی میراث یکسان برند اما سدس فرض هفت تن اند فرض مادر و پدر چون مرده را فرزند باشد یا فرزند پسر و فرض دختران پسر است چون مرده را یک پسر بود و فرض جد و جد است چون مرده را فرزند باشد یا فرزند پسر و فرض خواهران پدر است بایک خواهر مادر پدری و فرض یک خواهر بایک برادر مادری و الله تعالی اعلم

فصل پنجم در بیان آنکه پدر و مادر را از چند گونه میراث رسد و کدام وارث دیگر از میراث بنفیت

بدانکه پدر را از سه گونه میراث رسد یک جای عصبه است همه مال بگیرد چون مرده را فرزند و فرزند پسر نباشد و یک جائے دو سهم است و هم عصبه یعنی یک شش یک گیرد و باقی چون میت را دختر بود یا دختر پسر پدرش یک بفرضیت بگیرد و دختر نیمه و باقی که ماند پدر عصبیت بردار و اما مادر نیز از سه گونه میراث گیرد یک جای سیک مال بر گیرد و آنجا که مرده را نه فرزند باشد





و اگر عصبه نبود خواهر دهند مسئله شوهر و دختر چهار یک شوهر و نیمه دختر باقی سهمی عصبه را از هشت یک است و آنکه باند با هشت یک و نیمه باقی این فریضه از هشت است مسئله زن و پسر هشت یک زن را و نیمه دختر باقی سهم عصبه را اما آنکه عول دارد فریضه از شش است بعول هفت شود و بیست شود و بیست و دو شده شود و ازین بیشتر نشود مسئله مادر و پسر و دختر شش یک مادر و باقی پسران با دختر فریضه از شش است سهمی مادر و چهار سهم پسران و سهمی دختر مسئله شوهر و دو خواهر از مادر و پدر نیمه از شوهر و دو سهم یک از خواهران از مادر و پدر فریضه از شش است بعول هفت شود سهم شوهر را و چهار سهم خواهران را مسئله شوهر و دو خواهر از مادر و پدر و مادر نیمه شوهر را و دو سهم یک خواهران از شش یک مادر فریضه از شش است بعول هفت شود سهم شوهر و شوهر یک مادر و دو سهم یک خواهران را هر یک را و دو سهم مسئله دو خواهر از مادر و پدر و دو خواهر از مادر و شوهر و مادر دو سهم یک خواهران از پدر و مادر و سهم شوهر و شش یک مادر فریضه از شش است و بعول ده شود چهار سهم خواهران از مادر و پدر و دو سهم خواهران از مادر و باقی برین قیاس است فریضه پنجم از دوازده است و بعول سیزده شود و پانزده شود و بده شود و ازین بیشتر نشود مسئله دو دختر و شوهر و پسر و پسر دو سهم یک دختران را و چهار یک شوهر را و باقی پسران فریضه از دوازده است هشت سهم دختران را هر یکی را چهار سهم سهم شوهر را و سهمی پسران مسئله دو دختر و شوهر و مادر دو سهم یک دختران را و چهار یک شوهر را و شش مادر فریضه از دوازده است و بعول سیزده شود هشت سهم دختران را و سهم شوهر را و دو سهم مادر را مسئله چهار دختر و شوهر و مادر و پدر دو سهم یک دختران را و شش یک مادر را و شش یک پدر فریضه از دوازده است بعول پانزده شود هشت سهم دختران را و سهم شوهر را و دو سهم مادر را مسئله دو خواهر از مادر و پدر و دو خواهر از مادر و زن و مادر دو سهم یک خواهران را از مادر و پدر و سهم یک خواهران را از مادر و چهار یک زن را و شش یک مادر فریضه از دوازده است بعول هفده شود هشت سهم خواهران مادر پدری را و چهار سهم خواهران مادری را و سهم زن را و دو سهم مادر را فریضه ششم از بیست و چهار است بعول بیست و هفت شود و ازین بیشتر نشود مسئله دو دختر و مادر و زن دو سهم یک دختران را و شش یک زن را فریضه از بیست و چهار است بعول بیست و هفت شود شازده سهم دختران را و چهار سهم مادر را و سهم زن را و عصبه مسئله دو دختر و مادر و پدر و زن دو سهم یک دختران را و شش یک مادر را و شش یک پدر را و هشت یک زن را مسئله از بیست و چهار است بعول بیست و هفت شود شازده سهم دختران را و چهار سهم مادر را و چهار سهم پدر را و سهم زن را و برین قیاس و بدانکه آن فریضه که از شش است هشت یک و چهار یک در وی نیست دیگر همه در اینجا است و آن مسئله که از دوازده است هشت یک در وی نیست دیگر همه در وی است و آنکه از بیست و چهار سهم رویت الله اعلم

فصل هشتم در درست کردن مسألهای فرایض

بدانکه هر وقت مسئله از فرایض بیفتد در وی سه نظر باید کرد پس جواب باید گفت اول نظر بر ارثان کند که چنانچه در دیگر نظر بسقوط که از میراث که خواهد افتاد آن کس که بیفتد از شمار بگذارد و دیگر نظر بشش فرض کنند تا هر یکی را از ارثان چند

و پدر

خواهد رسید پس فریضه شان درست کند و بدید اگر راست آید ضرب نباید کرد و اگر راست نیاید و سهم بر وارثان منقسم بود و موافقتش نباشد عدد رؤس آنها که برایشان منقسم نیست بگیرد و اگر بعضی نزنند و بعضی ماده نزنند و سهم و سهم و ماده را یک سهم و در اصل فریضه زنند و اگر مسئله عول باشد در عولش زنند چند آنکه جمع بر وارثان قسمت کند درست آید مسئله سه دختر و مادر و پدر ثلثان دختران و سدس مادر و سدس پدر فریضه از شش است سهمی مادر و سهمی پدر و چهار سهم دختران را و چهار بر سه منقسم نیست و موافقتش نیست عدد رؤس دختران سه است در اصل مسئله زنند شده شود سه سهم مادر و سه سهم پدر و دو از ده سهم دختران هر یک را چهار سهم مسئله پنج خواهر از مادر و پدر و شوهر نیمه شوهر را و دو سهم یک خواهر از فریضه از شش است بعول هفت شود سه سهم شوهر را و چهار سهم خواهران را بر پنج منقسم نیست و موافقتش نیست پنج در هفت زویم سی و پنج باشد سه سهم شوهر در پنج ضرب کردیم پانزده شد و چهار خواهران به پنج ضرب کردیم بست شد و هر یک از چهار اما اگر وارثان ازدواجش باشد هر یک را آن سهم که رسد برایشان منقسم نباشد و موافقت نیز نباشد و لیکن عدد سر هر دو طایفه یک اندازه است یک عدد کفایت است که در اصل فریضه زنند مسئله سه خواهر از مادر و پدر و سه خواهر از مادر و مادر و دو سهم یک خواهر از مادر و پدر و یک خواهر از مادر و شش یک مادر فریضه از شش است بعول هفت شود چهار سهم خواهران از مادر و پدر بر سه منقسم نیست و موافقت نیست یک سه کفایت است که در عول مسئله ضرب کنیم سه هفت زویم بست و یک باشد و از ده سهم خواهران را از مادر و پدر و شش سهم خواهران را از مادر و سه سهم مادر را اگر وارثان دو جنبش باشد و سهمشان برایشان راست نباشد و موافقت نباشد لیکن یک عدد از آن دیگر جزو نباشد چنانکه دو از چهار و سه از شش و سه از نه و چهار از ده و از ده مسئله سه دختر و شش جده و برادری از مادر و سه یک دختران را و شش یک جده از باقی برادر را فریضه از شش است چهار سهم دختران بر سه منقسم نیست و موافقت نیست و لیکن عدد دختران جزو نیست از شش که عدد جده است آنکه بزرگ تر است کفایت است شش را و شش ضرب کنیم جمله سی و شش باشد بست و چهار سهم دختران هر یک را هشت و شش سهم جده است هر یکی را سهمی و شش سهم برادر است علم

فصل پنجم در موافقت

بلانکه موافقت از دو گونه است موافقت سهم است با عدد و موافقت عدد است با عدد و تا ما دام که موافقت سهم با عدد بتواند گرفت موافقت عدد با عدد نشاید گرفتن و چون موافقت خواهد گرفتن باید که چند آنکه عدد خور و ترست از آن عدد بزرگ تر نبینند پس چند آنکه از آن عدد بزرگ تر نماند چندانکه عدد خور و تر نبینند همچنین می افکند تا آنکه هر دو عدد بیک منزل باز آید پس اگر هر دو عدد بیکه باز آید میان شان هیچ موافقت نبود و اگر هر یک بدو باز آید موافقت باشد میان شان بنصفه و اگر هر دو عدد و بنفنا شود موافقت شان باشد بیکه بیکه از عدد باید گرفت و در فریضه زود و اگر هر یکی بچهار فاش شود موافقت است چهار یکی چهار یک از عدد باید گرفت و در اصل فریضه زود و اگر به پنج فاش شود موافقت شان باشد به پنج یک پنج یک از عدد و باید گرفت و در اصل فریضه زن مسئله چهار دختر و سه پدر و یک دختران و باقی پدر

فرضیه از سه است سهی پسر پسر و دو سهم دختران بر چهار منقسم نیست لکن موافقت بیاید چستین دو از چهار شوی دو باند موافقت است  
 نیمه که بدو قاشود نیمه چهار برگیریم و باصل فرضیه بزیم دو بسه شش باشد چهار سهم دختران و دو پسر مسئله مادر و پنج پسر و پنج  
 دختر شش یک مادر و باقی فرزندان به نر و ماده فرضیه از شش است سهی مادر پنج سهم باند بر پانزده منقسم نیست لیکن موافقت  
 هست میان پنج و پانزده به پنج یک پنج یک پانزده برگیریم و شش بزند شده باشد سهی مادر سه پانزده باند سه سهم پسران  
 هر یک را دو سهم و پنج سهم دختران هر یکی را سهی و اگر مسئله چنان باشد که بعضی از و از ثانی را موافقت باشد با سهام و بعضی را نباشد  
 موافقت ایشان بر باید گرفتن و بعد آن دیگران بزند چند آنکه حمله شود باصل فرضیه بیاید زدن

### فصل دهم در مسائل جدا

بدانکه جدا باجماع نیفتد و حکم جدا حکم پدر است در میراث مگر در چهار مسئله که پدر با خواهر و برادر قسمت نکند و جدا قسمت کند چنانکه  
 شوهر باشد و پدر و مادر شوهر نیمه برگیریم و مادر سبک از باقی برگیریم باقی پدر گیریم دو سبک و اگر بجای پدر جدا باشد سبکی گیریم و مادر  
 دو سبک باقی گیریم مسئله زن باشد و مادر و پدر چهار یکی زن بگیریم و مادر سبک باقی بگیریم و باقی دو سبک پدر گیریم و اگر بجای  
 پدر جدا باشد مادر دو سبک باقی بگیریم و جدا سبک باقی بگیریم هر جا که پدر باشد و مادر پدر مادر پدر با پدر میراث بگیریم همه مال پدر  
 بگیریم و اگر جدا باشد و مادر پدر مادر پدر شش یک برگیریم و باقی جدا بگیریم و جدا با خواهر و برادر دو گونه حکم است یکی آنکه جدا باشد  
 و خواهر و برادر و یکی آنکه جدا باشد و خواهر و برادر و دو سهمی با ایشان چنانکه زن و شوهر آنجا که جدا باشد و خواهر و برادر از دو حال  
 بنگریم آنکه بهتر باشد جدا بگیریم اگر سبک مال بهتر باشد سبک همه مال بوی دهم و اگر قسمت بهتر بود قسمت دهم و جدا برادر  
 حساب کنیم و آنجا که جدا خواهر و برادر و دو سهمی بود نخست سهم با دو سهم بوی دهم و آنکه باند بنگریم از سه حال آنکه بهتر بود جدا  
 دهم اگر قسمت بهتر بود بوی دهم و اگر سبک باقی بهتر بود سبک باقی بوی دهم و اگر شش یک همه مال بهتر باشد آن بوی دهم  
 مسئله جدا برادر اگر قسمت کنیم از دو سهم سهی جدا باشد و اگر از سبک مالش دهم از سه یکی باشد پس قسمت بهتر باشد فرضیه  
 از دو است سهی جدا و سهی برادر را مسئله جدا برادری و خواهری اگر قسمت کنیم دو برادر است و خواهری فرضیه از پنج است  
 دو سهم جدا و دو سهم برادر را و یک سهم خواهر را و اگر جدا سبک مال دهم از شش دو باشد پس قسمت بهتر بود از پنج دو مسئله  
 جدا برادر و دو خواهر اگر قسمت کنیم جدا از شش دو رسد و اگر سبک دهم از شش دو رسد پس مسئله از شش بدیم دو سهم جدا  
 و دو برادر و دو خواهر مسئله جدا خواهری و دو برادر اگر قسمت کنیم جدا از هفت سهم دو سهم رسد که چنانست که سه برادر  
 و خواهری و اگر سبک مالش دهم از شش دو باشد پس سبک مال بهتر باشد و فرضیه از سه سهم یکی جدا دهم دو باند بر پنج منقسم  
 نیست و موافقت نیست پنج باصل مسئله بیاید زدن پنج بسه پانزده باشد از پانزده پنج جدا است که ثلث است ده بماند  
 هشت دو برادر را و دو خواهر را مسئله شوهر و جدا برادر نیمه شوهر را و باقی آنکه بهتر است جدا فرضیه از دو باشد سهی شوهر  
 را باشد و سهی باند اگر قسمت کنیم نیم سهم جدا باشد و اگر سبک باوی دهم سبک این سهم باقی باشد و نسبتیم که جدا قسمت  
 بهتر است فرضیه از چهار سهمیم دو سهم شوهر و دهم نیمه دو سهم باشد سهی جدا و سهی برادر را مسئله زنی و دو برادر و جدا زنی را

۴۸

چهار یک رسد فریضه از چهار است سہی زن را سہم بماند اگر قسمت کنیم جدرا سہی رسد و اگر سیک باقی دہیم ہم سہی رسد فریضہ و  
 از چہار است سہی زن را و سہی جدرا کہ سیک باقی است و دو سہم دو برادر را مسئلہ دو دختر دو و دو برادر و جد نثان دختران را فریضہ  
 از سہ باشد دو سہم دختران را سہی بماند اگر قسمت کنیم جدرا ازین سہم باقی دو دانگ بوی رسد و اگر سیک باقی دہیم ہم دو دانگ است  
 و اگر شش یک مالش دہیم نیم سہم باشد و نسبتیم کہ شش یک مالش بہتر باشد فریضہ از شش نہیم دو سیک دختران چہار ہری  
 را دو و سہی بجد دہیم سہی بماند بر دو برادر منقسم نیست و شش بیاید زن دو از وہ باشد ہشت سہم دختران و دو سہم جد و دو سہم  
 برادران مسئلہ اگر جد باشد و خواہر از پدر و مادر و برادر و خواہری از پدر ہر کجا کہ جدرا قسمت بہتر آید ایشان کہ از پدر اند  
 بقسمت اندر بگیریم تا جدرا قسمت بدہیم پس اگر چیزی نماند بدیشان دہیم کہ از مادر و پدر اند مسئلہ جد و خواہری از مادر و پدر  
 خواہری از پدر جدرا قسمت بہتر است فریضہ از چہار است دو سہم جدرا و سہمی خواہر از مادر و پدر و سہمی خواہر از پدر پس آن سہم  
 کہ خواہر پدری دارد خواہر مادر پدری از وی بستاند و گوید من خواہر مادر پدری ام و مرا نیمہ ہمہ مال رسد اما ترا در قسمت در آوردند  
 تا جدرا از قسمت چیزی کم رسد اکنون کہ جدرا میان بدر شد آن سہم تو مرا باشد کہ مرا از چہار دو میرسد مسئلہ ام الفروج دو خواہر  
 مادر و پدر و دو خواہر از مادر و شوہر و مادر و سیک خواہران از مادر و نیمہ شوہر و شش یک مادر  
 فریضہ از شش است بعول وہ شود چہار سہم خواہران از مادر و دو سہم خواہران از مادر و سہم شوہر و سہمی مادر مسئلہ  
 ہشت خواہری مادری و پدری و چہا خواہر مادری و سہ زن و دو جد این مسئلہ از دو از وہ است بعول ہفدہ شود و این ہفدہ زن میراث  
 گیرندہ اند ہر یکے را سہی باشد نثان کہ ہشت سہم است از ان ہشت خواہر و چہار کثلت است چہا خواہر مادری را و ربع کہ سہ  
 سہم است سہ زن را و سدس کہ دو سہم است دو جدرا و اللہ اعلم آنچه اہم نہات اصول فرایض بود درین فصول جمع کردہ شد آنکہ برین  
 زاید خواهد بود از کتب فرایض باید جستجو کہ آنجا روشن است و بین واللہ الہادی الی سواد السبیل

### فصل یازدہم در مسایل منفرقه از فروع و منرا ایض مشککہ

مسئلہ مردی وفات یافت و چہار زن گذاشت بنکاح صحیح یکی را میراث و کابین ہر دو میرسد و یکی را میراث میرسد  
 ولیکن مہرنمی رسد و سیم را مہر میرسد و میراث نمی رسد و چہارم رانی مہر میرسد و بی میراث چگونہ بود جواب خواجہ غلامی دارد  
 دو کثیر کہ خود بزنی بغلام خود داد پس غلام را آزاد کرد در غلام دوزن دیگر بخواست یکی ذمیہ و یکی مسئلہ بعد از ان مولایکی از ان  
 کثیر را آزاد کرد بعد از ان آن غلام کہ آزاد شدہ بود و شوہر این چہار زن بود بوزن مسلمان را ہم میراث میرسد و ہم مہر زن ذمیہ  
 را مہر میرسد ولیکن میراث نمی رسد و زن معتقہ را میراث رسد و مہرنی وزن بندہ رانی میراث رسد و بی کابین کہ او مملوک است  
 مسئلہ در دستور الفرایض سیگوید زنی وفات کرد نیمہ مال وی پدر برداشت و نیمہ پسر این مسئلہ چگونہ بود جواب گوئیم مردے  
 دختر عم خویش را بزنی گیرد و پدر آن مرد کہ عم زن متوفاست زندہ بود نیمہ مال پسر عم بردار و کہ شوہر وی است و نیمہ دیگر عم بردار کہ  
 پدر و بیست مسئلہ قومی میراث قسمت میکردند زنی بیامد و گفت قسمت کنید کہ من حاملہ ام اگر پسر زایم با شما میراث گیرد و اگر دختر آرم  
 میراث بگیرد چگونہ بود جواب مردی از دنیا رفتہ باشد و دو دختر گذاشتہ و یک عم وزن بردار کہ حاملہ باشد اگر این حاملہ پسر زاید

آن پسر برادر زاده مرده باشد عصبه شود و باقی میراث او را بود و عم محرم شود که از ذوی الارحام باشد مسئله اگر زن حامله گوید اگر دختر زایم باشد میراث برود اگر پسر زایم میراث نبرد این چگونه بود جواب گویم زنی از دنیا رفته باشد و شوهر گذشته و مادر و دو خواهر مادری وزن پدر که از پدری حامله باشد اگر آن زن پسر زاید میراث نبرد زیرا که عصبه باشد و اگر از اصحاب فرائض چیزی نمی ماند که عصبه بگیرد اما اگر آن حامله دختر زاید خواهر پدری مرده باشد او را نیمه مال باشد مسئله از جهت وی عول شود از شش تیر نیمه تیر از شش شش شوهر را سه تیر باید داد و مادر را یک تیر و دو خواهر مادری را دو تیر و خواهر پدری را سه تیر پس معلوم شد که اگر این جمله دخترت میراث می برد و اگر پسرست نمی برد مسئله در فتاوی صدر الشهدا میگوید مردی وفات یافت و از وی وارث سه پسر ماند و پانزده خنب گذاشت پنج پسر که و پنج نیمه سر که و پنج خالی میخواستند که قسمت راست کنند چنانکه هر یک از پنج خنب سه دوازده خنب بیرون نهند چگونه قسمت باید کرد تا راست آید جواب دو خم پر و یک نیمه دو خنب خالی یک پسر را دهند و یک خم پر و سه خنب نیمه و یک خنب خالی پسر دیگر را دهند و پسر سیم را مثل پسر اول دهند قسمت صحیح آید و نیمه برابر آید مسئله دوم در اندکی سه نان دارد یکی دو نان مرد دیگر را بخوانند و این پنج نان را با وی بخورند آنگاه آن مرد سیم پنج درم بدان دو مرد داد و گفت بمقدار نان که از هر یک خورده ام این درمها را قسمت کنند چگونه باید کرد جواب میگویم هر یک از غنیشان و ثلثشان رغیفی خورده باشند پس آن مرد سیم یک رغیف از آن مرد خورده باشد که سه رغیف داشته و ثلثشان از آن که دو رغیف داشته پس چون درمها را خواهند که قسمت کنند سه درم آن بردارند که سه رغیف داشته و دو درم آنکه دو رغیف داشته قسمت صحیح بود مسئله زنی بنده آزاد کرد و آن بنده آزاد شده بنده آزاد کرد و هر دو مردند و از ایشان ارث آزاد نامد میراث ایشان را باید داد و جواب میراث بنده اول و از آن بنده دویم هر دو آن زن را رسد که آزاد کننده بنده اول است سوال فرزند از کسی میراث میرسد یا نه جواب گویم فرزند را میراث نمیرسد از هیچکس نه از مسلمان و نه از کافر و نه از فرزند دیگر مثل وی و فرزند را نیز حکم همین است مگر آنکه اهل ناحیتی یک بار فرزند شوند و العیاذ بالله آنگاه از یک دیگر میراث برند مسئله حکم اسیر مسلمان در میراث چیست جواب حکم اسیر مسلمان همچو حکم سایر مسلمانان است در میراث مادامی که از دین اسلام جدا نشود و اگر لغو باشد از دین اسلام جدا شود حکم وی حکم فرزند بود و اگر دردت و موت و حیات او معلوم نباشد حکم وی حکم مفقود بود مسئله جامعی در آب غرق شد و یاد آتش سوخته گشتند یا در شب دیوار آمدند و معلوم نمی شود که کدام پیش مردند حکم میراث ایشان آنست که چنان گیرند که همه یکبار مرده باشند مال هر یک از ایشان مرور تا اول بود که در حال وفات وی زنده باشد و آن مردگان بعضی از بعضی میراث برند چنانکه مثلا پدر و پسر با یکدیگر غرق شدند یا سوخته شدند یا از دیوار هلاک شدند از یکدیگر میراث نگیرند و صحیح اینست و حتم فرائض سراجی برین مسئله است والله اعلم

تاریخ تالیف کتاب ریاض الناصحین ۸۳۵ هجری

تاریخ طبع اول ۱۳۱۳ هجری

تاریخ طبع اول

مؤلف کتاب ریاض الناصحین جناب مولانا محمد بن شیخ محمد رجبی است

مہتمم الجیب دارالعلوم موضع پرولی ضلع مردان

پاکستان

تعارف مکتبہ الشیخ تکریم و داعی حقیق مدیرش حسین علی لشیقہ دارالعلوم جاتہ

از سنو ایان و خواہندگان مٹھی نیست کہ درین زمان ناہنگام غتنبائے گوناگون موجب گشتہ و فرقیائے باطل و دجل همچون قادیانید و وہابیت و وپرویزید و نیچرید و نام نیا تو صیدید و غیرہا و فزآن (بہ) مدعیان اسلامند و در لباس اسلام ستیزہ باسلام و اہل اسلام می کنند و ہر یک فرقہ در ترویج اباطیل خویشی رسائل و جرائد و کتابا شایع کنند پس اہل سنت و الجماعہ با حقیقت و اثرت خویشی از ایشان تنگ آمدند چرا کہ بعضی را گمراہ کردند پس درین زمان پرفتن و اندوختار

مرد حسین علی ماہ بین علوی حضرت محمد حسین علی الشیخ (عشیق) چشم و چراغ مولانا محمد سعید نای گرامی در فاک پاک استانبول ترکیہ نمودار

شد کہ این مرد مجاہد از علوم اسلامیہ حفظ و افریافتہ و درس دادہ پس از ان بدست سید عبدالحکیم ارواسی ثم با علوی القروی بیعت کردہ خلیفہ

نقشبندیہ گردیدہ ہر گاہ کہ این مرد را از گرم بازاری این فتنائے مشارالہا و ہزان آگاہ شد برائے مدافعت در میدان کارزار آمد و کتب اسلامیہ

از تفسیر و فقہ خصوصاً عقاید تالیفات علماء کبار طبع کردن آغاز کرد و چند کتب بنفس نفیس تالیف کردہ شایع فرمودند و این مجاہدہ و محنت شاقہ

و انفاق و قیرہ را ادارہ دارالشفقہ قانچہ کردہ کتب مطبوعہ خویشی را در بلاد اسلامیہ بر مستحق علماء ترسیل دارد تا انہا بتبلیس بعضی خصوصاً

در لا علی از کتب دریافتہ اند و لا از من فی کانس الکرام نصیباً حقا کہ اہل السنۃ و الجماعۃ ازین مرد مجاہد فیض یا بندہ خداوندانین مرد

در گاہت را تا دیر زردہ دار تاکہ ہنگام از وفیض در فیض یا بند آمین ثم عہدت در از باد تا فور مشتری ما از تو بر فور سلم و تو از عمر بر فوری

عہدہ قوی کافی جیب دار التبلیغ پرولی ضلع مردان پاکستان قاضی حبیب الحق

## کتابهای فارسی در کتبخانه اشیق کتاب اوی

- ۱- دُرُ المَعَارِف (ملفوظات حضرت عبد الله  
دهلوی) : صفحه ۱۶ ، ۱۹۷۴
- ۲- اصول الاربعة فی تردید الوهابية : صفحه ۱۲۸ ، ۱۹۷۵
- ۳- منتخبات از مکتوبات امام ربانی : صفحه ۱.۴ ، ۱۹۷۷
- ۴- مکاتیب شریفه حضرت عبد الله دهلوی : صفحه ۱۸۴ ، ۱۹۷۶
- ۵- مکتوبات امام ربانی (دفتر اول) : صفحه ۶۷۲ ، ۱۹۷۷
- ۶- مکتوبات امام ربانی (دفتر دوم و سوم) : صفحه ۶.۸ ، ۱۹۷۷
- ۷- زبدة المقامات (برکات احمدیه) : صفحه ۴. ، ۱۹۷۷
- ۸- سيف الابرار المسلول على الفجار : صفحه ۶۸ ، ۱۹۷۷
- ۹- رياض الناصحين : صفحه ۱۲۸ ، ۱۹۷۷
- ۱۰- کیمیای سعادت (لامام غزالی) : صفحه ۱۲. ، ۱۹۷۷

## کتابهای بزبان اُردو در کتبخانه اشیق کتاب اوی

- ۱- خیرات الحسان : صفحه ۲.۴ ، ۱۹۷۶
- ۲- عقاید نظامیه ، قصیده بدء الامالی  
(فارسی مع اُردو) : ۱۲۰ ، ۱۹۷۶
- ۳- طریق النجاة (عربی مع اُردو) : صفحه ۲۵۶ ، ۱۹۷۶
- ۴- مسلك مجدد (فارسی مع اردو ترجمه) : صفحه ۴۸ ، ۱۹۷۶
- ۵- تأیید اهل سنت (فارسی و اردو) : صفحه ۹۶ ، ۱۹۷۷
- ۶- مدارج السنية فی رد علی الوهابية (عربی مع اُردو) : صفحه ۷۲ ، ۱۹۷۷



## الكتب العربية المطبوعة في مكتبة اشيق كتاب أوى

- ١- علماء المسلمين ووهابيون : صفحة ١٦٣ . ١٩٧٣
- ٢- المنحة الوهبية في رد الوهابية : صفحة ١٦. ١٩٧٣
- ٣- المنتخبات : صفحة ٢٤. ١٩٧٣
- ٤- المتنبى القادياني : صفحة ٨. ١٩٧٣
- ٥- مفتاح الفلاح : صفحة ٨٨ . ١٩٧٣
- ٦- خلاصة التحقيق : صفحة ١١٢ . ١٩٧٤
- ٧- خلاصة الكلام (الجزء الثاني) : صفحة ١١٢ . ١٩٧٤
- ٨- اثبات النبوة مع هدية المهديتين : صفحة ٤٥ و ١٦. ١٩٧٤
- ٩- حجة الله على العالمين (المجلد الثاني) : صفحة ١١٢ . ١٩٧٤
- ١٠- المستند المعتمد : صفحة ١٦. ١٩٧٥
- ١١- التوسل بالنبي وجهلة الوهابيين : صفحة ٢٤ . ١٩٧٥
- ١٢- الصواعق الالهية في الرد على الوهابية : صفحة ٦٤ و ١٣ . ١٩٧٥
- ١٣- البصائر المنكري التوسل بأهل المقابر : صفحة ٢٦٤ . ١٩٧٥
- ١٤- نخبة الآلى شرح قصيدة الامالى : صفحة ١٩٢ . ١٩٧٥
- ١٥- القول الفصل شرح الفقه الاكبر : صفحة ٢٠٧ . ١٩٧٥
- ١٦- الدولة المكية بالمادة الغيبية : صفحة ١٥٢ . ١٩٧٥
- ١٧- الدرر السنية في الرد على الوهابية ،  
رسالة النصر في ذكر وقت صلوة العصر،  
مجموعة على ثلاث رسالة : صفحة ١٠٢ . ١٩٧٦
- ١٨- انصاف، عقد الجيد، مقياس القياس : صفحة ٧٥ . ١٩٧٦
- ١٩- الفجر الصادق في الرد على المنكري التوسل  
والخوارق، ضياء الصدور : صفحة ٣٠ . ١٩٧٦
- ٢٠- ضلالات الوهابيين، بحث التلقين،  
اوراق البغدادية في الحوادث النجدية : صفحة ٦٩ . ١٩٧٦
- ٢١- تطهير الفؤاد، شفاء السقام : صفحة ١٣٢ . ١٩٧٦
- ٢٢- سيف الجبار : صفحة ٤٨ . ١٩٧٥

- ٢٣- الفقه على المذاهب الاربعه (الجزء الاول)، صفحه ٢٣٥ ، ١٩٧٥
- ٢٤- الفقه على المذاهب الاربعه (الجزء الثاني)، صفحه ٣١٢ ، ١٩٧٧
- ٢٥- الانوار المحمدية (المجلد الاول) : صفحه ٤ ، ١٩٧٤
- ٢٦- تسهيل المنافع ، الطب النبوي : صفحه ٢٠٨ ، ١٩٧٦
- ٢٧- صرف عربي وعوامل : صفحه ٩٦ ، ١٩٧٥
- ٢٨- كتاب الصلوة : صفحه ٣٢ ، ١٩٧٥
- ٢٩- جزء عم من القرآن الكريم : صفحه ٧١ ، ١٩٧٥
- ٣٠- المنقذ من الضلال، الجوامع العوام عن علم الكلام : صفحه ١١٢ ، ١٩٧٦
- ٣١- المسائل المنتخبة، التوسل بالموتى : صفحه ١٠٢ ، ١٩٧٦
- ٣٢- الحديقة الندية في آداب الطريقة : صفحه ٨ ، ١٩٧٧
- ٣٣- فتنة الوهابية : صفحه ١٦ ، ١٩٧٥
- ٣٤- البهجة السنية : صفحه ١٠٢ ، ١٩٧٧
- ٣٥- تفسير سورة البقرة (شيخ زاده) : صفحه ٦٠ ، ١٩٧٦
- ٣٦- مختصر (التحفة الاثني عشرية) : صفحه ٣٥٢ ، ١٩٧٦
- ٣٧- الحدائق الوردية (الجزء الثاني) : صفحه ١٦ ، ١٩٧٦
- ٣٨- السعادة الأبدية فيما جاء به النقشبندية : صفحه ٤٨ ، ١٩٧٧
- ٣٩- الناهية عن طعن أمير المؤمنين معاوية : صفحه ٤٦ ، ١٩٧٧
- ٤٠- فتاوى الحرمين برجف ندوة المين : صفحه ١٠٤ ، ١٩٧٧
- ٤١- فتاوى علماء الهند على منع الخطبة بغير العربية : صفحه ١٦ ، ١٩٧٦
- ٤٢- الحبل المتين في اتباع السلف الصالحين : صفحه ٢٤ ، ١٩٧٧
- ٤٣- سبيل النجاة من بدعة أهل الزيغ والضلالة : صفحه ٣٢ ، ١٩٧٧
- ٤٤- النعمة الكبرى على العالم في مولد سيد ولد آدم ، الرد على من انكر قرآنه مولد النبي : صفحه ٢٩٦ ، ١٩٧٧
- ٤٥- إرغام المرید فی شرح توسل المرید : صفحه ١١٢ ، ١٩٧٧
- ٤٦- الاستاذ المودودي وشئ من افكاره : صفحه ٥٦ ، ١٩٧٧
- ٤٧- الأدلة القواطع في حكم ترجمة الخطبة في الجوامع : صفحه ٢٤ ، ١٩٧٧



İşbu (Riyâd-ün nâsîhîn) kitâbı, hicretin sekizyüzotuzbeş 835 [m. 1432] senesinde, Hindistan âlimlerinden Muhammed Rebhâmî tarafından yazılmış, hicretin binüçyüzonüç 1313 [m. 1895] senesinde Bombay şehrinde basılmışdır. En kıymetli islâm kitâbları arasından dörtyüzkırkdört kitâbın bilgilerinden toplanarak meydana getirilmiştir. İslâm inanışlarını, ibâdetlerini, iyi ve kötü huyları bildirmekte, iyi huylu olmağı, her mahlûka iyilik etmek lâzım olduğunu bildirmektedir. Kitâb farsçadır. İçinde Osmanlıca yazı hiç yoktur.

**Işık Kitabevi**

**PRICE : 10 TL.**



İşbu (Riyâd-ün nâsîhîn) kitâbı, hicretin sekizyüzotuzbeş 835 [m. 1432] senesinde, Hindistan âlimlerinden Muhammed Rebhâmî tarafından yazılmış, hicretin binüçyüzonüç 1313 [m. 1895] senesinde Bombay şehrinde basılmışdır. En kıymetli islâm kitâbları arasından dörtyüzkırkdört kitâbın bilgilerinden toplanarak meydana getirilmiştir. İslâm inanışlarını, ibâdetlerini, iyi ve kötü huyları bildirmekde, iyi huylu olmağı, her mahlûka iyilik etmek lâzım olduğunu bildirmekdedir. Kitâb farsçadır. İçinde Osmanlıca yazı hiç yoktur.

**Işık Kitabevi**

**PRICE : 10 TL.**



این نسخہ کارآمد و خوب شایقین مولفہ جناب مع لانا محمد بن شیخ محمد رجمی مفید و عظیم ہے



۱۳۳۰

تاریخ تالیف این کتاب  
تاریخ طبع ۱۳۱۳

# پایان نبیین

اہتمام بہ ذرگاہ رب جمیم قاضی عبدالکریم بن قاضی نور محمد صاحب فرحوم طینداری تاجرت بمبئی

در مطبع نامی کریمی واقع بمبئی نوب طبع یافت

قد اعنتی بطبعہ طبعہ جدیدہ بالأوفست  
حسین حلمی بن سعید استانبولی

**IŞIK KİTABEVİ**

Darüşşefaka Cad. No: 72

FATİH — ISTANBUL

TURKEY

1977